بعون صانع مکین و مکان و بفضل خلاق زمین و زمان

کتاب فیض انتساب متضمن حالات و معجزات و کرامات و تاریخ مولد و وفات

حضرت رسول انام و اصحاب کرام و اولیاے عظام صلوٰة الله علیهم مسمی به

سفینة الاولیا

من تصنیف سرآمد شاهزادگان عالی تبار سرمایهٔ فضل و کمال افسر

دانشوران روزگار شاهزاده محمد داراشکوه طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان گردید

فہرست کتاب سفینۃ الاولیا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد سید المرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین
الطیبین الطاهرین اما بعد اگرچه احوال و معجزات حضرت سید انام و مناقب اصحاب و دوازده امام و مقامات
اولیای عظام اظهر من الشمس است و متقدمین و متاخرین در اکثر کتب معتبرهٔ عربی و فارسی ثبت
گردانیده اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقه مندرج ست و بعد از تجسس و
تفحص بسیار یافته و دانسته میشود و خالی از اشکالی نبود بنابران این فقیر حقیر محمد داراشکوه
حنفی قادری خواست که اسامی و تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کائنات و بهترین
موجودات صلی الله علیه وسلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن رکین دین قویم و چهار برج حصن حصین
ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول ست با یازده امام دیگر
که هر یک ثمرهٔ شجرهٔ اصطفا و قرهٔ باصرهٔ اجتبا و وارثان علم حضرت سید الانبیا اند و ائمهٔ اربعه
که چهار دیوار خانهٔ اسلام و مقتدای فرقهٔ انام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی
در باب ایشان وارد ست علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل و اینجا مراد علما اولیا ست

کہ علم ظاہری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیده و احوال ایشان انچه از کتب معتبره بنظر در آمده بپیرایه بیان آورده سلسله سلسله قلمی نماید و جماعتی که ترتیب سلسله ایشان معلوم نشد ذکر آنها را در فصل علیحده مندرج سازد تا طالب آن بآسانی بمطلب خویش فائز گردد و نیز چون این فقیر را بکمال اخلاص و بندگی باین طائفه علیه بوده روز و شب جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و معتقدان ایشان میدانست و از نتیجه تجربه بتتبع از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول شد زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر را بحبیب وجود گفتگوی او خوش میدارد و سید انام علیه الصلوة والسلام فرموده اند اگر کسی مانده نه که بران فائده صحبت بارد تواند بود که او را از ان مائده نفائده نگردانند و نیز آنسرور صلعم فرمودند مَن اَحَبَّ قَوماً فَهُوَ مِنهُم یعنی کسیکه دوست میدارد جماعه را پس او از ایشانست والحمد لله والمنه که بتوفیق جمیع ساختن این کتاب یافت و موسوم بسفینة الاولیا گردانید

تمهید بدانکه مخلوقات الهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس الله ارواحهم که ایشان بموجب آیه کریمه یُحِبُّهُم وَیُحِبُّونَه عاشقان و معشوقان خدای و محبان و محبوبان اویند و این طائفه علیه همیشه بوده و هستند و خواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قائم و مستقیم است پس چنانچه حضرت پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند هرگز زمین را بی حجت ندارد و هرگز این امت را بی ولی ندارد و سنا از رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز امت من خالی نباشد ازین طائفه که بر خیر باشند و همه چهل تن از امت من بر خوی ابراهیم علیه السلام باشند پس بعد از انبیا هیچکس نزدیکتر از ایشان نیست نزد ایزد عزوجل و هیچکس بندگیتر از ایشان نیست و هیچکس محرم تر از ایشان نیست و هیچکس کریمتر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر از ایشان نیست و هیچکس بی نیاز تر از ایشان نیست و هیچکس فاضلتر و کاملتر از ایشان نیست و هیچکس عالم تر و عاملتر از ایشان نیست و هیچکس حلیم تر خلیق تر از ایشان نیست و هیچکس شجاع تر [illegible] تر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابو عبدالله سیاسی رحمه الله پرسیدند که اولیاء الله را بچه چیز شناسند در میان خلق گفتند بلطافت زبان و حسن خلق و تازه روئی و سخای نفس و قلت اعتراض و پذیرفتن عذر و شفقت تام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی خداست و نزدیکی ایشان نزدیکی او و جستن ایشان جستن اوست و پیوستن بایشان پیوستن باو هست و دیدن ایشان

ادب اوست چنانچه شیخ الاسلام حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره فرموده اند الٰهی این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشان را جست ترا یافت و تا ترا ندید ایشان را نشناخت و شیخ ابوالخیر حبشی رحمه الله گفته اند جوانمرد باید که تا جوانمرد نبیند هر که جوانمرد را دیده او را دیده که حق را دیده و طریقه ائمه طائفه شریفه هر یک نوع نیست هر یکی را مشربی است چنانچه بعضی پنهان اند و بعضی آشکار بعضی بامر الٰهی کرامات ظاهر کنند و برین تقدیر ظاهر ساختن کرامات لازم باشد و گرنه مرتبه ایشان عالی تر از کرامات ست و بعضی از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نکنند و در اخفای آن کوشند و بعضی مامور هستند بانکه یعنی هر چه از ایشان صادر شود بالهام است و الا هیچ نکنند تا مامور نشوند و نگویند تا نگویانند نخورند تا نخورانند و نپوشند تا نپوشانند و طریقه بعضی ترک و تجرید کمال ست چنانچه گفته اند **بیت** شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست + ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن + و بموجب آیه کریمه قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ عمل میکنند و میگویند تا ترک بکمال نیست خاطر فارغ از ملال نیست و بعضی باسباب ظاهری و دنیاوی پرداخته اند و طریقه ایشان خلوت در انجمن ست و گویند **بیت** چیست دنیا از خدا غافل شدن + نی لباس و نقره و فرزند و زن + و بموجب آیه کریمه رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَإِقَامِ الصَّلٰوةِ عمل نمایند پس اعتراض و انکار ایشان بر ظاهر کار و گفتار بر اسرار این گروه والا شکوه نباید کرد شیخ الاسلام فرموده اند سوال سائل از انکار ست بر این کار آنکس که ازین کار بوی نبرد او را با سوال چه کار انکار مکن که آن کار شوم ست هر که انکار کند ازین کار محروم ست قومی مشغول اند ازین کار و قومی برین کار با انکار و قومی خود در سر این کار آنکه بدین کار با انکار ست مزدور است و آنکه بر سر این کار ست غرقه نور و حضرت ممشاد دینوری فرمودند هر که بر دوستی از دوستان حق انکار کنند کمتر عقوبت او آنست که او را داخل دوستان خود نگردانند زیرا که حق تعالی فرموده است اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری اولیاء من پنهان اند که نمی شناسند ایشان را غیر از من مگر بتائید من پس در کس بنظر حقارت نباید نگریست که دوستان خدا از چشم غیر پوشیده باشند و تا بصیرت و فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بر خود ستم کردن ست و بعضی در زمره ملامتیه خود انسلاک دارند تا کسی ایشان را نشناسد و [illegible]

واقعهٔ هائله وفات آنحضرت صلعم

نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت وبقولی دوم
ماه مذکور واقع شده وشب چهارشنبه نیم شب یا سحر وبقول بعضی روز سه شنبه در مدینه معظمه در حجره
حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها دران مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم دفن کردند وسن شریف شصت وسه سال وبقولی شصت وپنج وبقولی شصت وبقولی
شصت ودو ونیم سال بوده وبعضی علما در وجه جمع میان این اقوال گفته اند که قول اول بنا بر آنست
که سال ولادت وسال وفات نشمرده اند وقول دوم بنا بر اعتبار سال ولادت ووفات
است وآنکس که شصت گفته ما فوق عشرات را نشمرده وقول چهارم مبنی بر آن حدیث
که عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است که پیش از و بوده وعمر عیسی علیه السلام یکصد وبست
وپنج سال بوده واین حدیث خالی از ضعفی نیست والله اعلم بالصواب

حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است ولقب ایشان صدیق اکبر وعتیق ونام شریف ایشان
عبد الله وهو ابن ابی قحافه بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره ونام مادر ایشان
ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب ونسب حضرت صدیق از جانب پدر ومادر که دختر عم
یکدیگر بودند در مره که جد هفتم سرور کائنات است وجد ششم ایشان ست بنسب آنسرور
میرسد وولادت صدیق اکبر بعد از واقعه فیل بدو سال وچهار ماه بوده واول کسی که از مردان
بی طلب معجزه به پیغمبر صلعم ایمان آورد ایشان بودند ودر روز وفات حضرت رسالت پناه بر مسند
خلافت نشستند ومدت خلافت ایشان دو سال وسه ماه بوده ووفات ایشان در سال
سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه وبروایت اصح شب سه شنبه وبقولی جمعه بیست ودوم
یا بیست وسوم ماه جمادی الآخر ست ومدت عمر شریف ایشان شصت وسه سال بوده
وبقولی شصت وپنج سال ونقش نگین ایشان نعم القادر الله بوده وقبر ایشان متصل قبر حضرت
رسالت پناه صلعم است چنانچه گویند صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که تابوت مرا
بر در روضه رسول علیه السلام برید وبگوئید که السلام علیک یا رسول الله این ابوبکر است

باستانه تو آمده اگرچه اجازت شود در گشاده گردد در آئید والا به بقیع برید راوی میگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات تمام نشده بود که پرده دور شد و آواز در بر آمد و ندائی بگوش رسید که در آرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث صحیحه بسیار وارد شده لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب و غروب نکرده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبری وعن عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه ادعی فی ابا بکر اباک واخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن ویقول قائل انا اولی ویابی الله والمومنون رواه مسلم مرویست از عائشه که گفت مرا رسول الله صلعم در مرض موت خود طلب ابابکر پدر خود را و عبدالرحمن برادر خود را تا بنویسم مکتوبی را بجهت آنکه میترسم که دیگری آرزوی خلافت بکند و بگوید که مستحق خلافت منم نه دیگر حال آنکه ابا میکند خدا تعالی و مومنان خلافت غیر ابابکر را

امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوحفص است ولقب فاروق اعظم و نام شریف عمر و هو ابن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر ایشان حنتمه بنت هاشم بن مغیره و قیل بنت هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم ست بنا بر قول اول دختر عم ابوجهل و بقول ثانی خواهر ابوجهل میشود و نسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب که جد هشتم آنحضرت و جد نهم ایشان است میرسد و ولادت ایشان بعد از واقعه فیل بسیزدهم سال بوده و در ششم سال از بعثت آنسرور صلعم ایمان آورده اند چهل کس اند از جماعه که بشرف اسلام مشرف گشته بودند بعد از وی این آیه کریمه در شان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المومنین و روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الآخر سال سیزدهم هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان ده سال و هشت ماه بوده لنفائس الفنون و شهادت ایشان سال بیست و سوم هجری شب یکشنبه غره ماه محرم بوده و بروایتی روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه بیست و سه زخم رسیده و روز پنجشنبه

بیست و هشتم ماه مذکور قضیهٔ وفات روداد و مدت عمر شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال
و بقولی پنجاه و هشت سال و بقولی پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان
کفی بالموت واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه چنانچه
حکیم خاقانی گفته است بیت بینی حرم محمدی را ✤ چو لاله که بستر سرمدی را جو ز ایکنار شمس خفته
بیشش دو خلیفه رخ نهفته ✤ چون یک الف و دو لام الله ✤ هر سه شده هم نهاد و همراه ✤
و گویند که عیسی را علیه السلام متصل قبر فاروق اعظم دفن خواهند کرد و این دو یار بزرگوار
در میان دو پیغمبر نامدار مبعوث خواهند شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر
بن الخطاب مشکوة یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری می بود عمر بن الخطاب
وقال رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صواعق یعنی گفت رسول الله صلعم عمر چراغ بهشت است

حضرت امیر المومنین عثمان ذوالنورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عمر و یا ابو لیلی یا ابو عبد الله است و لقب ذوالنورین بجهة آن گویند
که دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده گفته اند که هیچکس از آدمیان
این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبرے در نکاح وی در آمده باشد مگر ایشان
و آنسرور فرموده که اگر چهل دختر میداشتم یکی را بعد از دیگری بعثمان میدادم و نام شریف
عثمان و هو ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و نام مادر ایشان
ارویٰ بنت کریز و مادر ارویٰ بیضا عمهٔ آنسرور است صلعم که با عبد الله توامان بوده و نسب ایشان از جانب پدر
بنسب پیغمبر صلعم در عبد مناف که جد چهارم آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت
ایشان بعد از گذشتن شش سال از عام فیل واقع شده و در سالهای اول بعثت بدلالت صدیق
اکبر است ایمان آورده اند و غرهٔ محرم سال بیست و چهارم هجری بر مسند خلافت نشستند
و مدت خلافت ایشان دوازده سال بوده و از ده روز کم و یازده سال و یازده ماه
و بیست و دو روز نیز گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضی گویند
نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند و در سال سی و پنجم
و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه سیزدهم یا هیزدهم ذی حجه در مدینهٔ منوره شربت شهادت

چشیده اند ونقش نگین ایشان لتصبرن او لتندمن بوده وقبر ایشان در بقیع است قال رسول الله
صلعم لکل نبی رفیق ورفیقی فی الجنة عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم هر پیغمبر را رفیقی است ورفیق من
در بهشت عثمان است وقال رسول الله صلعم لیدخلن بشفاعة عثمان سبعون الفا کلهم قد استوجبوا النار
یعنی گفت رسول الله صلعم هر آئینه داخل بهشت شوند هفتاد هزار کس که همه مستحق عذاب دوزخ
شده باشند در بهشت حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه کنیت ایشان
ابو الحسن وابو تراب است ولقب مرتضی واسد الله ونام شریف ایشان علی است
وهو ابن ابی طالب ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ونام مادر ایشان فاطمه
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است وولادت ایشان در مکه معظمه بوده است
درون خانه مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعه فیل بسی سال وبعضی گفته اند که ولادت
ایشان در خانه کعبه بوده در سال بعثت رسالت پناه صلعم یازده ساله بوده اند بعضی سیزده ساله
گفته اند واول کسیکه از صبیان ایمان آورده ایشان بودند ودر سال سی وپنجم یا سی وششم
از هجرت بر مسند خلافت نشستند ومدت خلافت ایشان پنج سال وسه ماه بوده وبقولی چهار ونه ماه
بوده وفات ایشان شب دوشنبه بیست ویکم ماه رمضان سال چهلم هجری وبقولی روز جمعه
هفدهم ماه مذکور روی نموده وبعضی بیست وسوم گفته اند ومدت عمر شریف ایشان شصت
وسه سال یا شصت وپنج سال بوده ونقش نگین حضرت امیر الملک لله بوده گویند
که حق سبحانه وتعالی برای حضرت امیر کرم الله وجهه دوبار رد شمس کرده آفتاب را از مغرب
باز گردانید یکی در عهد رسول الله صلعم ویکبار بعد از وفات آنحضرت وقبر ایشان در نجف است
چنانچه در شواهد النبوة مسطور است که امیر المؤمنین علی امام حسن وحسین را رضی الله عنهما
وصیت کرده بودند که چون بمیرم مرا بر سریر نهید وبیرون برید وبغریین که الحال بنجف
شهرت دارد برسانید وانجا سنگی سفید خواهید یافت که ازان نور درخشان است
آنرا بکنید ودر آنجا کشادگی خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری رحمه الله
آورده اند که قبر حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در بلخ است موضعی که باستانه امیر مشهور است
ودرین باب حجتها آورده اند والله اعلم قال رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هارون من موسی

الا انه لا نبی بعدی متفق علیه مشکوة گفت رسول الله صلعم علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون
است بموسی غیر آنکه بعد از من پیغمبری و قال رسول الله صلعم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه صواعق یعنی گفت رسول صلعم روز غدیر خم هر کس را هستم
من مولای او پس علی مولای اوست خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار
کسی را که دشمن دارد او را حضرت امیر امام اول اند از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم و سلسله های
جمیع اولیا بایشان منتهی میشود و ترتیب فضیلت چهار یار حضرت سید ابرار به ترتیب خلافت
چنانچه در کلام الله در آخر سورهٔ فتح اشاره بآن شده محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا باید دانست و هر چهار یار را بهترین
جمیع خلق خدا بعد از انبیا باید شناخت که علماء اسلام برین متفق اند و این حقیر در خواب بسعادت
ملازمت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین مشرف گشته چنانچه شبی در خواب می بیند
که چهار کس بلباس سفید بزرگانه متعاقب یکدیگر میروند فقیر از شخصی پرسیدم که اینها کیستند
گفت چهار یار پیغمبر صلعم فقیر از عقب ایشان روان گشت ایشان از دریا گذشت بر کوهی
که بسیار بلند بود بر آمدند و برابر هم استادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت صدیق اکبر رسیده
گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب فرمودند علیکم السلام گفتم التماس فاتحه دارم
فاتحه خواندند و بعد از ان بهمین روش بخدمت حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفته
فاتحه التماس نمودم ایشان نیز خواندند و باز بهمین طور بخدمت ذو النورین و حضرت امیر المومنین
علی رضی الله عنهم سلام گفته و جواب شنیده التماس فاتحه کردم ایشان نیز در بارهٔ این
فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند بحبت یادگاری مامور شده ایم و فقیر را با عنایت
خاصی رخصت فرمودند و این خواب را از بیداری بخت و سعادتمندی کونین خود میداند
که بچنین عطیهٔ عظمی مشرف گشته الحمد لله علی ذلک حضرت امیر المومنین حسن رضی الله عنه
کنیت ایشان ابو محمد است و لقب تقی و سید نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله
عنهما و ایشان امام دوم از ائمه اثنا عشر ولادت ایشان بمدینهٔ منوره است در نیمهٔ رمضان
سال سوم از هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشان را بهدیه پیش رسول صلعم بر قطعهٔ حریر نوشته

آورده گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند رسول صلعم از سینه تا بالفرق سر و مدت عمر شریف
ایشان چهل و هشت سال بوده و مدت خلافت ششماه و وفات ایشان در یازدهم ربیع الاول
سال پنجاه هجری بوده مشهور آنست که ایشان را خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع است

امیر المومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله و لقب شهید و سید و نام حسین و هو ابن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما
و ایشان امام سوم و ابو الائمه اند ولادت ایشان در مدینه بود در روز سه شنبه چهارم شعبان
سال چهارم از هجرت و گویند مدت حمل ایشان ششماه بوده است و هیچ فرزندی ششماه نمانده
است مگر ایشان و حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه
و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم
ایشان را حسین نام نهاده اند و ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین مبین
و درخشنده رخساره بد ایشان راه می بردند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم
کشتی میگرفتند رسول صلعم مر حسن را فرموده که بگیر مر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتند
یا رسول الله بزرگ را میگوئی که خورد را بگیر رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل علیه السلام حسین را
میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده و شهادت
ایشان در کربلا روز شنبه عاشورا وقت نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت
و یک هجری رو داده آورده اند روز قتل امام حسین رضی الله عنه در بیت المقدس هیچ سنگی را
بر نداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند در آنروز خون از آسمان باریده و قبر ایشان در کربلا است

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو الحسن و ابو بکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و نام علی و
هو ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند و ولادت ایشان بمدینه منوره بوده است
در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانو است دختر یزدجرد
که از اولاد نوشیروان عادل بود و با جاریه غزاله نام و مدت عمر شریف ایشان شصت و یک سال یا شصت
و دو سال و بقولی پنجاه و شش سال و وفات ایشان در شب هژدهم محرم سال نود و چهار هجری یا نود و پنج هجری هم گفته اند

که هرگاه ایشان وضو میساختند لون مبارک ایشان زرد میشد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد چون ایشان را ازان پرسیدند
فرمودند پیش که خواهیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک بقبر حضرت امام حسن است رضی الله عنه

امیر المومنین امام محمد باقر رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر ست و لقب باقر و نام محمد و هو ابن علی بن حسین رضی الله عنهم و ایشان
امام پنجم اند ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی الله بسه سال بوده
روز جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود بنت امیر المومنین
حسن بن علی المرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلعم بایشان سلام رسانیده اند چنانچه گویند جابر رضی الله عنه
گفت روزی پارسول صلعم بودم مرا فرمود که ای جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت که ملاقات کنی
با یکی از فرزندان من که ویرا محمد بن علی بن حسین گویند خدا تعالی ویرا نور و حکمت خواهد داد
ویرا از من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال و بقولی شصت و سه و بقول
واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق منقولست که عمر شریف ایشان
پنجاه و هشت سال بود وفات ایشان در سال یکصد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن
معین در سال یکصد و هیژده و بقول مدائنی یکصد و هفده بود و قبر ایشان در بقیع ست
نزدیک قبر امام زین العابدین رضی الله عنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام و هو ابن محمد بن علی
بن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام ششم اند و نام مادر ایشان فروه بنت القاسم
بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم و مادر ام فروه اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
است رضی الله عنه و نسبت خرقه حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه از دو جانب است
یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر والده
خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ایشان را از سلمان فارسی ایشان را از صدیق اکبر رضی الله
ولادت ایشان مدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه در روز دوشنبه هفدهم
ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت

پنج سال بوده وفات ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال
یکصد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبدیست که دران امام محمد باقر
و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند رضی الله عنهم و در کشف المحجوب آورده اند
که امام جعفر صادق رضی الله عنه روزی با موالی خویش نشسته بودند و میگفتند بیائید تا بیعت
کنیم و عهد کنیم که هرکه از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را شفاعت کند گفتند
یا ابن رسول الله صلعم ترا بشفاعت ما چه حاجت است که جد تو شفیع جمله خلائق است ایشان فرمودند
که با این افعال خود شرم ندارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم و القب کاظم نام موسی و هو ابن جعفر الصادق
رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم اند از ائمه اثنا عشر و ولادت ایشان به ابوا بوده میان
مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر در سال یکصد و بست و هفت هجری و مادر ایشان ام ولد
بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر رضی الله عنه وی را خریده با امام جعفر صادق او را داده بودند
و از وی خیر اهل الارض امام موسی بن امام جعفر رضی الله عنهما متولد شدند و مدت عمر شریف
ایشان پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و وفات ایشان روز جمعه ششم
و بقولی هفتم و بقولی در نصف رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری در حبس هارون الرشید
جزاه الله واقع شد و قبر ایشان در بغداد است در مقبره که مشهور است بمقبره قریش

امام موسی علی رضا رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است چون کنیت پدر و از امام موسی کاظم رضی الله عنه آرند
که فرموده اند وی را اعطا کردم کنیت خود و لقب رضاست و نام علی و هو ابن موسی بن جعفر
رضی الله عنهم و ایشان امام هشتم اند و ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم
ربیع الآخر در سال یکصد و پنجاه و سه هجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه به پنجسال و بقولی هشتم شوال و بقولی هفتم و بقولی ششم در سال مذکور و نزد
بعضی در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و مادر ایشان ام ولد بوده اند نجمه نام

داروی و بجه و شمانه و ام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم
بوده اند رضی الله عنه و آورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید که فرمود نجمه را
به موسی پسر خود بخش وزود باشد که پسری بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام رضا
رضی الله عنهما روایت کنند که گفت چون برضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل میشنیدم در زمانی که بوجود آمد دستها بر زمین نهاد و روی
بر آسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند و مدت
عمر شریف ایشان چهل و نه سال بوده و بقولی چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال
است و وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد از روستاق نوقان
روز جمعه بیست و یکم یا نهم ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری گویند مامون ولد هارون
جزاه الله ایشانرا طلب داشت و پیش وی طبقهای میوه نهاده بودند و خوشه انگور
در دست داشت و میخورد چون ایشانرا بدید از جای برجست و با ایشان معانقه کرد و ایشانرا
بنشاند و آن خوشه انگور را با ایشان داد و گفت یا ابن رسول الله ازین انگور خوبتر دیده
ایشان فرمودند که انگور نیکو از بهشت باشد پس مامون گفت ازین انگور بخور رضا رضی الله
عنه فرمودند مرا معاف دار مامون مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر مرا متهم میداری و دست
امام آن خوشه را بگرفت و بعضی را از آن انگور بخورد و دیگر باره انگور به رضا رضی الله عنه داد و ایشان
دو سه دانه بخوردند و بینداختند و برخاستند مامون گفت بکجا میروی گفت بدانجا که فرمودی
و چیزی بر سر مبارک خود پوشیده بیرون آمدند و بفرمودند تا در سرای ببندند و بر فراش
خود بخفتند و در آن وقت امام محمد تقی فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در یک ساعت
نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی الله عنه ایشانرا بسینه مبارک خود کشیده میان دو چشم
ایشانرا ببوسیدند و بر بستر خود بردند و ایشان نیز روی بر روی پدر خود نهادند
و با ایشان سخنان پنهان گفتند و همانوقت رحلت فرمودند و قبر ایشان در قبه
قبر هارون الرشید است به قبه که در سرای حمید بن القحطبة الطائی است و آن
قریه امروز معموره کلانی است و مشهد اشتهار داد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر است ایشانرا ابو جعفر ثانی نیز گفته اند و لقب تقی و جواد و نام محمد و هو ابن علی بن موسی بن جعفر صادق رضا ایشان امام نهم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز جمعه دهم رجب در سال یکصد و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانه ام ولد بوده و بعضی گویند که از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف بیست و پنجسال بوده وفات ایشان روز سه شنبه ششم ذی حجه سال دوصد و بیست هجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان در بغداد است در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی الله عنه گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضی از کوچهای بغداد با جمعی از کودکان ایستاده بودند اتفاقا مامون بقصد شکار بیرون رفت گذر وی بر آنجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد رضی الله عنه بجای خود همی ایستاده بودند چون مامون نزدیک رسید ایشانرا دید و ایشانرا خدا تعالی در دلها قبولی عظیم داده بود اسپ خود را نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای امیرالمومنین راه تنگ نیست که برفتن آن راه بر تو کشاده گردانم و مرا جرمی نبود که از ترس بگریزم و حسن ظن بتو است که بی جرمی آزار هیچکس نرسانی مامون را تکلم و صورت ایشان بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمودند رضا رضی الله عنه و ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان درآورد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ایشانرا ابی الحسن ثالث گفتندے و لقب هادی و زکی و عسکری و به نقی مشهور اند و نام علی ابن محمد بن موسی بن جعفر صادق رضی الله عنه و ایشان امام دهم اند ولادت ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال دوصد و چهار هجری و بقولی دوصد و سیزده و مادر ایشان ام ولده بوده سمانه نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف ایشان چهل یا چهل و یکسال بوده است وفات ایشان در سر من راے که از نواحی بغداد بسامره مشهور است روی داده روز دوشنبه آخر ماه جمادی الاول و بقولی سیزدهم جمادی الآخر دوصد و پنجاه و چهار هجری در زمان خلافت مستنصر بالله واقع شده و قبر ایشان هم در سرای ایشان است که در سر من رای داشتند گویند که متوکل را خانه بود و در وے مرغان بسیار که هیچکس آنجا درآمدی

اختلاف آوازها و شور آنهانه سخن کسی را توانستی شنود و نه کس سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه
باتخانه درآمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی آواز و شور آغاز کردندی ++

امام حسن عسکری رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خالص و سراج و بعسکری مشهور اند و نام حسن و هو بن علی بن محمد
بن علی رضا رضی الله عنه و ایشان امام یازدهم از ائمہ اثنا عشر و ولادت ایشان بمدینه بود در سال دو صد
وسی و یک و بقولی دو صد سی و دو هجری و مادر ایشان ام ولد بوده سوسن نام و بقولی هادی رضی الله
عنه وی را حدیث نام نهادند و مدت عمر شریف ایشان بیست و نه سال و بقولی بیست و هشت سال بوده
وفات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول سال دو صد و شصت در سر من رآی اتفاق افتاد
و قبر ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سر من رآی شخصی گفته که در زندان بودم از تنگی زندان
و گرانی قید بزکی رضی الله عنه شکایتی نوشتم و میخواستم که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم
ننوشتم در جواب من نوشت که امروز نماز پیشین در خانه خود خواهی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان
بیرون آوردند و نماز در خانه خود گذاردم ناگاه دیدم که قاصدی آمد و برای من صد دینار آورد
و همراه آن کتابتی و در آن نوشته که هر وقت ترا حاجتی باشد آنرا طلب و شرم مدار که آنچه طلب کنی بآن خواهی رسید

حضرت امام محمد رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم
و ایشان امام دوازدهم از ائمہ اثنا عشر بقول اهل سنت و جماعت ولادت ایشان در سر من رأی
بوده است در بیست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه و هشت هجری و مادر ایشان ام ولد بوده
صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس و روایت کرده اند که چون ایشان متولد شدند بر زانو
درآمده انگشت سبابه بجانب آسمان برداشتند پس عطسه زده گفتند الحمد لله رب العالمین
سال دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش که این را امامیه تاریخ اختفای
ایشان میدانند و اهل سنت و جماعت همین را تاریخ وفات میشمارند و میگویند که امام مهدی آخر الزمان
بعد از این نزدیک به نزول حضرت عیسی علیه السلام متولد خواهند شد و مذهب اهل حق همین
والله اعلم بالصواب بدانکه اگرچه کرامات و تفضیلات و خوارق عادات ائمہ اثنا عشر رضی الله عنهم

زیاده ازان است که بقید تحریر در آید هر آیک از یشان را حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه
تفصیل آن در بعضی کتب مندرج ست و سلسله اکثر مشایخ کبار به بعضی از ایشان میرسد لیکن
بجهت اختصار مجملی ازان ثبت گردانید و از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم بس بزرگ و فرزندان
خلف رسول الله صلعم باید دانست و رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش را در دوستی و محبت
اهل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت و کرامت اهلبیت را منحصر درین دوازده تن
ندانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت و کمال از اهل بیت
بسیار بوده اند چه در طبقات ائمه اثنا عشر و چه متاخر از ایشان

حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و ایشانرا سلمان بن اسلام میگفتند از کبار صحابه اند و پیغمبر صلعم در شان
ایشان فرموده اند که سلمان رجل منا اهل البیت یعنی سلمان از اهل بیت ماست و انتساب ایشان
در علم باطن بصدیق اکبر ست رضی الله عنه و وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سه هجری
و مدت عمر شریف ایشان بقولی یک هزار و پانصد و بقولی سه صد و پنجاه و بقولی دو صد
و پنجاه سال هست و این قول صحیح ست

حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

نام شریف ایشان اویس ست از اهل نجد بوده اند قرن قبیله ایست که ایشان منسوب اند
بدان آنحضرت رسول صلعم ایشانرا خیر التابعین ستایش فرموده اند و ایشان در زمان پیغمبر
علیه السلام بوده اند لیکن از دو سبب ملازمت آنحضور صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت
مادر پیری که داشتند و دیگر از کمال غلبه حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود
و والده صرف مینمودند بجهت موافقت آنحضور صلعم که در جنگ دندان مبارک شهید شده بود
چون معلوم نبود که کدام دندان شهید شده دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر
صلعم وصیت کرده بودند که خرقه مرا باویس رسانیده بگوئید که امت مرا دعا کند امیر المومنین
عمر در ایام خلافت امیر المومنین علی رضی الله عنهما خرقه مبارک را نزد اویس برده و درخواست
دعا بجهت امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه و مضر

که در عرب هیچ قبیله آنقدر گوسفندان نداشت از امت پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان
در شواهد النبوة چنین مسطور ست که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند
که قبر بکنند بسنگی رسیدند که قبر وی دران کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند که کفن سازند در جامدان
وی جامها یافتند که دست باف بنی آدم نبود وی را ازان کفن ساخته دران قبر دفن کردند و صاحب
کشف المحجوب و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد بود اتفاقا
ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول بیست و سوم رجب سال سی
و دو هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت هجری بود و امام عبد الله یافعی رحمه الله در روضة الریاحین
هر دو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

کنیت ایشان ابو سعید ست ایشان گوهر فروش بوده اند و ازین جهت حسن لولوی نیز میگفتند و از کبار
تابعین اند امیر المومنین عمر را یافته اند و سی کس از صحابه رضی الله دیده اند گویند مادر ایشان از موالی
ام سلمه بوده رضی الله عنها نقلست که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند
مسلمانی در کتاب است و مسلمانان در زیر خاک دیگر پرسیدند که ای شیخ دلهای ما خفته است
که سخن تو در آنها اثر نمیکند چه کنیم فرمودند کاشکی خفته بودی که چون خفته را بجنبانی بیدار شود
دلهای شما مرده است که هر چند بجنبانید بیدار نمیشود ولادت ایشان در سال بیست و یک هجری بوده
و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و نه سال وفات در پنجم رجب سال یکصد و ده هجری و قبر ایشان
در بصره که سابق آباد بود نزدیک به بصره که الحال آباد ست واقع شده ✣

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعه مدینه و در خانه عمه خویش حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها
تربیت یافته اند یحیی بن سعید فرموده اند که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد
مرویست که هیچ یکی را عالم تر ازوی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقولست که اگر معامله خلافت
باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده و بقولی
یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو حنیفه است و لقب امام اعظم و نام نعمان و هو ابن ثابت و ایشان از تابعین اند و امام اول اند از ائمهٔ اربعه و با امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشتند و هفت کس را از صحابهٔ کبار دیده اند و از ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر بن عبد الله عبد الله بن انس عبد الله بن ابی اوفی عبد الله بن حرث بن جزء زبیدی معقل بن یسار واثله بن اسقع رضی الله عنهم و استاد علم فضیل و عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی بوده رحمهم الله و صاحبین نیز شاگرد ایشان اند که امام ابو یوسف و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب در تعریف ایشان امام امامان و مقتدای سنیان شرف فقها و عز علما نوشته اند گویند هر گاه بطواف روضهٔ رسول صلعم میرفتند می گفتند السلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد و علیک السلام یا امام المسلمین و یحیی بن معاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم گفتم یا رسول الله این اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابی حنیفه فرموده که نزد علم ابو حنیفه و خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته اند که وجود امام اعظم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر ماست صلعم بعد از قرآن مجید مذهب او مذهبی ست که عیسی علیه السلام بعد از نزول چهل سال موافق آن مذهب حکم خواهند کرد و گویند که در آخر بار بطواف خانهٔ کعبه رفتند شبی بر پای یک استاده نصف قرآن را بر یک پای و نصف دیگر را بر پای دیگر ختم نمودند و گفتند که ما عرفناک حق معرفتک ولکن عبدناک حق عبادتک هاتفی آواز داد که ای ابو حنیفه شناختی مرا آنچه حق شناختن بود و عبادت کردی مرا آنچه حق عبادت کردن بود پس آمرزیدم ترا با تابعان تو آورده اند که رسول صلعم آب دهن مبارک خود را بانس بن مالک امانت سپرده بودند که این را بابو حنیفه خواهی رسانید و آن در لب انس رضی الله عنه آبله شده بود تا در ایام طفولیت بامام اعظم رضی الله عنه رسانیدند نقل ست که امام سفیان رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگذاردند تا سی سال نماز بامداد بطهارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند که تا امام اعظم رضی الله عنه در حالت حیات بودند با آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله تعالی چهار سال گذشته بود از مادر متولد نشدند و در همان شب که حضرت امام شافعی تولد نمودند ولادت حضرت امام اعظم

رضی الله عنه در سال هشتاد هجری و مدت عمر شریف هفتاد سال بوده و قبر ایشان متصل شهر
بغداد کهنه است

حضرت امام مالک رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله ست و نام مالک و هو بن انس بن مالک رضی الله عنه و ایشان
در جمیع علوم دینی امام دوم از ائمهٔ اربعه و استاد امام شافعی اند رحمهم الله ولادت ایشان
در سال نود و پنج و بقولی نود و چهار و بقولی نود و هفت هجری بوده و وفات در ربیع الآخر
سال یکصد و هفتاد و نه هجری روی داده و قبر ایشان در بقیع غرقد ست

حضرت امام شافعی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله ست و لقب شافعی و نام محمد و هو ابن ادریس از قبیلهٔ قریش اند
و نسب ایشان بهشت واسطه از جانب پدر بعبد المطلب بن هاشم که جد رسول صلعم اند
میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن است و هی بنت حمزه بن القاسم بن زید بن حسن
بن علی ابن ابی طالب و ایشان قریشی هاشمی علوی فاطمی اند و امام سوم از ائمهٔ اربعه تابعینه
بودند پیش امام مالک کسب علوم مینمودند بعد از انکه بعراق آمدند با امام محمد بن حسن شاگرد
امام اعظم صحبت داشتند استفاده نمودند ولادت ایشان بغزه و بقولی در عسقلان و بقولی
در منا سال یکصد و پنجاه هجری واقع شده و وفات روز جمعه سلخ ماه رجب سال دو صد و چهار
روی داده و قبر ایشان در قرافهٔ مصر است گویند در هفت سالگی حفظ قرآن نمودند و در پانزده
سالگی فتوی میدادند سفیان ثوری رحمه الله فرمودند که اگر عقل شافعی وزن کردندی
با عقل یک نیمه خلق عقل او راجح آمدے

حضرت امام احمد حنبل رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد یا ابو عبد الله است و نام محمد و هو ابن محمد بن حنبل امام چهارم از ائمهٔ اربعه
و شاگرد امام شافعی اند ولادت ایشان به بغداد است در سال یکصد و شصت و چهار هجری
و مدت عمر هفتاد و نه سال وفات هم به بغداد وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول
در سال دو صد و چهل و یک هجری روی داده و قبر ایشان نیز در بغداد است گویند

در بعهد معتزله غلبه نمودند و امام را کنار رشته تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس به سرای خلیفه بردند و سرهنگی بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من دزدی کردم هزار چوب زدند اقرار نه نمودم تا عاقبت رهائی یافتم منکه در باطل چنین صبر کردم تو که بر حقی اولتر باشی امام احمد فرمودند که این سخن یاری بود مرا و ایشانرا با وجود کبر سن بعقابین کشیدند و هزار تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوی نگفتند و دران میان بند ازار ایشان گشاده شد و دستهای ایشان بسته شده بودند و دو دست از غیب پدید آمد و ببست چون این برهان بدیدند رها کردند و هم ازان آزار برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست اشاره میکردند و بزبان می گفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدر اینچه حالت است فرمودند وقتی باخطر ست چه جای سوال ست بدعا مدد کن که از حاضران که بر بالین اند یکی ابلیس ست که در برابر ایستاده و خاک ادبار بر سر میزند و میگوید که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یکنفس باره است جای خطر ست نه جای امن و چون وفات کردند جنازهٔ ایشان را بر گرفتند مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان شدند و زنار می انداختند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد رسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین حضرت ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشانرا ستایش میفرمودند اول کسی را قاضی القضاة خواندند با وجود آنکه بقضا اشتغال داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است که در وقت رحلت میفرمودند که بهرچه فتوی دادم برگشتم الا آنچه موافق کتاب و سنت رسول خدا است صلی الله علیه و سلم وفات ایشان در بیست و هفتم رجب سال یکصد و هشتاد و دو هجری و مدت عمر هفتاد سال و قبر در بغداد است

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن ست از ولایت شام بعراق آمدند و در واسط متوطن گشتند و در انجا امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان از امرا بود و حضرت امام محمد شاگرد رشید

حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه و علم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف
و ایشان را صاحبین و امامین میگویند صاحب تصانیف معتبره بودند امام شافعی رحمة الله شاگرد
ایشان‌اند سلطان المشائخ در ملفوظ حضرت گنج شکر مینویسند که امام شافعی در رکاب امام محمد
میرفتند و می گفتند که اگر بگویم قرآن بلغت محمد بن حسن نازل شده است روا است برای آنکه
می توانم گفت بواسطهٔ فصاحت وی و وفات ایشان چهاردهم جمادی الآخر در سال یکصد
و هشتاد و نه هجری بوده و قبر در ری است چون ذکر ائمهٔ اربعه رضی الله عنهم که بمنزلهٔ چهار عنصر
دین اند و استقامت مذهب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشان ست
و ذکر امامین تمام شد شروع در ذکر اولیای کبار کرد اگرچه در نفحات الانس و کشف المحجوب
و تذکرة الاولیا و دیگر کتب احوال ایشان بتفصیل مذکور ست لیکن سلسله سلسله نقل نشده
بنابر آن این فقیر هر سلسله را جدا جدا بیان می نماید و بعضی از مشائخ متقدمین که سلسلهٔ ایشان
مسموع نشد در فصل علحده ذکر خواهد نمود و انتساب مریدان بمشائخ بسه طریق ست یکی
بخرقه دوم بتعالیم سوم بصحبت و خدمت و تادب بآن و خرقه دو است خرقهٔ ارادت
و آن را جز یک شیخ روا نباشد و دوم خرقهٔ تبرک و آن از مشائخ بسیار بجهت برکت گرفتن روا باشد

بیان سلسلهٔ متبرکهٔ علیهٔ عالیهٔ قادریه که منسوب است بحضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر قدس سره

و این سلسلهٔ علیه را بعد از آنحضرت قادریه می نامند و بالاتر ایشان تا حضرت سید الطائفه جنیدیه می خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره

کنیت ایشان ابو محفوظ ست و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیروزان و بعضی گفته اند
معروف ابن علی الکرخی و پدر و مادر در دین ترسا بودند بر دست امام علی بن موسی الرضا
رضی الله عنه مسلمان شدند در مذهب امام اعظم بوده اند و حضرت امام علی بن موسی را
با ایشان کمال عنایت و محبت بوده و آنچه یافته اند از تربیت و برکت خدمت امام رضی الله
عنه بوده و دربانی امام میکرده اند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف نبودی معروف
نبودی و با داؤد طائی که در علم شاگرد ابو حنیفه رضی الله عنه و در طریقت مرید حبیب
راعی ست صحبت داشته اند و حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی الله عنهم نسبت

که یکروز طهارت ایشان بشکست در حال تیمم کردند گفتند اینک دجله تیمم چرا می کنید فرمودند
که تواند بود که تا آنجا برسم بی وضو بمیرم گویند بر در امام رضا رضی الله عنه روزی مردم
ازدحام کردند و پهلوی معروف قدس سره بشکستند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتی کن
گفتند پیش ازانکه بمیرم پیراهن مرا بصدقه ده که میخواهم از دنیا بیرون روم برهنه چنانکه
آمده بودم لاجرم در تجرید همتا نداشتند صاحب کشف المحجوب گفته اند که معروف مناقب
و فضائل بسیار است و اندر فنون علم مقتدای قوم بوده است و حضرت شیخ معروف
فرمودند علامت جوانمردان سه چیز بود یکی وفای بخلاف دیگر ستایش بیجود دیگر عطای
بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دوصد هجری بوده و قبر در بغداد است
بدعا کردن و زیارت بدانجا روند مجرب است هر که دعا کند مستجاب شود

حضرت شیخ سری بن المغلس السقطی

قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است و مرید حضرت شیخ معروف کرخی و مقتدای زمان
و شیخ وقت و امام اهل تصرف و در اصناف علم کامل بوده اند ایشان فرمودند مرد آنست
که در میان بازار بحق مشغول باشد و خرید و فروخت نماید و یک لحظه از الله تعالی غافل
نباشد و نیز فرمودند قوی ترین قوتها آنست که بر نفس خود غالب آئی و فرمودند ادب
ترجمان دل است و فرمودند هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجزتر بود
و فرمودند که پنج چیز است که قرار نگیرد در دل اگر در آن چیز دیگر بود خوف خدای و رجای خدای
و دوستی بخدای و حیا از خدای و انس بخدای و فرموده اند که خلق آنست که
خلق را نرنجانی و میفرمودند که هر روز چند بار در آئینه می نگرم از بیم آنکه مبادا
از شومی گناه رویم سیاه شده باشد سید الطائفه شیخ جنید فرمودند که هیچکس را
در عبادت کاملتر از سری سقطی ندیدم که نود و هشت سال بگذشت که پهلو بزمین ننهاد مگر
در بیماری مرگ و هم فرموده اند که وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید مشغول مشو
بسبب خلق از صحبت خدای تعالی گفتم این سخن اگر پیشتر میگفتی با تو صحبت نمیداشتم
وفات ایشان بامداد سه شنبه سوم ماه رمضان سال دوصد و پنجاه هجری بوده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شاه سید الطائفه شیخ جنید بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابو القاسم است و لقب سید الطائفه و طاوس العلما و قواریری و زجاج
و خراز و قواریری و زجاج از ان گویند که پدر ایشان محمد بن جنید آبگینه فروختی و الد
سید الطائفه از نهاوند بوده اند و مولد و منشاء سید الطائفه به بغداد بوده مذهب سفیان ثوری
داشتند مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرجع مشایخ کبار مطلع سعادات و انوار
بحر حقایق و اسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت مقتدای زمان اوتاد جهان و امام
و سادات این قوم بوده اند و با حارث محاسبی محمد قصاب صحبت داشتند و رویم و ابو الحسن نوری
و شبلی و خراز و غیره و مشایخ جمع سلسلها نسبت بایشان درست کنند و منسوبان ایشان را جنیدیه
خوانند و از نسبت ایشان را سید الطائفه و امام ائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت است و هیچکس
از مشایخ متقدمین و متاخرین بر ظاهر و باطن ایشان انگشت نتوانست نهاد و مقبول همه بودند
و بنای طریقه ایشان بر صحو است و معنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل بیان کرده اند
روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلندتر از پیر باشد گفتند بلی برهان این ظاهر است
جنید را درجه فوق درجه من است خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب
نباشم که نیم روز با جنید صحبت داشته باشد از وی ادبی نیاید و شیخ ابو جعفر حداد گفته اند اگر عقل
مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید سی سال نماز خفتن گذارده بر پای
باستادی و تا صبح الله گفتی پس هم بدان وضو نماز بامداد بگذاردی میفرمودند خدا تعالی
سی سال بزبان جنید با جنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه و نیز میفرموده اند که یک روز
دلم شده بود گفتم الهی دلم باز ده ندای شنیدم که یا جنید ما دل بدان ربوده ایم تا با ما باشی
تو باز میخواهی تا با غیر ما باشی نقلست که یکی از بزرگان رسول صلعم را بخواب دید نشسته و شیخ
جنید حاضر شخصی فتوی درآورد رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی ده گفت یا رسول الله
تو حاضری فتوی بدیگری چون دهم فرمودند که چنانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات
بود مرا با جنید مباهات است حضرت شیخ سماع و وجد هرگز نمی فرمودند و بظاهر و باطن
بشرع شریف آراسته بودند نقلست که روزی سخن می گفتند مریدی نعره بزد او را از انجا

منع کردند و بنشانیدند و فرمودند اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان با سخن
مشغول شدند و آن جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجایی رسید که طاقتش نماند هلاک شد چون رفته
او را دیدند در میان خلق خاکستر شده بود نقلست که در بغداد روزی دزدی را آویخته بودند
دیدند و برفتند و پای دزد را بوسیدند مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بر وی باد
که در کار خود مرد بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقلست
که در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش بود فرمودند آن وقت
که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند که مرد ببصیرت مرد آید و نه بصورت و هم
فرموده اند که هر که نشناخت خدا را هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود
آنرا هرگز نتوان یافت هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست
که بار خویش بر خلق ننهی و هرچه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز است سخاوت
و الفت و نصیحت و شفقت و شفقت آنست که بطوع ایشان دهی و آنچه طلب میکنند و منت
بر ایشان ننهی که ایشان طاقت آن ندارند و سخنی نگویی که ایشان ندانند
از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند با کسی که هر نیکویی که با تو کرده باشد
بروی فراموش بود پرسیدند هیچ چیز هست فاضلتر از زیستن فرمودند گریستن بر گریستن
پرسیدند بنده کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد بود پرسیدند راه بخدای چگونه
است فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاف کردی بحق پیوستی نقلست که فرمودند
شبی بنماز مشغول بودم هرچند جهد کردم نفس مرا در یک سجده موافقت نمیکرد و هیچ تفکر
دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم از خانه بیرون آیم چون در بگشادم جوانی دیدم
خود را در گلیم پیچیده و بر در سرای سر در کشیده چون مرا بدید گفت تا ازین زمان در انتظار
تو بودم گفتم تو بوده که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله مرا جواب ده چگونگی درد نفس
که هرگز درد او دوای او گردد یا نه گفتم آری چون مخالفت هوای خود کند درد او دوای
او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای نفس چندین بار از من همین
جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برخاست و برفت من ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت

وفات ایشان روز شنبه بیست و هفتم رجب سال دوصد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ یافعی
دوصد و نود و هفت نوشته و بقولی دوصد و نود و نه بوده و قول اول اصح است گویند
چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید تسبیح می گفتند و بانگشت عقد میگرفتند با چهار انگشت عقد بستند
و انگشت مسبحه را واگذاشتند و گفتند بسم الله الرحمن الرحیم و چشم پوشیده برحمت حق پیوستند
چون غسال بوقت غسل خواست که آب بچشم ایشان رساند هاتفی آواز داد که دست
از دیدهٔ دوست ما بدار که چشمی که بنام ما بسته شود جز بلقای ما نگشاید پس خواست که انگشت
که عقد کرده بودند بگشاید آواز آمد که انگشتی که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما گشاده
نگردد و چون جنازه برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هر چند که آنرا میراندند نمیرفت
تا آواز داد که خود را و مرا مرنجانید که چنگ من بمسمار عشق بر گوشهٔ این جنازه دوخته اند و امروز
قالب جنید نصیب کروبیان است که اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا
با ما پریدی و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولی دلف بن جحدر مرید خاص
شیخ جنید اند و خرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ میفرمودند که هر قومی را تاجی است
و تاج این قوم شبلی است و مالکی المذهب بودند بقولی اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان
است و در طبقات سلمی مذکور است که خراسانی الاصل بغدادی المولد والمنشاء اند و بقولی
مولد ایشان سامره و اصل از سروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا
حاجب الحجاب خلیفه بوده اند و وفات ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی حجه سال سیصد
و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سال و قبر در بغداد است و در آن
نوشته اند جعفر بن یونس آورده اند در آخر سال حضرت شیخ شبلی متصل الله میگفتندی
و کلمه لا اله الا الله بر زبان نیاوردندی بنا بر آن مشایخ وقت را در شان ایشان گمانها شده
و عوام بطعن برخاستند اما از آنجا که هیبت و جلالت شان داشتند هیچکس جرأت اظهار
بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داده

گفت ای پیر طریقت وحقیقت این معامله را تا موجب هدایت جمعی گردد فرمودند این طائفه را
لازم است که هر نفس را نفس آخر شمارند و باتفاق در نفس آخر مشغولی بلفظ الله افضل است
از تلفظ بکلمهٔ لا اله الا الله چراکه تواند بود که در نفی و پیش از تلفظ بلفظ الله نفس منقطع شود
جوان گفت ارید اعلی من هذا یعنی وجهی ازین بهتر میخواهم فرمودند که لا از برای نفی غیر است
و من غیری نمی بینم تا نفی کنم جوان گفت ارید اعلی من هذا فرمودند که درین طریق متابعت
صدیق اکبر کرده ام رضی الله عنه چنانچه گویند که رسول صلعم بجهة غزا سه مرتبه اصحاب را بدادن
اموال امر فرمودند و صدیق رضی الله عنه در هر مرتبه جمیع اموال خود را در راه حق داد
رسول صلعم هر بار می پرسیدند که چه گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبه
اول گفت اولاد من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالی
بندهای صالح را ضایع نخواهد گذاشت و اگر طالح اند مرا با ایشان چه کار و در مرتبه دوم
گفت گذاشتم برای ایشان سورهٔ واقعه را که بعد از مغرب بخوانند و در مرتبه سوم گفت
عمر رضی الله عنه اگر روزی برابو بکر سبقت توانم کرد امروز خواهد بود و در انروز بالدار
بود و ابو بکر رضی الله عنه فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد و صدیق رضی الله عنه
تمام را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در انروز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند که لیف خرما
پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله امروز جمیع ملائکه بمتابعت
ابو بکر صدیق لیف خرما پوشیدند ناگهان دیدند که ابو بکر رضی الله عنه پیدا شد جامهٔ لیف خرما
پوشیده بوریای کهنه و دستاری و پیراهنی که در بدنش بود بر سر داشته می آید و در انروز
غیر ازین در بساط صدیق چیزی نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابو بکر برای عیال
چه گذاشتی درین بار که مرتبه آخر بود گفت الله جوان گفت ارید اعلی من هذا حضرت
شیخ شبلی گفتند ای جوان وجهای خوب گفتم اما همت تو بس عالی است بهتر ازین
بگویم فرمودند که اختیار این طریق بموجب امر الهی است که در قرآن مجید آمده قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون یعنی بگو ای محمد الله پس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی میکرده
باشند جوان گفت حسبی یعنی بس است بس است مرا و نعره زد و جان بداد

مدعیان از مشاهده این حال شبلی دعوی خون نمودند شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس نالید
و مشتاق شد و فریاد کرد خوانده شد پس اجابت کرد پس چیست گناه من مدعیان از دعوی گذشتند
و ایشان را معذور داشتند نقلست که حضرت شیخ پرسیدند که اکرم الاکرمین که بود فرمودند
آن بود که وقتی گناه کسی را آمرزیده باشد هرگز کسی را بآن گناه عذاب نکند که گناهیست که بر فلان
دوست و بندهٔ خود را بیامرزیدم

شیخ عبد الواحد تمیمی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن اسد از بزرگان
این طائفه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابو بکر شبلی اند قدس الله تعالی سره وفات ایشان
در جمادی الآخر سال چهارصد و بیست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبرهٔ حضرت امام حنبل است رحمه الله

شیخ ابو الفرج طرسوسی قدس الله سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدوهٔ اولیای زمان و زبدهٔ مشایخ جهان
و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابو الحسن هنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الهنکاری است مرید شیخ ابو الفرج طرسوسی اند و از بزرگان
مشایخ وقت و مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق و کرامات بوده اند وفات ایشان
در محرم سال چهارصد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیا و برهان الاتقیا و قدوهٔ
عارفان و قبلهٔ سالکان پیر طریقت واقف اسرار حقیقت جامع علوم ظاهر و باطن و صحبت داشته با
خضر علیه السلام و حنبلی المذهب و مرید شیخ ابو الحسن هنکاری و پیر خرقهٔ حضرت قطب ربانی
محبوب سبحانی شاه محی الدین عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه از حضرت غوث الثقلین
منقول است که در ابتدای حال با خدا تعالی عهد کرده بودم که نخورم تا نخورانند و تا تمام
تا نیاشامانند چون چهل روز بگذشت شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود که نفس

از گرسنگی بالای طعام افتد گفتم والله از عهدی که با خدای خود بستم برنگردم ناگاه از باطن
خود آوازی شنیدم که کسی به آواز بلند میگفت الجوع الجوع حضرت شیخ ابوسعید مخزومی
بر من بگذشت آن آواز شنیده گفت عبد القادر این چیست گفتم این اضطراب نفس است
اما روح برقرار خود است در مشاهده خداوند خود گفت بخانه ما بیا و برفت من گفتم بیرون
نخواهم رفت ناگاه ابو العباس خضر علیه السلام در آمد گفت برخیز و پیش ابوسعید رو رفتم
دیدم که ابوسعید بر در خانه خود ایستاده انتظار من می کشید گفت ای شاه عبد القادر آنچه من ترا
گفتم بس نبود که خضر را نیز بالیستی گفت پس مرا بخانه در آورد و طعامی که مهیا کرده بود لقمه لقمه
در دهان من می نهاد تا سیر شدم و بعد از آن مرا خرقه پوشانید و صحبت او را لازم گرفتم بنای
مدرسه باب الازج که بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند و در حیات بحضرت غوث الاعظم
داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث اعظم در همان مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخزومی
در ماه سال پانصد و سیزده هجری

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام حماد بن مسلم و دباس دوشاب فروش را گویند پیر صحبت
حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه از مشایخ کبار و عارف ابرار و مقتدای وقت
و صاحب کرامات عالیه بوده اند با وجود آنکه امی اند حقتعالی علم لدنی را با ایشان کرامت
فرموده بود. دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مرید شیخ عبد القادر جیلی اند
رضی الله عنه نقلست که روزی شیخ حماد میفرمودند مرا دوازده هزار مرید است و هر شب
ایشان را یاد میکنم و حاجات ایشان را از خدا تعالی میخواهم و هر که از ایشان بگناهی مبتلاست
درخواست میکنم با در آن ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیری در گناه نماند
حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در آنجا حاضر بودند گفتند اگر حق سبحانه تعالی مرا منزلتی دهد
از او درخواست کنم که مریدان من تا قیام قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشان
باشم شیخ حماد گفتند که حق سبحانه و تعالی مرا مشاهده نمود آنچه او از خداوند خود خواسته
حق تعالی قبول کرد نقلست که حضرت غوث اعظم جوان بودند و در صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند

روزی با دب تمام در مجلس شیخ نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود و هر آیینه مامور شود بآنکه بگوید
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آیینه آنرا بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه رمضان
پانصد و بست و پنج هجری ۵

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت بن بادشاه مشائخ اندر طریقت و امام ائمه اندر شریعت و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف
آن پیر زمانه سرور عارفان یگانه شرف زهاد و فخر عباد قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح
سنوسی جنگی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن موسی الجون بن عبد الله
محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی و حسینی از ان جهت گویند که پدر عبد الله
محض حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبد الله محض فاطمه بنت حسین
بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده ماجده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب
محی الدین است سبب تلقب آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات
به بغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت السلام علیک یا عبد القادر
جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من آی نزدیک او رفتم گفت مرا بنشان او را بنشاندم جسد او
تازه شد و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از وی ترسیدم گفت مرا میشناسی گفتم نه گفت
من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه دیدی مرا خدای تعالی بتو زنده گردانید انت محی الدین او را
بگذاشتم و بمسجد جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون نماز بگذاردم
خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا می بوسیدند و می گفتند یا محی الدین و لقب آنحضرت
در آسمان باز اشهب است چنانکه فرموده اند شعر انا بلبل الافراح املاء دوحها طربا و فی العلیاء
باز اشهب * و غوث الثقلین میگویند که تصرف آنحضرت بر جن و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس
آن غوث اعظم حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تائب می گشتند و افاده می گرفتند جنیان نیز
صف صف در مجلس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند و فائده ها حاصل مینمودند و آن حضرت
می فرمودند که مرا انس را مشائخ است و مر جن را مشائخ است و مر ملک را و من شیخ کلهم شیخ ابو سعید

عبد الله بغدادی رحمه الله گفته اند که عاجزه داشتم فاطمه نام شانزده ساله بالای بام برآمده بود
غایب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین رفتم و آن قضیه را گفتم فرمود که امشب در خرابه کرخ که محله ایست
از بغداد برو بر زمین دایره بکش و وقت کشیدن دایره بگوی بسم الله علی نیت عبد القادر و در آن
بنشین چون شب تاریک شود طوایف جن بر تو خواهند گذشت بصور مختلفه هیچ خوف مکنی و وقت سحر
بادشاه ایشان با لشکر بیاید و از تو پرسد بگو مرا شیخ عبد القادر برابر تو فرستاده است و قضیه
دختر با وی بگوی راوی گوید چنان کردم جنیان صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ کس نمیتوانست
که نزدیک دایره آید تا آنکه بادشاه ایشان بر اسپی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد و مقابل
دایره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم مرا شیخ برابر تو فرستاده است در حال از اسپ
فرود آمد و زمین بوسید و بیرون دایره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غایب شدن
دختر با وی گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن دیو را با دختر حاضر کردند
گفتند از دیوان چین است آن دیو را گفت ترا چه باعث شد که این دختر را از رکاب غوث
ربودی گفت مرا خوش آمد و در دل من جای کرد فرمود آنرا گردن زنند دختر را بمن داد گفتم
مثل تو فرمان بردار مر شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه
اقصای عالم نظر میکند از هیبت او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطب
میکند او را تمکن میگرداند بر جن و انس و جیلی آنحضرت را نسبت آن گویند که اصل آن
غوث آفاق از ولایت جیل است و ولادت باسعادت آن نیز در آنجا واقع شده و آن
ملکی است ورای طبرستان که آنرا جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضی گفته اند جیل
موضعی است بر کنار دجله یکروزه راه از بغداد بطرف واسط و نیز موضعی است جبل نام
نزدیک مداین بحسب نسبت این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی میگویند اما جماعه که نسبت
آنحضرت باین دو موضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از اکابر وقت بوده و قول
ایشان سند است نوشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند میتواند بود که آنحضرت در این موضع
چندروز اقامت نموده باشند چنانچه در بحر عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلان است
و صاحب معجم البلدان آنحضرت را موضع بشتیر که از مضافات ولایت گیلان است نسبت کرده

نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب بآنحضرت غوث الثقلین بیواسطه از روحانیت حضرت
رسالت پناه محمدی صلعم ست و پیر خرقهٔ آنحضرت شیخ ابوسعید مخزومی و از شیخ ابوسعید اسامی
که بالا به ترتیب مذکور شده نسبت خرقه بشیخ معروف کرخی رسیده بحضرت امام رضا رضی الله
عنه میرسد و از انجا از آبای کرام حضرت گذشته بسید انام صلعم میرسد و پیر صحبت آنحضرت
شیخ حماد دباس اند رحمه الله و با خضر علیه السلام بسیار صحبت داشته اند و حنبلی مذهب بوده اند
و فتوی بر مذهب امام شافعی و امام احمد حنبل میداده اند شیخ بقا بن بطو گفته اند روزی با حضرت
غوث اعظم بزیارت قبر امام احمد حنبل رفتند پس دیدم که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را
درکنار گرفت و گفت ای شیخ عبدالقادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم
طریقت کنیت والده مکرمه معظمه آنحضرت ام الخیر و لقب وی نام امة الجبار فاطمه بنت شیخ عبدالله
صومعی ست که از کبار مشائخ گیلان و مقتدای اولیای زمان و مستجاب الدعوات بوده اند
حضرت مولانا عبدالرحمن جامی نوشته اند که شیخ عبدالله صومعی از زهاد بوده و مر او را
احوال عالی و کرامات ظاهر بوده و وقتیکه در غضب شدی حق سبحانه و تعالی از برای
وی زود انتقام کشیدی و هرچه خواستی خدای تعالی چنان کردی و هر چیز که پیش از وقوع
آن خبر کردی چنان واقع شدی و والده ماجده حضرت غوث الثقلین را بهرهٔ وافر بود از خیر و
صلاح شیخ عبدالرزاق ولد حضرت غوث اعظم فرمودند وقتی که غوث صمدانی از صلب شریف
پدر برحم لطیف مادر حلول نمودند والده مکرمه معظمه ایشان در سن شصت سالگی که زمان یاس ست
بوده اند و این قسم کرامات آنحضرت ست و والده آنحضرت از کبار نسای عارفات صالحات
و اصلات و صاحب مکاشفات بوده اند و ولادت باسعادت غوث اعظم در جیلان اول شب
ماه رمضان سال چهارصد و هفتاد و بقولی هفتاد و یک هجری بوده و والده آنحضرت فرموده اند
که چون فرزندم عبدالقادر متولد شد هرگز در ماه رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی
یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود مردم از من پرسیدند گفتم فرزندم امروز
شیر نخورده است آخر معلوم شد که آن روز از ماه رمضان بوده است و آنحضرت فرمودند
که در اوائل جوانی چون بنشستم من بخواب گرم شدی آواز می شنیدم که ای عبدالقادر ترا برای

خواب نیافریدم و چون بمکتب میرسیدم آواز ملایکه میشنیدم که می گفتند برخیزید و جای دهید ولی خدا را
ایشان هیجده ساله بودند که از جیلان ببغداد آمدند و در سال چهارصد و هشتاد و هشت
ببغداد رسیده به تحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرات قرآن بعد ازین بفقه و حدیث
و دیگر علوم دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فایق شده و از همه ممتاز گشتند و در همین
سفر اول شصت کس از قطاع الطریق بدست آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال
پانصد و بیست و یک بفرموده پیغمبر صلعم و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن
آنحضرت انداختند بر منبر برآمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم می فرمودند
دقت وعظ میفرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیائید و بشنوید سخن مرا از من خبری
بیاموزید که نایب و وارث پیغمبرم صلعم در زمین و درین مجلس خلعتها عطا میشود و حق تعالی بر دل من
تجلی میکند و قریب هفتاد هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهارصد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هر گاه مجلس میشد از اثر آن کلام حقیقت انتظام وجد و ذوق
دو سه کس می مردند و شیخ ابو سعید قیلوی رحمه الله گفته اند که در مجلس شیخ عبد القادر
بارها پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات الله علیهم و ملائکه و اولیا را صف صف مشاهده میکردم
کتاب غنیة الطالبین و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده پیشانی گندم گون
پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس بطریق علما می پوشیدند گاهی طیلسان
و گاهی جامه در بر میکردند که قیمت یک گز آن بیک دینار بود و یک جبه زیاده میفرمودند
که نمی پوشم تا نمی پوشانند و نمیخورم تا نمیخورانند و نمیگویم تا نمیگویانند و اگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین و همان لحظه بحاضران مجلس قسمت
می فرمودند روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت آنحضرت آمده ده بدره زر پیشش
نهاده فرمودند حاجت نیست الحاح بسیار نمود آنحضرت یک بدره را بدست راست و یکی را
بدست چپ بر داشته باهم فشردند از آن خون روان شد فرمودند ای ابو المظفر از خدای
شرم نداری که خون مردم میخوری و بر خود گرد میکنی و بدان با من برابر می شوی در حالی

خلیفه بیهوش شد فرمود تا بعزت معبود اگر حرمت اتصال او به پیغمبر صلعم نبودی میکردم آنچه
که آن خون تا خانه او برفتی و حضرت غوث اعظم هرگز بخانه هیچ یکی از خلفا و صاحب حشمتی نرفته اند
و بر بساط آنخانه نشسته اند و بصحبت ایشان تعظیم نفرموده اند و چون خلیفه بخانه آنحضرت آمدی
اندرون میرفتند و باز می آمدند تا قیام از برای او نباشد در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند
و خلیفه دست می بوسید و با دب می نشست و می گفت هرچه شیخ فرمایند بسر و چشم ما و چون رقعه
می نوشتند باین طریق که عبدالقادر بتو چنین میفرماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او مر ترا
سودمند و بر تو حجت چون رقعه بخلیفه رسیدی بوسیدی و بر سر گذاشتی گویند که هیچکس
خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر از آنحضرت نبوده چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت گمان
بردی که او نزد آنحضرت عزیزتری نیست و هیچگاه جواب سائل را رد نفرمودی و هر بیماری
که اطبا از علاج او عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست
مبارک شفا می یافت نقلست که کردی بخانه آنحضرت در آمد نابینا شد و هیچ نتوانست برود در آن
اثنا خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله یکی از ابدال فوت شده بهر که حکم فرمایند بجای
او نصب کرده شود فرمودند که در خانه ما شخصی بشکستگی افتاده است برو او را بیرون آر و
بجای آن ابدال نصب کن خضر علیه السلام او را از آن خانه پیش آن یگانه عصر آورد و بیک نظر
کیمیا اثر آنحضرت بینا گردید بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن بقعه شریف بغیر از معرفت
و محبت الهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت آن شخص بدزدی این متاع آمده بود ازین
که آنحضرت او را بمطلب رسانیده اند و محروم نساخته اند و بمرتبه ابدالیت فائز گردانیده
گویند که عزل و نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود
هر کرا میخواستند عزل نموده بجای او دیگری نصب میفرمودند چنانچه از ابدال وفات
یافته بود کافری از قسطنطنیه آورده موی بروت او را گرفته محمد نام گذاشتند و طاقی
مبارک خود را بر سر او نهاده داخل آن جماعه نمودند و روزی یکی از مردان غیب در هوا میرفت
چون بر سمت الراس بغداد رسید در دل گذرانید که در شهر بغداد هیچ مردی بنسبت حضرت
غوث اعظم دریافته حال او را از وی سلب نمودند و آن جوان از هوا بدرگاه آنحضرت

و بالتماس شیخ علی هیتی از تقصیر او در گذشتند توبه کرد باز در هوا پرواز نموده برفت و طریقه
آنحضرت تمام شرع بوده و اگر کسی را میدیدند که برخلاف شرع شریف عمل میکند حال او را سلب
میکردند و میفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود هر آینه خبر میکردم شما را آنچه میخورید
و ذخیره میکنید در خانهای خویش من همچو شیشه ایدمی بینم آنچه در ظاهر و باطن شما ست یکی از اکابر بخضر علیه السلام
در باب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نرسانید مگر آنکه
شیخ را مقامی برتر از آن داد و کاس محبت خود چشانید هیچکس را مگر آنکه شیخ را بهتر و گوارا تر
از آن داد و عطا فرمود و گفت شیخ عبد القادر فرد احباب است و غوث و قطب اولیای زمان
خویش و گویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند و عام مشایخ
قریب صد تن حاضر بودند از انجمله شیخ علی هیتی بود و شیخ بقا بن بطو و شیخ ابو سعید قیلوی
و شیخ ابو النجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ جاگیر و قضیب البان
موصلی و شیخ ابو السعود و شیخ عز از بطایحی و شیخ منصور بطایحی و شیخ حماد بن مسلم دباس
و خواجه یوسف بن ایوب همدانی که در سلسله خواجگان نقشبند اند و شیخ عقیل بن منبجی
و شیخ ابو یعزی مغربی و شیخ عدی بن مسافر و شیخ علی بن وهب سنجاری و شیخ موسی بن ماهین
زولی و شیخ احمد بن ابو الحسن رفاعی و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ علی بطرباد و شیخ ماجد کردی
و شیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری و شیخ ابو عمرو عثمان بن مرزوق و شیخ سوید سنجاری
و شیخ حیات بن قیس حرانی و شیخ ارسلان دمشقی و شیخ عبد الکریم الاکبر الیمنی و شیخ ابو العباس
الجوسقی المصری و شیخ ابو حکیم ابراهیم بن دینار و شیخ مکارم اکبری و شیخ صدقه بغدادی
و شیخ یحیی دوری مرتعش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد الله بن علی جوینی و شیخ ابو عبد الله
و شیخ ابو بکر الحمامی المزین و شیخ جمیل و شیخ ابو محمد عبد الحق حریمی و شیخ ابو عمر الکهامی و شیخ ابو حفص
عمر بن ابی النصر الغزال و شیخ مظفر الجمال محمد بن درمانی القزوینی و شیخ ابو العباس
احمد یمانی و شیخ ابو العباس احمد بن العربی و شیخ ابو عبد الله محمد العروف الخاص و شیخ
ابو عمرو عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بودند بسیار ، و شیخ سلطان بن احمد المزین
و شیخ ابو بکر بن عبد الحمید شیبانی و شیخ ابو العباس احمد بن الاستاذ و شیخ الخوخمد

بن عیسی المعروف بالکوسج و شیخ مبارک بن علی المحلی و شیخ ابو البرکات بن صخران العراقی
و شیخ عبد القادر بن حسن بغدادی و شیخ ابو السعود احمد بن ابی بکر عطار و شیخ ابو عبد الله محمد الاوانی
و شیخ ابو یعلی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ ابو القاسم عمر بن مسعود البزاز و شیخ
ابو الثناء محمود بن عثمان البقال و شیخ عباد البواب و شیخ عبد الرحیم قنادی مغربی و شیخ
ابو عمرو عثمان بن مرزوق و شیخ مکارم نهر خالصی و شیخ خلیفه بن موسی نهر ملکی و شیخ ابو الحسن
جوسقی و شیخ عبد الله قریشی و شیخ ابو البرکات بن صخر اموی و شیخ ابو اسحق ابراهیم
بن علی الغلب و شیخ غوث رضی الله عنهم اجمعین و غیر ایشان نیز جمعی از مشائخ کبار در مجلس بودند
و آنحضرت بالای منبر سخن میگفت در اثنای سخن فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله شیخ
علی هیتی بر منبر بر آمده و قدم مبارک آنحضرت را گرفته بر گردن نهاد و بزیر دامن آنحضرت در آمد
و سائر اولیا گردن نهاده پیش داشتند شیخ ابو سعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبد القادر
فرمود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول
صلعم بر دست طائفه از ملائکه مقربین بحضر اولیای متقدمین و متاخرین که در آنجا حاضر بودند
احیا با جساد خود و اموات بارواح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند و ملائکه و رجال الغیب
مجلس آنحضرت را در میان گرفته بودند و صفها در هوا ایستاده و بر روی زمین هیچ
ولی نماند مگر که گردن خود را پست کرد و گویند که یک کس از عجم تواضع نکرد حال وی را سلب
نمودند و ظاهر است که این قسم دعوی از کمال عنایت بی نهایت اله و فرزندی و حمایت
حضرت رسالت پناه صلعم که همه اولیاء الله تواضع نمودند و فرمان ایشان را قبول کردند
و هیچ ولی باین مقام نرسیده ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و در اوائل حال آن غوث اعظم بعضی از مشائخ گفته اند که این جوان عجمی را قدمی است
که بر گردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشائخ کبار اکثری صد سال پیشتر نیز از احوال
آنحضرت خبر داده بودند چنانچه شیخ ابو بکر بن هوار البطائحی قدس الله سره که از کبار متقدمان
مشائخ عراق اند و صاحب کرامات ظاهره و مقامات فاخره بوده اند و در خواب مرید حضرت
صدیق اکبر شده و بیواسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله عنه گرفته اند و فرموده اند که

حق سبحانه تعالے عہد گرفتم کہ جسدی کہ در روضۂ من درآید آتش آنرا نسوزد و قبر ایشان در بطایح است
و گوشت یا ماہی کہ از نزدیک قبر ایشان می برند ہرگز پختہ نمی شد میگفتہ اند کہ اوتاد عراق
ہفت کس اند معروف کرخی و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سہیل
بن عبد اللہ تستری و شیخ عبد القادر جیلانی قدس اسرارہم از ایشان پرسیدند کہ شیخ عبد القادر
کیست فرمودند عجمی است شریف کہ در بغداد خواہد بود ظہور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد شنبکی
کہ مرید شیخ ابو بکر بطایحی و از اعیان مشایخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات ارجمند
بوده اند و قبر ایشان در حد اوبہ است کہ از دیہای بطایح است می فرمودند کہ شیخ عبد القادر
کسی است کہ اقتدا کرده شود بافعال او و اقوال او و حق تعالی ہیچ و کثیر یا پیر کبت او
بمرتبہ ہای عالی رساند و مباہات کند روز قیامت بامتہای سابق و حضرت غوث الثقلین
میفرمودند کہ ہر ولے بر قدم نبیی میباشد و من بر قدم جد خودم صلعم و ہر قدمی کہ جد من برداشت
و من بر انجا نہادم مگر در قدم نبوت کہ راه نیست دران غیر نبی را و این اشارت بر کمال مرتبہ
ولایت و متابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقلست از شیخ شریف بن خضر حسن
موصلی کہ گفت شنیدم از پدر خود کہ می گفت سیزده سال خدمت حضرت شیخ عبد القادر
رضی اللہ عنہ کردم ہرگز ندیدم کہ مگس بر ایشان نشستہ باشد یا خلط و خوی بیرون
انداختہ باشد جمیع مشایخ وقت را دی ارادت باآنحضرت بوده و امام یافعی گفتہ اند
کہ اکثری از مشایخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کرده از خواجہ معین الدین چشتی
و شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہما بملازمت آنحضرت رسیده فیض و جمعیت
باطن حاصل نموده اند نقل است کہ پیش شیخ عقیل ذکر کردند کہ جوان عجمی عبد القادر نام
در بغداد مشہور شده است فرمودند او در آسمان مشہورتر است از انکہ در زمین
از شیخ ابو بعزای مغربی کہ از اجلہ مشایخ مغرب بوده اند بعضی از اصحاب گفتند
بہ بغداد میرویم فرمودند چون بانجا برسید زنہار کہ ترک ملازمت شیخ عبد القادر
نہ نمائید بخدا سوگند کہ در تمام عجم مثل او آفریده نشده و در عراق مثل او دیده نشده
و مشرق زمین مباہات میکند باو و بہ مغرب علم و کمال او برتر است از علم و کمالات

اولیای دیگر و چون ایشانرا ببینید سلام من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکنند گویند
که آنحضرت فرموده اند که بیست و پنج سال در بیابانهای بقدم تجرید در سیاحت بودم
و چهل سال بوضوی عشا نماز بامداد گذارده ام و پانزده سال بعد از ادای نماز عشا
بیکپای ایستاده ختم قرآن میکردم تا سحر شبی نفس من آرزوی خواب کرد و گفت
چه شود اگر یک ساعتی بخسپی گفته او نشنیدم و همانجا بیکپای ایستاده ختم قرآن کردم
و خواب بصورتی پیش من متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بروی میزدم
دفع میشد. و میفرمودند چهل چهل روز روزه میداشتم در بیابان عراق یازده
سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت من آنرا برج عجمی میگویند نقلست
از شیخ عبدالرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم میفرموده اند که مرا بدست
کاغذی داده شد بمقدار درازی انتهای نظر دیدم که نام اصحاب و مریدان من که تا قیامت
نسبت خود بمن درست خواهند کرد در انجا ثبت نموده اند و حکم شد که اینهمه را بتو بخشیدم نقلست
که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت او که قدم برندارم از پیش پروردگار خود
تا روان نکند مریدان مرا با من بسوی بهشت و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من
در مشرق باشد و من در مغرب باشم و برهنه شود عورت او را بر آئینه بپوشم از مغرب
در مشرق او را نقلست از شیخ عمران که وقتی بآنحضرت عرض کردم که اگر شخصی خود را
مرید حضرت بگویاند و دست بیعت بشما نداده باشد و خرقه از شما نپوشیده باشد
ما او را از اصحاب حضرت شماریم یا نه فرمودند بلی هر که خود را بمن نسبت کند قبول کند
او را حضرت حق سبحانه و تعالی و بیامرزد گناهان او را و او از جمله اصحاب من است
نقلست که شیخ عمر بزاز که آنحضرت می فرمودند که بعهد حسین بن منصور حلاج کسی نبود
در زمان او که دستگیری او کند اگر من می بودم دستگیری او میکردم هر کسیکه
از مریدان من باشد و بلغزد و مرکب او را تا قیام قیامت دستگیری کنم بشارت باد
بر کسانیکه پیر ایشان شیخ عبدالقادر و امام ایشان ابوحنیفه و پیغمبر ایشان محمد مصطفی
صلعم و خوشا حال آن سعادتمندان و نیک بختانی که باین سعادت عظمی مشرف شده اند

و درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست کرده اند امید که این فقیر نیز از کمترین بندگان
و نیازمندان این درگاه است بتوجه آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل
منسوبان آن درگاه والاجاه باشد نقلست که آنحضرت میفرمودند هر مسلمانی که بمدرسهٔ من
گذشته است یا روی مرا دیده است عذاب گور و قیامت ازو تخفیف کرده شود روایت میگویند
که مردی از همدان بر آنحضرت آمد و گفت پدر من وفات یافته است او را در خواب دیدم گفت
مرا در گور عذاب میکنند بخدمت شیخ عبد القادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت او وقتی
بمدرسهٔ من گذشته است گفت آری شیخ ساکت شدند روز دیگر آنمرد بیامد و گفت پدر خود را
در خواب دیدم بغایت خوش و خورم و خلعت سبزی در بر پوشیده میگفت که عذاب
از من برداشتند و این خلعت ببرکت شیخ عبد القادر بمن دادند بر تو باد که همیشه در خدمت
حضرت شیخ باشی سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد و دولتمند آن گوشی که آن آواز
شنیده باشد و طالع مند شخصی که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ کس
را بابرکت تر و هیچ طائفه را بهتر از خرقه و طاقیهٔ شیخ عبد القادر ندیده ام و هیچ روز را
مبارک تر از آن روز که آنجمال را میدیدم ندیدم یکی از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم
و در خاطر داشتم که پیش بهترین اهل یمن باین سعادت مشرف گردم در خواب دیدم که
حضرت عیسی علیه السلام می فرمودند به بغداد برو و بر دست شیخ عبد القادر اسلام
آر که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق رح گفته اند شیخ عبد القادر شیخ
و امام ماست هر که درین زمان براه الهی میرود و حالی یا مقامی باو میدهند پس شیخ عبد القادر
امام اوست و حق تعالی عهد گرفته است از اولیای وقت که امر او را قبول کنند هر فیضی
که از رسول صلعم باصحاب میرسید درین زمان از شیخ عبد القادر باولیای وقت میرسد
و بمراتب جمیع اولیاء الله اطلاع دارد و هیچکس را بر مرتبهٔ شیخ اطلاع نیست و در طبقهٔ عجم
هیچ یکی را بجز خدا و رسول بر دستی بیعت و آنحضرت میفرمودند که میخواستم در صحرا ها تنها باشم
لیکن حق سبحانه تعالی نفع خلق را بمن باز بسته است و تا حال صد هزار کس بر دست من
توبه کرده نقلست از شیخ ابو محمد محلی که گفته اند روزی در بغداد بزیارت حضرت شیخ عبد القادر

رضی الله درآمدم و مدتی در خدمت ایشان ماندم چون عزیمت مراجعت مصر کردم از آنحضرت
دستوری خواستم مرا وصیت کردند که از هیچ کس چیزی نخواهی و انگشت مبارک خود را
در دهن من انداختند و فرمودند که این را نمک و بازگرد همچنان کردم از بغداد تا مصر با آب و طعام
احتیاج نشد و قوت در زیادتی بود نقلست که از شیخ ابو المظفر اسمعیل که وقتی شیخ علی بن هیتی
بیمار شد و حضرت غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و درآن موضع دو درخت خرمای خشک شده بود
و از مدت چهار سال اصلا بار ور نمی شد پس غوث الثقلین در زیر یک درخت وضو ساختند
و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز گذاردند و بعد از آن هفته هر دو درخت سبز شدند و بار گرفتند
نقلست که وقتی شخصی بخدمت آن قبلهٔ حاجات آمد و گفت که عورت من حامله است و مرا
آرزوی پسر است فرمودند خواهد شد چون وضع حمل شد زن آنمرد را دختر بزاد و آنرا
برداشته بخدمت آنحضرت آورد و گفت که این دختر است فرمودند در خانه در آری و این را
بر پیچ و به بین که چه میشود چون بموجب فرموده عمل کرد همان لحظه آن دختر پسر شد نقلست از شیخ
ابو السعود که حضرت غوث صمدانی میفرمودند که آفتاب و ماهتاب بر نمی آیند تا بر من سلام نکنند
و سال و ماه و هفته و روز بر من آمده سلام میگویند و آنچه از خیر و شر در ایشان مقدر شده
خبر میدهند و شیخ سیف الدین عبد الوهاب ولد غوث اعظم فرموده اند که هیچ ماهی از ماهها
نگذشت پیش از آن که نو شدی بیامدی پیش والد من اگر چنانچه در آن ماه بدی و سختی
مقدر شده بودی در صورتی ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الآخر سال پانصد و شصت جمعی از مشایخ
در صحبت آنحضرت نشسته بودند که جوانی خوب روی درآمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله من ماه رجبم آمده ام تا ترا تهنیت گویم و در من هیچ بدی و سختی مقدر نشده است
در آن ماه رجب هیچ ندیدند مردم مگر خیر و نیکوئی چون روز یکشنبه سلخ رجب شخصی کریه المنظر آمد
و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام که ترا تهنیت گویم مقدر شده است
در من موت و فنای خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و شمشیر در خراسان چون ماه
شعبان آمد هر چه گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان چند روز بیمار شدند

روز دوشنبه بیست و نهم رمضان جمعی از مشایخ پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ نجیب الدین
سهروردی و غیرهما شخصی با بهاء و وقار تمام در آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رمضانم آمده‌ام
که اعتذار کنم از آنچه بر تو مقدر شده بود و من وداع کنم ترا که این آخر اجتماع منست با تو پس بازگشت
و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند و رمضان دیگر در نیافتند وفات آنحضرت
بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و یک هجری روی داده و بعض
یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور بوده اما اصح قول نهم ماه است
و مدت عمر شریف آنحضرت بقول اول سال ولادت نود سال و هفت ماه و نه روز است
و بقولی ثانی هشتاد و نه سال و هفت ماه و نه روز بوده و عرس آنحضرت در هندوستان
یازدهم و بعضی هفدهم میکنند اما در بغداد هفدهم است و این فقیر عرس را شب نهم میکند
که صحیح ترین اقوال قول نهم ست آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشایخ حاضر بودند
شیخ عبد الوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که علیک بتقوی الله و طاعته
یعنی لازم گیر پرهیزگاری را که خالص از برای خدا تعالی باشد و لازم گیر طاعت او را
و لا تخف احدا و لا ترج یعنی بیم و امید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدار و کل الحوائج الی الله
و اطلبوا منه و بسپار همه حاجت ها بحق تعالی و طلب حاجت ها از او و لا تثق باحد سوی الله
و اعتماد مکن بهیچکس مگر بخدای التوحید التوحید التوحید اجماع الکل یعنی لازم گیر توحید را
و تکرار برای تاکید ست که بر توحید اجتماع کل است و جمیع مشایخ و سادات این قوم را
بر توحید اتفاق است و بعد از ان با اولاد امجاد خود که در گرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند
برخیزید و جای دهید و ادب ایشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم در نثار است و جای تنگ
منمائید بر ایشان و میفرمودند علیک السلام و رحمة الله و یک شبانه روز این کلمات
بسیار میفرمودند انا لا ابالی بشیء و لا بملک الموت یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت
هم باک ندارم قبر آنحضرت در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ
ابو سعید مخزومی در حیات خود آنحضرت داده بودند برادر و بتبرک حق سبحانه و تعالی چنانچه
آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود بعد از وفات در قبر نیز همان تصرف

داده است چنانچه امام عبدالله یافعی رحمه الله گفته اند کسی که صاحب حال باشد و در بغداد
داخل شود و زیارت محبوب سبحانی شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه نکند حال او سلب شود
نقلست از شیخ عبدالوهاب و شیخ عبدالرزاق رحمهما الله که روزے حضرت والد بزرگوار
در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر خوردن ترک دادند و تا دیری غائب بودند
بعد ازان فرمودند فتح شد بر دل من هفتاد و راز در هاے لدنی که وسعت هر دوی برابر بود
آسمان و زمین ست و روزی فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر و جبل مرا تسلیم کردند
و هیچ ولی نماند که دران وقت بمن تسلیم نکرد و شیخ عمر بزار رحمه الله گفته اند که غوث اعظم
فرمودند هر که در کربتی بمن استعانت کند دور گردانم آن کربت را ازو و هر که در شدتی
بنام من ندا کند خلاصی بخشم او را ازان شدت شیخ ابوعمرو صیرفینی و شیخ ابومحمد عبدالحق
گفته اند که وقتی روز سه شنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث الثقلین در مدرسه
بودیم پس آنحضرت برخاسته وضو کردند و دو رکعت نماز گذاردند چون از نماز فارغ شدند
نعره بلند با هیبت برآورده یکے از نعلین چوبی که در پای مبارک آنحضرت بود در هوا انداختند
و آن از نظر غائب شد و بعد ازان نعلین دیگر در هوا انداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
و آنحضرت بنشستند هیچکس را مجال آن نشد که ازین معنی سوال کند بعد از بیست و سه روز
قافله از بلاد عجم بیامد و گفتند ما را نذریست برای حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند
بستانید ایشان یکمن حریر و جامها از خز و مقداری زر و نعلین آنحضرت را آورده
بنهادند غوث اعظم فرمودند این نعلینها از کجا یافتید گفتند روز سه شنبه سوم ماه صفر
در راه بودیم ناگاه راه زنان بیرون آمدند و قافلهٔ ما را غارت کردند و بعضی را کشتند
و تمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند و قسمت میکردند ما گفتیم حضرت
شیخ عبدالقادر را درینوقت یاد آریم درحال برای حضرت شیخ نذر کردیم و درین اثنا
دو نعره عظیم شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را در گرفت و دیدیم راه زنان سخت مضطرب
و عاجز بر ما آمدند گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راه زنان بر ایشان تاختند ما را گفتند
بیائید و مال خود را گرد آورید و ببینید بر ما چه مصیبت رسیده است رفتیم و دیدیم که هر دو

الیشان مرده افتاده است واین طنین باب ترنزدیک الیشانست پس ماهیهای مارا بجا باز دادند
وگفتند این واقعه بزرگست نقلست که شخصی بخدمت حضرت غوث اعظم آمد وگفت مرا زوجه ایست
که اورا صرع می آید وجمیع افسون گران روزگار را درمانده اند حضرت قطب ربانی فرمودند اگر
بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای حالش شیخ عبد القادر مقیم است ببغداد ومیفرماید
که تو باز نیائی واگر آمدی هلاک کنم راوی گوید بفرموده حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من
هرگز مصروع نگشت امام عبد الله یافعی گوید که بعد از آن هیچکس در بغداد مصروع نشد
وبعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد وپسر خود را
همراه آورد وگفت دل فرزند خود را التعلق بسیاری می بینم با آنحضرت ومن ذمه دیر از حق خود
بری گردانیدم از برای خدا تعالی آنحضرت او را قبول کردند وبمجاهده وریاضت امر
فرمودند بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود آمد ودید که نان جو میخورد زرد ولاغر شده
از کم خواری وبیداری از آنجا پیش حضرت غوث اعظم رفت طبقی دید بران استخوانهای مرغی
که آنحضرت تناول فرموده بودند نهاده عجوزه با آنحضرت گفت یا سیدای تو گوشت مرغ
میخوری وپسر من نان جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده فرمودند قومی باذن الذی
یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شده بانگ کردن آغاز کرد غوث اعظم بآن عجوزه گفتند
وقتی فرزند تو همچنین شود هرچه خواهد گو بخورد باید دانست که مرتبه آن آفتاب شریعت ومقتدای
طریقت محبوب سبحانی برتر از آنست که در تحریر وتقریر هزار همچو من فقیر عاجز در آید وآنچه درینجا
نوشته شده از هزار یکیست واز بسیار اندکی وبجهت دانستن کمال آنحضرت همین یک سخن
بس است که ایشان سردار طائفه اند که خدا تعالی آنها را دوست میدارد چنانچه نقلست
از شیخ جمال العارفین ابو محمد بن عبد الله بصری که وقتی با خضر علیه السلام ملاقات نمودم
گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذشتم
وآنجا جائی آدمی وغیر نبود ناگاه دیدم مردی گلیم پیچیده خفته است در خاطر من گذشت
که ولی خداست او را گفتم برخیز وبندگی کن گفت ای ابو العباس برو ولقمه خود در اشغول
دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر هستی یا نه اما بگو که من کیستم مناجات کردم ای رب من

نقیب اولیاام واین رانشناسم ندائی شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیا هستی لیکن
کسانیکه ایشان مرا دوست میدارند واین ازان طائفه است که من ایشانرا دوست میدارم
آنمرد روی بمن کرد وگفت ای ابو العباس شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا
میخواهم گفتم چاره نیست گفت وفرک الله نصیبک منه گفتم زیاده کن در حال از نظر من
غائب شد وهیچ ولی ممکن نبود که از نظر من غائب شود وازانجا بیش رفتم بر توده ریگی
که بغایت بلند بود بالای آن نورے دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم آنجا عورتی گلیمی
نو پیچیده خفته است مشابه گلیم آنمرد خواستم که بپای بیدار سازم ندا شنیدم که باادب
باش باآنکسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد گفت الحمد لله الذی
احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور والحمد لله الذی انسنی واوحشنی عن خلقه بعد ازان
بمن گفت یا ابو العباس اگر پیش از منع باادب می بودی بهتر بودی گفتم بالله علیک
تو زوجه آنمرد یباشی گفت بلی در اینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی بجهت
غسل وتکفین او مرا اینجا آورده چون ازان فارغ شدم اورا برداشتند وبسوی آسمان
بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس دعا از تست گفتم چاره نیست گفت وفرک الله
نصیبک منه گفتم زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غایب شوم در حال نگاه کردم
اورا ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل این طائفه احباب را سر قومی باشد
که رجوع ایشان بدو بود گفت آرے گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر
رضی الله عنه واو اتم افراد است درین باب این فقیر گفته بیت عاشق یار خویش جمله
جهان * ای خوش آنکس که یار عاشق اوست * وصاحب فتوحات میگوید که
مفردان جماعتی اند که از دایره قطب خارج اند وخضر علیه السلام از ایشان است
ورسول ما صلعم پیش از بعثت از ایشان بود واین احوال وکرامات حضرت غوث اعظم
که مرقوم گشته از هزاران یکی واز بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ
امام عبد الله یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ عبد القادر رضی الله عنه
بیرون از حد ونهایت است وخبر کرده اند مرا بزرگان ائمه که کرامات حضرت ایشان

بتواتر مانده و یک بتواتر رسیده و باتفاق ثابت شده که کرامات که از ایشان بظهور رسیده از دیگر مشائخ ظاهر نشده و اگر آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود جمع کنند کتاب کلانی میشد از ینجهت بهمین قدر اختصار نمود و خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردیده و میگردد در حقیقت معجزهٔ رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده‌اند بیت از ولی خارقی که مسموع ست معجزه آن نبی متبوع ست ٭ اول شبی که این کمترین مریدان شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه خود را ببغداد یافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت امام موسی کاظم و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول و از سعادتمندی خود باین شرف عظمی مشرف گشت و یقین این فقیر شد که تحریر این کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک ؎

حضرت غوث الثقلین را ده پسر ست اول شیخ سیف الدین عبد الوهاب قدس سره

ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهره تمام داشتند و بعد از غوث اعظم در مدرسهٔ آنحضرت وعظ میفرمودند و از فیض صحبت ایشان خلق بهره مند میگشتند نقلست از شیخ عبد الوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع علوم و فنون حکم حاصل کرده ببغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن خواستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر برآمدم انواع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد و آب از دیده نیامد اهل مجلس از والد در خواست کردند که وعظ فرمایند من فرود آمدم و حضرت ایشان بر منبر برآمده فرمودند که شب عید صائم بودم و یک ساعت ست بمجرد استماع این کلمه از اهل مجلس فریاد و فغان برخاست من از معنی پرسیدم فرمودند تو متکلم هستی بخود و من متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد و دوازده بود و وفات شب بیست و پنجم ماه شوال سال ششصد و [illegible] هجری بود و قبر ایشان در بغداد ست و ایشانرا دو پسر بوده شیخ ابو منصور عبد السلام و شیخ ابو الفتح سلیمان [illegible] عالم و عامل و کامل بوده اند رحمهما الله ؎

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند و جمیع علوم را در خدمت والد ماجد خود کسب نموده بعد از ان حضرت درس حدیث و فقه و وعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار در علم صوفیه که مشتمل بر حقائق و معارف ست تصنیف ایشان ست و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجهة ایشان تصنیف کرده اند و وفات ایشان در مصر سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود

شیخ شمس الدین عبد العزیز رحمه الله

کنیت ایشان ابو بکر ست فرزند حضرت غوث اعظم اند و ایشان نیز کسب علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیارے از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند و ایشان جانب سنجار عزیمت نموده همانجا متوطن گشته

حضرت شیخ تاج الدین ابو بکر عبد الرزاق قدس سره

کنیت ایشان عبد الرحمن و ابو الفرج ست فرزند غوث اعظم اند و ایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نموده اند و مفتی عراق بوده اند و ایشانرا در علوم قدرت تام بوده و رساله جلاء الخاطر را که ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان این مرید باخلاص دارد و دران نوشته اند که حضرت غوث اعظم میفرمودند که طامع خالی ست چون حروف طمع قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابو اسحق ابراهیم قدس الله سره

فرزند غوث اعظم اند قدوهٔ اولیاء و اکمل اتقیا بوده اند علوم ظاهر و باطن را از آنحضرت بروجه کمال کسب نموده و خلق بسیاری از فیض و صحبت ایشان بدرجه کمال رسیده اند تفکر و سکوت بر ایشان غالب بوده و زهد و ورع را بر مرتبه کمال داشتند و از حیاے پروردگار خود سی سال سر بالا نکردند و ولادت ایشان در سال پانصد و بیست و هشت هجری و وفات در ششم ماه شوال سال ششصد و بیست و سه بود و قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از ایشان منقول ست که روزی والد من برای نماز جمعه بیرون آمدند و من با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاه دیدم که سه بار خمر برای

سلطان می برند و از ایشان بوی بد می آید و سرہنگان ہمراہ اند حضرت غوث اعظم فرمودند که بایستید آنہا ایستادند و دواب را بتعجیل میراندند آنحضرت فرمودند که بایستید در حال همه فریاد برآوردند و برجای ماندند ہر چند آن سرہنگان بیزدند و دواب از جای حرکت نمیکردند در حال سرہنگان را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و می طپیدند پس همه فریاد برآوردند که ما توبه کردیم فی الحال قولنج برطرف شد و خم سرکه مبدل گشت آنحضرت بمسجد رفتند و این خبر سلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات توبه کرد گویند که روزی شیخ عبدالرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد خود در ہوا دیده بترسیدند حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند مترس که تو نیز از جماعه ایشانی پنج پسر بوده شیخ ابوصالح نصر شیخ ابوالقاسم عبدالرحیم شیخ ابومحمد اسمعیل شیخ ابوالمحاسن فضل الله و شیخ جمال الله که ایشان در صورت با غوث صمدانی بسیار مشابه بودند و همگی در خدمت عم بزرگوار خود شیخ عبدالوہاب کسب علوم صوری و معنوی نموده ہریک کامل مکمل گشته اند

حضرت شیخ ابوالفضل محمد قدس سرہ

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاہر و باطن را در خدمت والد بزرگوار خود کسب نموده کامل گشته اند وفات ایشان در بغداد بیست و پنجم ذیقعده سال ششصد ہجری بود

حضرت شیخ ابوعبدالرحمن عبدالله

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار خود کرده اند محدث و فقیه گشته اند وفات ایشان بیست و ہفتم ماه صفر سال پانصد و ہشتاد و ہفت ہجری بوده و قبر در بغداد است ایشان زاده و پسر بود شیخ ابومحمد عبدالرحمن و شیخ ابومحمد عبدالقادر که کنیت و نام ایشان موافق جد بزرگوار است جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبدالرزاق کسب نموده عالم و کامل گشته بودند

حضرت شیخ ابوزکریا یحیی رحمه الله

لد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد بزرگوار خود نموده اند

و فاضل و کامل گشته اند ولادت ایشان در ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبدالوهاب

حضرت شیخ ابو النصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشان اند تحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده و فقیه و محدث و عارف و کامل گشته بوده اند ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده و به دمشق رفته و متوطن شده و در همانجا شب غره جمادی الآخر سال ششصد و هژده هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه غوث اعظم که مریدان آنحضرت زیاده از آنند که در شمار آیند خصوصاً در ولایت هندوستان که مسلمانان اکثر مرید این سلسله علیا اند و کافران نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر آنحضرت بفقرا بخش میکنند

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشایخ بطایح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن هوار و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله عنه پیوسته در خدمت حضرت غوث اعظم می بودند و فائده ها میگرفتند و وقتیکه آنحضرت فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله اول کسی بالای منبر رفت و قدم آنحضرت را بگردن خویش نهاد و بزیر دامن مبارک در آمده بسعادت مشرف شده ایشان بودند گویند روزی حضرت غوث اعظم وعظ میفرمودند شیخ علی هیتی در جای برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را انجذاب گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید از منبر فرود آمده در پیش شیخ بادب ایستادند و جانب وی می نگریستند چون شیخ علی بیدار شدند آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب دیدی گفت آری غوث اعظم فرمودند من برای او بادب ایستاده بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت تو بعد از آن از شیخ علی پرسیدند یعنی آنچه غوث اعظم فرمودند که من از برای آن بادب ایستاده بودم

شیخ گفت انچه من بخواب میدیدم آن حضرت به بیداری میدیدند و حضرت غوث الثقلین ایشانرا بسیار ستایش میکردند و می فرمودند که هر کس از اولیای الهی از عالم غیب و شهادت داخل بغداد میشود او مهمان منست و من مهمان شیخ علی بن هیتی و چون شیخ از زیر آن که محل اقامت ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان خود می گفتند که غسل میکنید و خود نیز غسل میکردند و بآنها میگفتند که خبردار باشید و خاطرهای خود را نگاهدارید که پیش سلطان میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت میفرمودند برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراقید شیخ میگفتند که بادشاه عراق توئی از تو ملاحظه میکنیم و هرگاه امان دهی ایمن میشویم حضرت غوث اعظم میفرمودند لا خوف علیکم منقولست که روزی شیخ به نهر ملک میرفتند دیدند که میان اهل دو دیه بر سر مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند ای بنده خدای آخر دیه خاست و چشم کشاده شیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند که فلان بن فلان مرا کشته و بیفتاده و بمرد و از کرامات شیخ علی هیتی نقل کرده اند که اگر شیر روبروی شخصی بیاید و او نام ایشانرا بگیرد او برگردد وفات ایشان در سال پانصد و شصت هجری بوده و مدت عمر صد و بیست سال و قبر در زریران است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفینی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین است گفته اند که بدایت کار من آن بود که شبی در صریفین روی در آسمان کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در هوا پنج کبوتر میگذرد یکی میگفت سبحان من عنده خزائن کل شیء و ما ننزله الا بقدر معلوم و دیگری میگفت سبحان من اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و دیگری میگفت سبحان من بعث الانبیاء حجة علی خلقه و فضل علیهم محمدا صلی الله علیه و سلم و دیگری می گفت کل ما فی الدنیا باطل الا ما کان الله و رسوله و دیگری می گفت یا اهل الغفلة عن مولاکم قوموا الی ربکم رب کریم یعطی الجزیل و یغفر الذنب العظیم چون آنرا شنیدم بیخود شدم و وقتیکه بخود آمدم دوستی دنیا و آنچه در دنیا است از دل من رفته بود چون بامداد شد با خدا تعالی عهد کردم که خود را تسلیم شخصی کنم که مرا بخدا تعالی رهنمائی کند و از شهر بیرون شدم و نمی دانستم که کجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدار با هیبت و وقار پیش آمد گفت علیک السلام

یا عثمان جواب سلام گفتم و سوگند بوسے دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش
شیخ عبدالقادر بودم گفت یا ابوالعباس دوش مردی را در صدر بغداد جذبه رسیده و قبولی یافته
و از بالای هفت آسمان ویرا ندا آمده که مرحبا بک عبدی یا خدای خود عهد کرده است که خود را
تسلیم شخصے کند برو وی را بپیش من آر پس مرا گفت یا عثمان عبدالقادر سید العارفین و قبلة الواصلین
درین وقت پس لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر نشدم مگر که خود را
در بغداد دیدم و خضر علیه السّلام غایب شد پیش شیخ عبدالقادر در آمدم گفت مرحبا ای عثمان
زود باشد که خدای تعالی ترا مریدی دهد نام وی عبدالغنی بن نقطه که مرتبه وی بلند تر باشد
از اولیای بسیار و خدای تعالی بوی مفاخرت کند بر ملائکه بعد از ان طاقیه بر سر من نهاد
خوشی و خنکی آن بدماغ من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم
که عالم و آنچه در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند باختلاف لغات نزدیک بود که عقل
من زایل گردد و در دست حضرت شیخ پاره پنبه بود بر من زد عقل بر قرار ماند بعد از ان چند ماه
در خلوت نشاندند و الله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نشد پیش از انکه من بگویم با من
نگفت و مرا از چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد و میان خرقه پوشیدن من از وے
و خرقه پوشیدن ابن نقطه از من بیست و پنج سال شد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند

حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشایخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقه ارادت
از حضرت غوث الثقلین شاه عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند و می فرمودند که شیخ
عبدالقادر نزدیکترین اهل زمین است بحق تعالی درین عصر روزی بجهت طهارت می رفتند
و ابریقی پر از آب بدست یکی از مریدان ایشان بود ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست خود را
بران ابریق کشید تا در فی الحال چنان بود درست شد و پر آب شد و از ان آب طهارت کردند
وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابو عبدالله است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب

از ایشان بسیار ظاهر شده قاضی موصل را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دید که یکی از کوچه های موصل از مقابل وی می آید با خود گفت این را می باید گرفت و بحاکم سپرد تا سیاست برساند ناگاه دید که بصورت کردی بر آمد چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی بر آمد چون نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شد چون بقاضی رسید گفتند ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری و سیاست میکنی از انکار خود توبه کرد و مرید شد پیش حضرت غوث اعظم گفتند که قضیب البان نماز نمی گذارد فرمودند بگوئید که همیشه سر او بر در خانه کعبه در سجود است وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد هجری بوده و قبر در موصل است

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمة الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید محی الدین شاه عبد القادر گیلانی رضی الله عنه دلیل بزرگی ایشان همین است که سعادت خدمت آنحضرت را دریافته اند گویند چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ بر کرسی جلوس میفرمودند ایشان مرقع خود را برای آنحضرت بران کرسی فرش میکردند و وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد هجری بوده است

حضرت شیخ صدقه بغدادی قدس سره

کنیت ایشان ابو الفرج و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بودند همیشه در مجلس غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی شیخ صدقه بدربار حضرت غوث اعظم در آمدند و آنحضرت بالای منبر رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را هم نفرمودند که چیزی بخواند اما مردم را وجدی عظیم و حالتی قوی فرو گرفت شیخ صدقه با خود گفتند که غوث اعظم چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد از چیست حضرت غوث اعظم روی بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است و بر دست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی او یند شیخ صدقه با خود گفتند کسیکه از بیت المقدس بیک گام بیغداد آید و برا از چه توبه باید کرد شیخ

چه حاجت دارد و آنحضرت روی بایشان کرده فرمودند یا بغدادی توبه کن از آنکه دیگر در هوا نروی و حاجت او همین آن است که او را بحبت حق سبحانه تعالی راه نمائیم وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری بوده

حضرت شیخ بقای بن بطو رحمه الله

صاحب کرامات و مقامات عالیه و در زهد و ورع کامل بوده اند و مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند و دایم در مجلس حضرت غوث الثقلین حاضر می بودند و فیض می ربودند ایشان گفته اند که روزی در مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنای آنکه در پایهٔ اول منبر وعظ میفرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتی خاموش بوده بزمین فرود آمدند و بعد از ان بمنبر بالا رفتند و بر پایه دوم بنشستند پس من مشاهده کردم که پایهٔ اول گشاده شد چندانکه چشم کار میکرد و فرش از سندس اخضر انداختند و رسول صلعم با اصحاب بر انجا نشستند و حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل شیخ عبد القادر تجلی کرد چنانکه شیخ میل کردند که بیفتند رسول صلعم ایشانرا بگرفتند و نگاه داشته بعد ازان خورد و لاغر شدند چون گنجشک بعد ازان ببالیدند و بزرگ شدند بصورتی هایل سهمگین بعد ازان آنهمه از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند خدای ایشانرا تائید کرده است بقوتی که ارواح مطهرهٔ ایشان متشکل میشو د بصور اجساد و صفات اعیان و می بینند ایشانرا کسانیکه خدای تعالی آنهارا قوت رویت آن ارواح در صور اجساد و صفات اعیان داده است و بعد ازان از سبب میل کردن و خورد شدن و بزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتی بود که بشر را قوت آن نیست مگر بتائید نبوی و لهذا نزدیک بود که شیخ بیفتد اگر رسول صلعم ایشانرا نمیگرفتند و تجلی ثانی بصفت جلال بود ازینجهت بود که شیخ بگداختند و خورد شدند و تجلی ثالث بصفت جمال بود ازینجهت بود که شیخ ببالیدند و بزرگ شدند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وفات ایشان قریب بسال پانصد و پنجاه و سه هجری بوده و قبر و زیارتگاه ایشان در نرس که از دیهای نهر ملک است واقع شده

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القاید قدس سرہ

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاہ عبدالقادر جیلانی اند کرامات و مقامات عالیه دار بزرگان صوفیه بوده اند در فتوحات مکی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه ایشان را معربد الحضرت می گفتند و میفرمودند که محمد بن قاید از مفردان است ابن قاید فرموده اند که همه چیز را بابلیس گذاشته ام و روی بحضرت آوردم ناگاه پیش روی خود نشان پای خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا که اعتقاد داشتم که هیچکس بر من سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسکین یافت

حضرت شیخ ابوالسعود بن الشبل قدس سرہ

از کبار مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیه و مقامات علیه بوده اند و مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اند رضی الله عنه در فصوص مذکور است که شیخ ابوالسعود با مریدان خود گفت که پانزده سال است که خدا تعالی مرا در مملکت تصرف داده است اما من تصرف نکردم ابن قاید روزی از وی پرسیدند که چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانه گذاشته ام چنانکه خواهد تصرف کند

حضرت شیخ ابوعمرو قرشی قدس سرہ

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامه است حنبلی المذهب بوده اند مرید و شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و از کبار مشایخ مصر و صاحب خوارق و جامع علوم ظاهر و باطن بودند سالے رود نیل طغیان نمود و اهل مصر بخدمت ایشان رفته کمی آب التماس کردند شیخ بر کنار رود نیل آمده از آب آن طهارت نمودند فی الحال آب کم شد و در سال دیگر کمی کرده باز بخدمت ایشان آمده خواهش زیادتی آب نمودند شیخ انجا رفته باب ابریقی که همراه داشتند وضو ساختند در حال آب زیاده شد و ببرکت ایشان زد عتها بمدعا رسیدند وفات شیخ در سال پانصد و شصت و چهار هجری بوده و مدت عمر زیاده بر هفتاد سال و قبر در مصر است نزدیک قبر امام شافعی رحمه الله

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمه الله

نام ایشان عبدالله بن محمد بن احمد بن قدامة الحنبلی است صاحب تصانیف و مقامات ارجمند

وجامع علوم ظاهر و باطن مرید و شاگرد باد شاه مشایخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه وفات ایشان در سال ششصد و بیست هجری بوده

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سره

مرید شیخ عبد الله بطائحی اند و شیخ عبد الله مرید حضرت غوث الثقلین اند در بهجة الاسرار نوشته که ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی بوده‌اند بیت روی خوش و خوی نکو چون دوست میدارد خدا ❊ خرم کسی کو را بود خوی خوش و روی نکو ❊ وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ ابو مدین مغربی قدس سره

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو یعزی مغربی و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشایخ زمین مغرب و صاحب کشف و خوارق بوده‌اند روزی شیخ ابو مدین در بعضی از دیار مغرب گردن خود را پست کردند و گفتند اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک انی سمعت و اطعت اصحاب ایشان پرسیدند که سبب این چه بود فرمودند حضرت شیخ عبد القادر در بغداد گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله بعد از آن بعضی از حاجی اعظم بغداد آمدند و خبر دادند که حضرت غوث الثقلین همان وقت آن را فرموده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره

نام ایشان محمد و هو بن علی بن عربی است و نسبت خرقه ایشان بیک واسطه بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد یونس القصار الهاشمی است و بعضی گفته‌اند که بی واسطه مرید حضرت غوث اعظم اند اما قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقه بحضرت خضر علیه السلام میرسد بیک واسطه و نسبت دیگر بحضرت خضر میرسد بیواسطه و در اصطلاحات کاشی نوشته‌اند که شیخ محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کرده‌اند که خرقه تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبد الله بن جامع پوشیدم و او از خضر علیه السلام در نفحات الانس مذکور است که تصانیف شیخ از پانصد زیاده است گفته‌اند که شیخ محی الدین را با حضرت

شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره را باتفاق ملاقات اجتماع افتاده هر یک از ایشان در دیگری نظر کرده بی آنکه درمیان کلامی واقع شود از یکدیگر مفارقت نمودند ایشان را از اولیای شیخ شهاب الدین سهروردی مرید شده بودند که وی دریای حقایق است ولادت ایشان در مرسیه از بلاد اندلس شب دوشنبه هفدهم رمضان سال پانصد و شصت هجری و وفات در شب جمعه بیست و دوم ربیع الاخر سال ششصد و سی و هشت در دمشق بوده و قبر ایشان در جبل قاسیون است که الحال بصالحیه شهرت دارد

حضرت شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی رح

کنیت ایشان ابوالمعالی است و بهترین مریدان شیخ محی الدین عربی اند مولانا قطب الدین علامه در حدیث شاگرد ایشان است و مرتبه تصوف و تشرع هردو بدرجه کمال داشتند و میان مولانا جلال الدین رومی و ایشان اختصاص و صحبت و محبت بسیار بوده و مولانا جلال الدین پیشتر از ایشان وفات نموده اند و وصیت نماز خود بایشان کرده اند

حضرت امام عبد الله یافعی بن سعد یافعی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوالسعادات است و لقب عفیف الدین اصل ایشان از یمن است و همیشه در حرمین شریفین بوده اند شافعی مذهب و صاحب خوارق و تصانیف و جامع علوم ظاهر و باطن و از کبار مشایخ وقت بوده اند نسبت ارادت ایشان بچند واسطه بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میرسد در اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و کتاب روضة الریاحین و نشر المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین را نوشته اند و کمال اخلاص و اعتقاد و ارادت بخدمت آنحضرت داشته اند وفات ایشان در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر سال هفتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در مزار معلا بمکه معظمه در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سره

ایشان را شیخ عبد القادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بهفت واسطه بحضرت غوث آفاق سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میرسد بایطریق که والد بزرگوار ایشان

کہ شیخ محمد بن سید شاہ میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین
عبدالوہاب بن سید السادات سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ باشند صاحب کرامات
و خوارق علیہ و جامع علوم معقول و منقول بودہ اند و از بغداد بخراسان و از انجا باچہ ملتان
تشریف آوردہ و متوطن گشتند و سیاحت اکثر معمورہ عالم را بقدم تجرید پیمودہ بودند و قبر
ایشان در اچہ است و شیخ عبدالقادر ثانی از اکمل مشایخ ہندوستان بودہ اند و جمع کثیری
از کفار و عصات بر دست ایشان بشرف اسلام و توبہ مشرف شدند شیخ عبدالحق دہلوی
قادری در اخبار الاخیار نوشتہ اند کہ شیخ عبدالقادر در ولایت وارث حقیقی حضرت
غوث الثقلین بودند وفات ایشان ہفتدہم ربیع الاول سال نہصد و چہل ہجری بودہ
و مدت عمر شریف ہفتاد و ہشت سال و ایشان را دو پسر بود یکے شیخ زمان
شیخ عبدالرزاق کہ عارف و کامل بودہ اند وفات ایشان در پنجم جمادی الاخر سال
نہصد و چہل و دو ہجری بودہ و دوم سید زین العابدین کہ در حضور والد ماجد خود از عالم
رفتہ بودند و از سید زین العابدین پسری ماند سید محمد نام کہ اولاد ایشان تا حال ہست
و شیخ عبدالرزاق را پسری بود شیخ حامد نام کہ جانشین پدر بزرگوار خود بودند و ایشانرا
پسری بود شیخ جمال الدین ابوالحسن کہ باذن والد ماجد خود در حیات ایشان بر سجادہ
نشستند وفات شیخ جمال الدین بیست و نہم ذی قعدہ سال نہصد و ہفتاد و ہشت
ہجری روی دادہ

حضرت شیخ عبداللہ بہتی قدس سرہ

نام پدر ایشان سید عمر بن سید حسن جیلی است و بدوازدہ واسطہ نسبت ایشان بحضرت
غوث الثقلین سید محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ میرسد و خرقہ را از دست مریدت
از پدران خود پوشیدہ اند پانزدہ سالہ بودند کہ بطلب الہی از بغداد برآمدہ بہندوستان
آمدند و اکثر مشایخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاہری و باطنی بکمال رسیدہ اند
و در شیخ تہہ کہ از توابع دہلی است سکونت ورزیدہ اند جمع کثیری مرید ایشان گشتند گویند کہ ہمیشہ با وضو و مستغرق
مراقبہ می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان بظہور رسیدہ چنانچہ گویند ہر گاہ دزدی میخواستہ در خانہ ایشان

درمی‌آید او را بیرون آن موضع نابینا دمرده می‌یافتند بلکه دران دیهی که ایشان سکونت داشتند
دزد را قدرت نبود که آنجا درآید وفات ایشان روز جمعه دهم ربیع الاول سال سی
و هفت هجری بوده و مدت عمر از صد سال زیاده بود و قبر در موضع تهه است

حضرت شیخ محمد المشهور میان میر قدس سره

نام والد حضرت ایشان قاضی سائیندنه است از اولاد حضرت امیر المومنین عمر فاروق
اند رضی الله عنه و حضرت میان میر پیشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر مقتدای
طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل و یگانه در علم ظاهر و باطن بوده اند
و فضیلت ظاهری و باطنی بمرتبه داشتند که هیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که
در حضور ایشان سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادرزاده ایشان که از خویشان
حضرت شیخ لولیانیده آورده بود در شهر سوستان سال نهصد و پنجاه و هفت هجری
واقع شده [illegible] الدین و همشیره ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بودند چنانچه
از والده ماجده خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان من متولد شده والده از کشف
دریافته که این پسر عارف نخواهد شد مناجات کردند که الهی پسری میخواهم که عارف کامل
و تارک و دریا دل و همیشه مستغرق باشد هاتفی آواز داد که پسری و دختری حق تعالی
موصوف باین صفات عطا خواهد فرمود بعد از ان ایشان متولد شدند و خواهر ایشان
نیز که درین ایام در قید حیات اند و صاحب حال و استغراق عظیم تولد نموده اند حضرت
ایشان زیاده از شصت سال در بلده فاخره لاهور اقامت ورزیده همه خواص و عوام
روی ارادت بایشان داشتند در سلسله علیه قادریه بودند مرید شیخ خضر اند که در
تفرید و تجرید و ترک یگانه و باصل از سوستان بوده اند و کشف عالم ملکوت پیش داشتند
والده ماجده معظمه خود حاصل کرده بودند و اویسی نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین
پیر دستگیر شاه محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند هرگز نام شریف غوث اعظم را
بی وضو بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل و قناعت بر همه اهل زمان خود امتیاز داشتند و در زهد شب‌ها
مستغرق می‌بودند میفرمودند صوفی آن بود که نبود یکی لقمه را که خدمت ایشان عرض کرد که اگر حضرت شیخ …

خوش شود مراد در دل یاد آورند و دعا کنند فرمودند خاک باد بر آنوقت که غیر او در دل بگذرد
همیشه طریق ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز از ایشان سخنی که منافی ظاهر
شرع باشد واقع نشد و در طریقت جنید وقت خود بودند و مرید کم میگرفتند و هر کسی را مرید کردند
بمراد رسانیدند و خلق بمرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده میفرمودند
یاران ما را بطلبید و فتوح از ابنای ملوک قبول نمیکردند سخنان ایشان همه نصیحت و موعظه بود
اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند و می فرمودند تارک آنست که هیچ مرادی
نداشته باشد چنانچه اگر یکموی جنب تر نشده باشد جنابت باقیست همچنین اگر خطره از خطرات
در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی
که چیست * ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن * و این طریقه خاصه ایشان است
که از نماز فجر با مریدان خود از شهر هر روز بجانب صحرا و باغات میرفتند و در زیر درختها جدا جدا
می نشستند و چون وقت نماز میرسید همه یکجا شده نماز بجماعت میگذاردند و باز متفرق می شدند
و شب بحجره خود آمده در رامی بستند گاهی دو سه از مریدان میماندند و اکثری تنها تمام شب
مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند که روزی حضرت ایشان با ملا خواجه کلان
که از اکمل یاران حضرت ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند و مشغول گشتند ملا خواجه
کلان را کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر چه میگوید فرمودند چه میگوید
گفت می گوید من در آوان جوانی از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم
امسال شما عزیزان بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب قبر
که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید اگر هفتاد هزار بار کلمه طیبه
لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع شود حضرت ایشان بهر کدام از اصحاب
گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند چون با تمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر میگوید به برکت
کلمه طیبه و انفاس شما عذاب از من بر داشتند کرامات و خوارق عادات از ایشان
و از مریدان ایشان بحدی واقع شده که آنرا در تحریر نتوان آورد خادم آنحضرت نقل کرد
که حضرت شیخ در هواهای گرم شبها بر پشت بام حجره خود میگذرانیدند

شبی مرا فرمودند که کوزهٔ آب و مروحه پیش من نهاده بخسپ راوی گوید که مروحه را بخدمت
ایشان نهادم کوزهٔ آب مرا فراموش شد نیم شب بیادم آمد که کوزه نگذاشته ام برخاستم
و کوزه را بالا بردم دیدم که جامهٔ خواب خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته
باشند چراغ روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت نماز فجر شد
حضرت ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار فی الحال کوزهٔ آب بخدمت ایشان
بردم و گفتم که حضرت امشب کجا بودند اول فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفرمایند
تا زنده ام این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگوییم اما این سر را بهیچکس نگوئی
اگر گفتی ترا زیان رساند فرمودند امشب تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست
فرمودند غاریست که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آن غار خدای عز و جل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و ساعتی در آن غار بسر نبرند که اگر کسی را جای دیگر
در دوازده سال کشایش نشده باشد بیک شب نشستن در آن غار فتوحات روی دهد
این فقیر دو بار بملازمت ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت خاص
بمن داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری روی داد که اطبا از معالجه او درماندند چون
بادشاه بخانهٔ ایشان دست مرا گرفته گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این
مانده اند توجه فرمایند که حق تعالی این را بخشد ایشان کاسهٔ آب را طلب داشته و دعایی
بران خوانده دمیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم دران هفته صحت کامل یافتم
و بالکل آن آزار دفع شد چون پیش ازین رساله مسمی بسکینة الاولیا در احوال
و اوضاع آنحضرت و پیر و مریدان ایشان مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا
نموده شد وفات ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال یکهزار
و چهل و پنج هجری بمعمورهٔ لاهور در محله خافی پوره واقع شده و جمع کثیری بر جنازهٔ ایشان
نماز گذارده اند عمر شریف هشتاد و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پور که متصل شهر لاهور است
واقع شده زیارتگاه و متبرک است از مریدان ایشان که از عارفان کامل و اصل و مشهور بوده و به رحمت
حق پیوستند حضرت حاجی نعمت الله سرهندی است و شیخ تهها و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان

و میان حامد و حضرت ملا عبد الغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعه دیگر در قید حیات اند و از
اکمل مریدان ایشان اند حضرت ملا شاه است و حضرت ملا خواجه بهاری و شیخ محمد لاهوری
و شیخ احمد سنامی و شیخ احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه معتبره قادریه را
به بهترین مشایخ متاخرین قدس الله اسرارهم و این فقیر هیچکس مثل ایشان ندیده در هیچ عصر
و الحال نیز در واقعه بملازمت ایشان مشرف میشود بیت تا ابد این سلسله تنگ بسته باد * بگردن ایام همین بسته باد

سلسله شریفه خواجهای بزرگوار قدس الله اسرارهم حضرت شیخ ابویزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان است و جد ایشان
گبر بوده بسعادت اسلام مشرف شده و اصل ایشان از بسطام است صاحب رشحات نوشته
که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و صاحب تذکرة الاولیا گوید
که صد و سیزده پیر را خدمت کرده بودند یکی از آنجمله امام جعفر صادق بوده اند و ابو حفص
و یحیی معاذ و شقیق بلخی را نیز دیده بودند و از مادر ایشان نقل کنند که چون لقمه در دهان
می انداختم که دران شبه بودی بایزید در شکم من طپیدی تا آن لقمه دفع کردمی سید الطائفه
حضرت جنید فرمودند که بایزید در میان ما چون جبرئیل است در ملائکه و از سخنان لطیفه ایشان
که از ایشان نقل میکنند شیخ الاسلام دران باب میفرمایند که بر بایزید فراوان
دروغ بسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است و فرض کدام
فرموده سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزی به دجله رسیدند دجله هر دو کنار
بهم آورد فرمودند بدین غره نشوم که مرا به نیم دانگ بگذرانند و من سی سال عمر خویش به نیم دانگ
بزیان نیارم مرا کریم می باید نه کرامت فرمودند عارف بهیچ چیز شاد نشود جز به وصال و فرموده اند
صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد نقلست که ایشان را بعد از فوت بخواب دیدند
پرسیدند حال تو چگونست فرمودند مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که بدرگاه ملک شود
از وی نپرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقه طیفوریه منسوب بایشان است و بنای این طریقه
بر سکر و غلبه است وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و شصت و یکم هجری و بقولی
دو صد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات از اکثر کتب معتبره که در زمان قدیم نوشته اند

نقل کرده شد و آنچه حضرت مولانا عبدالرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند احتمال دارد
از طبقاتیکه این تاریخ را نقل کرده اند خالی از سقمی نباشد و قبر ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره

نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقزوین که ایشان از آنجا اند
غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و ترتیب
ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان بعد از وفات
شیخ بایزید بمدتی است وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهار صد و بیست و پنج هجری
بوده فرموده اند که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی قدس
سره فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی با صحاب
خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند یا شیخ هم تو بگوی فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت ایشان بکسری
میرسد و خال ابوعبدالله رودباری اند و مرید بیواسطه سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی
اند وفات ایشان در سال سه صد و بیست و دو هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعلی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابوعلی رودباری اند
ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلی میشد پیغمبر صلعم را بخواب میدیدم و آنرا می پرسیدم
و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و شش و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده
و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابوالحسن صائغ و نیوری
مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابو عمرو زجاج صحبت
داشته اند و سالها مجاور در مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گوید که وی بیست سال در مکه معظمه

بوده و در حرم بول نکرده بجهت حرمت حرم وفات ایشان در نیشاپور است واقع شده در سال سه صد و هفتاد و سه هجری و قبر ایشان نیز در نیشاپور است پیکو ابو عثمان حیری و ابو عثمان نصیبی

حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی رح

نام ایشان علی است و ایشانرا نسبت ارادت باطنی از دو جانب است یکی از شیخ ابو عثمان مغربی بدو واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر از شیخ ابو الحسن خرقانی بواسطه شیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب در اوایل بصحبت ایشان رسیده و ایشان را قطب مدار علیه وقت نوشته اند با شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره صحبت داشته اند وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه

شیخ ابو علی فارمدی قدس سره

نام ایشان فضیل بن محمد است و فارمد قریه ایست از مضافات طوس شیخ الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابوالقاسم گرگانی اند و با شیخ ابو سعید ابو الخیر ملاقات نموده اند وفات ایشان در سال چهار صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در طوس است

حضرت خواجه یوسف بن ایوب همدانی رح

کنیت ایشان ابو یعقوب و اصل ایشان از همدان است و مرید شیخ ابو علی فارمدی اند و از شیخ ابو اسحاق شیرازی کرد نیز استفاده نموده اند و با شیخ عبد الله جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته اند و چون ببغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را هم دریافتند و در مجلس حضرت غوث اعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذهب و سر سلسله خواجگان بزرگوار بوده اند ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل هجری بوده وفات در راه مرو در سال پانصد و سی و پنج هجری روی داده و قبر ایشان در مرو است ایشانرا چهار خلیفه بودند خواجه عبد الله برقی و خواجه حسن انداقی و خواجه احمد یسوی و خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی

حضرت خواجه حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضع است در نواحی بخارا و ولادت ایشان در سال چهارصد و شصت و چند هجری و وفات در سال پانصد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مزار شیخ ابو بکر اسحاق کلابادی است

حضرت خواجه احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شهریست مشهور از بلاد ترکستان صاحب آیات و کرامات جلیه و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر باب ارسلان شده اند که از عظمی مشایخ ترک بوده اند و باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلی الله علیه وسلم باب ارسلان ایشان را تربیت نموده اند و بعضی ترقیات در خدمت باب ارسلان کرده اند اما کار را در خدمت خواجه یوسف همدانی باتمام رسانیده اند و از کبار خلفای ایشان گشتند و سر حلقه مشایخ ترک ایشانند منصور اتا که پسر باب ارسلانند و سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند وفات خواجه احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو هجری بوده و قبر در یسی است

حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجمیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم بوده و سر حلقه سلسله خواجهای بزرگان بزرگوار ایشان اند و انتساب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره با ایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی و طریقه ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بوده خضر ع ایشان را در جوانی بفرزندی قبول نموده فرموده اند بحوض آب در آی و غوطه خور و بدل بگو لا اله الا الله محمد رسول الله و ذکر دل را با ایشان آموخت و چون خواجه یوسف همدانی به بخارا آمدند صحبت ایشان را دریافتند و خرقه از خواجه یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت نماز بکعبه میرفتند و میخواندند و می آمدند ولادت ایشان در غجدوان است و آن قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و قبر نیز در آنجا است و این کلمات از ایشان است هوش در دم و نظر بر قدم و سفر در وطن و خلوت در انجمن و فات ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در غجدوان است

حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفه خواجه عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگر است و آن ده است از توابع بخارا

وفات ایشان درسال هفتصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود الخیر فغنوی رحمه الله

ایشان مرید و خلیفه خواجه عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع انجیر فغنون ست
و آن دهی ست از مضافات بخارا و وفات ایشان درسال هفتصد و پانزده هجری بوده
و قبر ایشان نیز در بخارا است

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

لقب ایشان در سلسله خواجهای بزرگوار قدست اسرارهم حضرت عزیزان است مرید
و خلیفه خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشان از مقامات علیه و کرامات ظاهر بسیار بوده
از ایشان منقولست که میفرمودند اگر در روی زمین یکی از فرزندان عبدالخالق غجدوانی
بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از فرزندان مریدانند ولادت
ایشان در رامتین که قصبه ایست از بخارا و وفات درسال هفتصد و بیست و یک هجری
بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم ست

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفه حضرت عزیزانند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کرده اند
و باصحاب می گفتند که این مردیست که بوی این بما رسیده بود و باشد که مقتدای روزگار
شود و پس روی با سید میر کلال که مرید و خلیفه ایشان بود کردند و فرمودند که در حق فرزندم
بهاء الدین شفقت دریغ نداری و ترا بحل نکنم اگر تقصیر بکنی و امیر برپای خاستند
و دست بر سینه نهاده گفتند که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریه سماس
بوده است که از جمله دیهای رامیتن ست و قبر ایشان نیز در آنجاست

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند و ولادت ایشان در موضع
سوخارست و وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاول
سال هفتصد و هفتاد و دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت بهاء الدین نقشبند قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه که در مقامات خواجه است
می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدر بصنعت کمخاب بافی و نقشبندی مشغول میبودیم و همین نقل را
بخط حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سر سلسله حضرت خواجهای
نقشبندیه اند ایشان را نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر کلال اند
و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره و از خدمت قثم
شیخ و خلیل آتا که از مشایخ ترکستان بوده اند فائده ها گرفته اند غوث وقت و قبله اولیای زمان
خویش بوده اند و خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقه ایشان تمام مطابق شرع شریف
بوده و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشایخ این سلسله حنفی بوده اند از خواجه
بزرگ پرسیدند که در طریقه شما جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای
طریقه شما بر چیست فرمودند که بظاهر با خلق و باطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا
و ز بیرون بیگانه باش * اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان * دایم همه جا و با همه کس
در کار * میدار نهفته چشم و دل جانب یار * گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام و کنیزک
نمی بوده است ایشان را از بعضی سوال کردند فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان
پرسیدند که سلسله شما بکجا میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجای نمیرسد و پرسیدند
که در باب سماع چه میفرمایند فرمودند که انکار نمیکنم و این کار نمیکنم و خواجه بزرگ را خوارق و کرامات
از آن بیشتر است که شمه از آن بیان توان نمود و از والده ماجده ایشان منقولست که میفرمودند
فرزندم خواجه بهاء الدین چهار ساله بود که گفت این گاو ما گوساله سفید پیشانی خواهد آورد
بعد از چند ماه بهمان صفت گوساله بزائید گویند چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند و آن روز که حجاج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم درویشانی
که دران سفر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به بخارا رسیدند
و تحقیق نمودند پسر خواجه بهمان روز فوت شده بود و چنانچه ایشان را در ایام
حیات خود تصرف بوده است الحال نیز بهمان تصرف است ولادت ایشان در محرم

سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بوده و وفات در شب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول
سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده
و قبر ایشان متصل شهر بخارا است در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند
که پیش جنازه ما این بیت بخوانند مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو حضرت خواجه
را اصحاب بسیار اند اهل ماوراء النهر اکثری مرید ایشان اند اما اشهر و بهتر و مهتر خواجه محمد
پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین غجدوانی رح

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان پارسا و این لقب را
خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر خواجه بزرگ
در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرمودند مقصود از ظهور ما وجود اوست
او را به هر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ایم اگر مشغول شود جهانی از و منور میگردد
و چون در محرم سال هشتصد و بیست و دو هجری بطواف بیت الحرام و زیارت نبی صلعم
سفر کردند همه جا سادات و مشایخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش می آمدند چون بمکه معظمه
رسیدند ارکان حج را تمام کردند ایشان را مرضی عارض شد و از آنجا متوجه مدینه شریف شدند
و روز چهارشنبه بیست و سوم ذی الحجه بمدینه رسیدند و روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور
بجوار رحمت حق پیوستند و شب جمعه ایشان را دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار قبه
امیر المومنین عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده

حضرت خواجه ابو نصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان
فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایه علوم شریف و رسوم طریقت
را بوالد بزرگوار خود رسانیده بودند در نفی وجود و بذل موجود کار را از ایشان
گذرانیده در سفر حجاز با والد خود بودند فرمودند که وقتی که والد من فوت می شدند
بر سر بالین ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان را کشادم تا نظری کنم چشم بکشادند

و تشبه نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پای ایشان نهادم پای خود را
بالا کشیدند وفات خواجه ابو نصر پارسا در سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان
در خطه بلخ ست

حضرت خواجه علاء الدین عطار رح

نام ایشان محمد بن محمد البخاری ست و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار مریدان
خلفهای خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود تربیت بسیاری از مریدان حواله بایشان
کرده اند و میفرمودند که علاء الدین خیلکی بر ما سبک کرده است و صبیه خواجه بزرگ در خانه
خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانای شیخ در جمع خود
از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت خواجه
بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بستم
رجب سال هشتصد و دو بوده و قبر ایشان در ده توغانیان ست وفات خواجه حسن
عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هشتصد و بیست و شش هجری واقع شده و قبر در توغانیان نیست

مولانا یعقوب چرخی رح

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دهی است از دیه لهوگر از توابع غزنین واقع
شده فقیر در انجا رسیده و قبور اجداد ایشان در انجا است و ایشان مرید بی واسطه
خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که ما از خود کاری
نمیکنیم امشب ببینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی فرمودند که هرگز
شبی سخت تر از ان بر من نگذشته است که ایا چه شود چون بامداد بخدمت
ایشان رفتم فرمودند قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات
خواجه بزرگ در صحبت علاء الدین عطار بمرتبه کمال رسیدند و جامع گشتند در علوم ظاهری
و باطنی و لادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان در موضع ملفقو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبید الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین است

وجد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کاملترین مریدان مولانا یعقوب چرخی اند و سلسله خواجه احرار می اند و مقتدای طریقت و رهنمای حقیقت بوده اند و اهل ما ورالنهر و خراسان ایشانرا بجای بزرگ میدانسته اند و کرامات و خوارق عادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه بعضی کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشانرا بجای پیر خود میدانسته اند حضرت خواجه را هم بکمال محبت و یگانگی با ایشان بوده سه نوبت حضرت مولانا با ایشان ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبدالرحمن جامی را دیدند فرمودند محاسن سفید کردید ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت پیرانه سرم شده چو سر در ره سگانت * موی سفید کردم جاروب آستانت * گویند که حضرت خواجه احرار را مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند و چون سال باخر رسیده انبارها می ربوده و این از کرامات حضرت خواجه است و در این باب حضرت مولانا فرموده اند ابیات هزاران مزرعه در زیر کشت است * که تا زاد رفتن را شب گشت * درین مزرعه فشاند تخم دانه * در آن عالم نهد انبار خانه * ولادت ایشان در ماه رمضان سال هشتصد و شش هجری در قریه باغستان که از توابع تاشکند است بوده و وفات ایشان شب شنبه بیست و نهم سلخ ربیع الاول سال هشتصد و نود و پنج واقع شده مدت عمر شریف نود سال است چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رح

ایشان فاضلتر و کاملترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند و از علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جاده شرع و سنت مستقیم بوده اند چون بخراسان تشریف برده اند بسید قاسم تبریزی و مولانا ابویزید پورانی و شیخ زین الدین خافی و شیخ بهاءالدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی در نفحات مذکور ساخته اند که روزی می گفتند بعضی از درویشان مستغرق میان خواب و بیداری مجربان نمی توانند که در خود حقیقی که بیدار نمی باشند

میبایند. والا کیفیت مشغولی ایشان در خواب و بیداری بر یک طریقه است بلکه در حالت
خواب که بعضی موانع مرتفع میشود و همراکمان چنانست که انچه میگفتند اشارت بحال خود
میکردند وفات ایشان در اثنای نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الآخر سال
هشتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است ولقب مشهور نور الدین و تخلص جامی و نام والد ایشان
احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محله ایست از محلات صفاهان حنفی مذهب بوده اند
وانچه در میان عوام است که ایشان بمذهب امام شافعی نقل کرده اند خلاف است چنانچه
شخصے از خدمت مولانا زین الدین قواس ازینمعنی پرسید فرمودند که غیر واقع مردم
فراگرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت شیخ سعید خرقانی را که از مکه معظمه همراه آورده بودند
بمسایل احوط عمل مینموده اند مثل وضو ساختن بعد از مس مراة ومس اندام نهانی وغیرها
وحضرت مولانا عالم عامل عارف کامل و در فنون علم ظاهری و باطنی جامع و مقبول عالم
ومقتدے اہل ماورالنهر وخراسان و پیشوای زمان بوده اند وسلطان حسین مرزا را کمال
عقیدت ونیازمندی بخدمت ایشان بوده وازاکمل وافضل مریدان سعد الدین کاشغری
اند رحمه الله تعالے چون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرمودند که شاهبازی بچنگ
ما افتاده و بسه واسطه بخواجه بزرگ میرسند وخواجه محمد پارسا را در خراسان ایام طفولیت
ملازمت کرده بودند وحضرت خواجه پاره نباتی بایشان عنایت نمودند وخواجه احرار قدس الله سره
ایشان را بکمال تعظیم واحترام می نمود چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود لفظ عرضداشت
می نوشتند ومیفرمودند که آفتابے در خراسان است مردم چرا بروشنائی چراغ ماورالنهر می آیند
باوجود این بزرگے حضرت مولانا را حالی بر منوال بود که هرگز اظهار درویشی وکرامات نمیفرمودند
ومیگفتند برکشف وکرامات اعتمادی نیست وخود را آگاه در لباس عالم ظاهری وگاه در صفت
شعر وشاعری پنهان میداشتند ومیفرمودند که ستر حال شرط اینطریقه است اما حاشا که اندیشه
وخیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز در هیچ نفس از شغل باطنی خالی نمی بودند و در فضیلت بحر می گواه اند

سواد بجامعیت ایشان کم کسی گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود و اشعار ایشان که بهترین شعرهاست
تمام مشتمل بر حقایق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدای حال تا مرتبه کمال کشش عشق و جذبه محبت
غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت لذت عشق فرو رفته مرا در رگ و پی * عشق میگویم و جان میدهم
از لذت وی * و گفته اند بیت غم عشق از دل کس کم مبادا * دلی بی غم عشق در عالم مبادا * متاب
از عشق رو گرچه مجازیست * که آن بهر حقیقت کارسازیست اگرچه بظاهر جمال تعلق خاطری می نمودند
اما از طعن این باکی نداشته اند رباعی کار جامی عشق خوبانست هر سو عالمی * در پی انکار
او و او همچنان در کار خویش * و این محبت آن بود که میفرمودند هرچند عارف کامل و واصل
بعد از تحقیق محبت ازلی و اتصال بمحبوب لم یزلی در هرچه نگرد جز یک چیز نه بیند و در هرچه آویزد
جز بیک چیز نیاویزد اما در ابتدا احتراز جمیع تعلقات ترک واجبات نموده میفرمودند که محب آنست
که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست او خواست محبوب گردد بیت با عشق توام هوا نماندست
و هوس * با آتش سوزنده چه ماند خس * خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس *
جامی از تو ترا همین خواهد و بس * و هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشتند
و میفرمودند بیت هست مراد هر کسی چیز دگر از جهان * نیست مراد غیر تو جامی نامراد را
و همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و در اواخر حال
که بکمال رسیده بودند می گفتند رباعی خوش وقت کسیکه می درین خمخانه * از خم کشد نه از سبو نه از
پیمانه * صد بار اگر نیست شود عالم هست * واقف نشود که هست عالم یا نه * و حضرت
مولانا را فهم و طبعی بود بالاتر از آن نباشد و بسیار خوش خلق و خوش تکلم و شگفته بودند
و مطایبهای لطیف می فرمودند و تصانیف ایشان چهل و چهار است بعدد لفظ جام همه در عالم
مشهور و معروف هیچکس ماهران سخن نیست و شواهد النبوة و نفحات الانس که سخنان لطیف
و نکتهای دقیق در آن مندرج است و ختم التصانیف ایشان است و دو مثنوی یوسف و زلیخا
و دو غزلیات دیوان اول که بهترین اشعار است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم
و نثر ایشان را مطالعه می نماید و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فائدها میر یابد و این کتاب
را می نویسد همه از تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت و سوز حال حضرت مولانا

از کلام ایشان ست و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و انکار می نمود و سخنان ناشایسته میگفت فقیر او را منع میکرد و بعد از فوت آنحضرت یکی از فضلا که عالم و عاقل ست شبی او را بخواب دید با اضطراب تمام پرسید سبب اضطراب چیست گفت در بهشت رفته بودم و میخواستم در آیم که مولانا عبد الرحمن جامی آمد و دامن مرا بگرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص فقیر را بخدمت ایشان دانسته بود نام فقیر را گرفت که با ایشان بگویید که مولانا عبد الرحمن جامی بگویند مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند ولادت ایشان در حرجرد جام در بیست و دوم شعبان سال هشتصد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و یکسال وفات ایشان بعد از حضرت خواجه احرار سه سال ست و هشتصد و نود و هشت هجری شده دهم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان گفت و قبر ایشان در خیابان هرات ست متصل قبر پیر خود و برداشت جنازه ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع اهالی موالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبد الغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین ست و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده از اولاد سعد عباده اند رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیله انصار و از قبیله خزرج است مرید کامل و شاگرد رشید حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اند و حضرت مولانا در باب ایشان فرموده بیت

آنجا که فهم و دانش مرغی بود شکاری ✤ بازیست تیز رفتار عبد الغفور لاری ✤ و حضرت مولانا مرید کم میگرفته اند و می فرمودند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا عبد الغفور ست که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و نغات آنرا نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پیر خود داشته اند و در روز وفات حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند وفات ایشان بعد از طلوع آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت مولانا در بیابان هرات ست سعادتمند مرید که بعد از مردن هم در خدمت پیر خود باشد

حضرت خواجه عبد الشهید قدس سره

نام پدر ایشان خواجه کلان خواجه بن حضرت خواجه عبید الله احرار است و چون متولد شدند والد خواجه

بخدمت حضرت خواجه احرار قدس سره بردند و حضرت خواجه ایشان را در کنار گرفته فرمودند که
این پسر عارف خواهد شد و ببرکت نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده اند
و کرامات و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوستند و بهندوستان تشریف آورده بودند و اهل
هند بکمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقه ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجه
بزرگ بوده و هژده سال در هندستان بوده در سال نهصد و هشتاد و دو هجری و فرمودند که وقت
رحلت ما نزدیک رسیده ماموریم بآنکه مشت استخوان خود را در سمرقند بگورخانه آبای خود رسانیم و چو
سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند بدو سه روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت خواجه احرار است

حضرت خواجه باقی رحمه الله

اویسی حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنگی اند یکی از مریدان خواجه
گفت که در وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر ساخته پرسیدند که درباب این کودکان
چه میفرمایند گفتند مصرع فرزند بنده الیست خدا را غمش مخور * وفات ایشان در سال
هزار و دوازده هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است

هاشم خواجه و صالح خواجه دهبیدی قدس اسرارهم

دهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادر اند و درین زمان مقتدای ماوراء النهر بودند مردم
آنجا را روی ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجه برادر کلان و پسر خورد صالح خواجه
بودند و در سمرقند می بوده اند و مرید پدر خود اند و خواجه کلان خواجه و ایشان مرید خواجه
کلان جویباری و ایشان مرید خواجه محمد کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان مرید
حضرت خواجه احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول سال هزار و چهل
و شش هجری بوده و قبر در دهبید است و صالح خواجه در بلخ بوده اند کرامات و خوارق از
هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار و چهل و هشت هجری بوده
و قبر ایشان در بلخ است و مدت عمر هفتاد و هشت سال تمام شد احوال مشایخ سلسله شریفه نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس الله اسرارهم و سلسله ایشان از حضرت
خواجه حسن البصری بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مرید حسن بصری ست و شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنهما و خرقهٔ ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از صحابه رضی الله عنهم مذکور شده ازینجهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل ست که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی برایشان غلبه کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی بآسمان کردند و از حق سبحانه و تعالی بجهت آن جماعه درخواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان بارید خواجه فرمود که همان مقدار که بحلوا کفایت کند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا آوردند خواجه از ان تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن این است که چون باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش سازند که خوراک این جماعه از کسب و مشقت ایشان میباشد چنانچه درویشی در بادیه تشنه شد و برا از آسمان قدحی زر فرود آمد پر از آب مرد درویش گفت بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد و گرنه بکرامات آب نباید قادری که آب در جوف من پیدا آری یعنی کرامات ظاهری ایمن از مکر نبود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمه الله

کنیت ایشان ابو علی ست و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد و نیز گفته اند که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبد الواحد بن زید و شاگرد امام اعظم اند رضی الله عنهما با براهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر بودند در حقائق و معارف یگانه عصر نقل است که روزی فرزند خورد خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدران است کودک گفت ای پدر مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدا را دوست میداری گفتند بلی کودک گفت بیکدل دو دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست دست بر سر زدند کودک را بینداختند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس که خدا را ترسد

از همه چیز ترسد و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را دوست دارد اندوه بسیارش دهد و هر
چون دشمن دارد دنیا را بروی فراخ گرداند فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع
نصیبی نیست و فرموده اند اگر توانید بجائی ساکن شوید که کس شما را نه بیند و نه شما کس را که
عظیم نیکو بود فرموده اند چنانکه عجب بود که در بهشت گریند عجب تر از آنکه در دنیا خندند و فرموده اند
در دنیا در آمدن آسان ست اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار فرموده اند چون ترا گویند
خدا را دوست داری خاموش باش اگر گوئی نه کافر گردی و اگر گوئی دارم فعل تو بفعل دوستان
نماند وفات ایشان در ماه محرم سال یکصد و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر ایشان در مکه
معظمه در مزارات معلی

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی ست و ایشان از ابنای ملوک اند
و در اوائل حال بادشاه بلخ بوده اند و در جوانی توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند
نیم شب سقف خانه جنبید گفتند کیستی گفت آشنا اشتر گم کرده ام میجویم گفتند اشتر بر بام چگونه بود
گفت ای غافل تو خدا را در جامه اطلس بر تخت زر میطلبی این از اشتر بر بام جستن عجب تر ست
ازین سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر بار عام دادند و ارکان دولت
همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی با هیبت از در در آمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد
تا پیش تخت سلطان گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند این رباط نیست
سرای منست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش از وی از که بود گفتند
از پدرش گفت پیش از وی از که بود گفتند از فلان همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این
رباط بود که یکی میرود و دیگری می آید ناپدید شد سلطان تنها با اضطراب تمام از عقب او روان
شدند گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و رو بصحرا نهادند شنیدند
که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از آنکه بمرگ بیدار کنند و همچنین چند نوبت بگفت ناگاه آهوی دیدند
در خود یابد و مشغول گردند آهو بسخن آمد و گفت مرا بصید تو فرستاده اند تو مرا صید توانی کرد حال
بر سلطان متغیر گشت و از جامهای که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده بدست در گمر یقت

زن و تا و بمکه معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف غسولی صحبت داشتند و کسب علوم
از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام ایشانرا سید نامی فرمودند سید الطائفه
جنید قدس الله سره فرمودند که ابراهیم ادهم کلید علمهای این طائفه است و صحبت وا رخضر
علیه السلام بوده اند و خرقه ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند و در همه عمر بجز کسب خود قوت
نموده اند یگانه زمان و بادشاه بر دو جهان و سید اقران بود خوارق و کرامات و بزرگی
حضرت سلطان زیاده از انست که در تحریر و بیان در آید گویند چون دا روی از غیب فی دوا الدی
گفتی کجا اند ملوک دنیا که بہ بینند که این چه کار و بار است تا از ملک خود شان ننگ و عار آید
نقلست که وقتی که در کشتی خواستند که بنشینند و سیم نداشتند و آنغا زرے میخواستند
دو رکعت نماز کردند و گفتند الهی از من چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا تمام زر شد
مشتی برداشتند و بایشان دادند نقلست که روزی بر لب دجله نشسته پاره پاره
خرقه میدوختند سوزن ایشان در دجله افتاد اشارت بدجله کردند هزاران ماهی سر بر آوردند
هر یکی را سوزنی زرین در دهان سلطان فرمودند سوزن خود خواهم ماهی ضعیفے آن
سوزن را در دهان گرفته آورده پیش حضرت سلطان نهاد فرمودند کمترین چیزی که یافتم
بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدهم جمادی الاول در سال یکصد
و شصت و دو یا شصت و یک هجری بوده و قبر ایشان در جبله شام است و بروایتے
بغداد و قول اول اصح است

حضرت خواجه حذیفه مرعشی رحمه الله

مرعش شهریست از توابع شام از کبار مشایخ متقدم و از مریدان سلطان ابراهیم
ادهم قدس الله سره فرمودند که اخلاص آنست که افعال او در ظاهر و باطن یکسان
باشد وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال بوده است

حضرت خواجه هبیره بصری رحمه الله

اصل ایشان از بصره است از اکابر وقت و مرید خواجه حذیفه مرعشی اند صاحب
خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان هژدهم ماه شوال است

حضرت شیخ علو دینوری رحمه الله

مرید خاص خواجه هبیره بصری از اجله مشایخ وقت و صاحب علوم ظاهری و باطنی بودند
خوارق و کرامات عجیبه از ایشان سرزده چنانچه گویند از روزیکه تولد نموده اند تمام عمر صایم الدهر
بودند و در ایام طفولیت روز شیر نمیخوردند آنچه در تذکرة الاصفیا و بعضی رشحات مشایخ
چشت نوشته اند این است که شیخ علی دینوری و شیخ ممشاد دینوری یکی است و شیخ ممشاد
علو دینوری می نویسند اما از نفحات الانس و بعضے کتب چنین مفهوم میشود که شیخ علو دینوری
غیر شیخ ممشاد دینوری اند و ذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسله سهروردیه نوشته خواهد شد

حضرت شیخ ابو اسحاق شامی قدس الله سره

از اقطاب وقت بوده اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمهما الله و وفات ایشان چهاردهم
شهر ربیع الآخر است و قبر در عکه واقع است که از توابع شام است

حضرت خواجه احمد ابدال چشتی رح

سر حلقه سلسله چشتیانند و پسر سلطان فرسنافه اند از شهر فارچشتی است و امیرزادگان
ولایت بوده اند و مرید شیخ ابو اسحق شامی اند گویند چون شیخ ابو اسحاق بقصبه
چشت رسیده اند خواجه دست ارادت بدامن شیخ زدند نقل است که روزی خواجه ابو احمد
در سن بیست سالگی همراه پدر خود سلطان فرسنافه بقصد شکار جانب کوه رفتند در اثنای
شکار از پدر و اتباع جدا افتادند بکوهی رسیدند که چهل از رجال الله بر سنگی ایستاده بودند
و شیخ ابو اسحاق شامی نیز درمیان آن جماعه بود حال بر ایشان بگشت از اسب فرود آمده
در پای شیخ ابو اسحاق افتادند اسپ و سلاح هرچه داشتند بگذاشتند و بشمشیه لوح شدند با ایشان
روان شدند هرچند پدر و مردم طلب کردند ایشانرا نیافتند بعد از چند روز خبر آوردند که با شیخ
ابو اسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعے را فرستاد تا بیاوردند هرچند پند دادند و بند نهادند
باز نتوانستند آورد سود مند نیفتاد گویند پدر ایشان را خمخانه بود روزی فرصت یافته بآنجا
در آمدند و در اثبات خمها را شکستن گرفت پدر ایشانرا خبر کردند بیام برآمدند و از غایت غضب
سنگے بزرگ برداشت که اندرونه بالای بام بر ایشان نهند روزنه فراهم آمد و سنگ در آن گرفت

با سنگی در هوا معلق بایستاد چون آنحالت را مشاهده نموده بر دست ایشان توبه کرد و امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان نه چندان ظاهر شده که به تفصیل بیان توان کرد ولادت ایشان در سال دو صد و شصت هجری بوده و وفات در دهم جمادی الآخر سال سه صد و پنجاه و پنج رو داده و قبر ایشان در چشت ست

حضرت خواجه محمد چشتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوه سومنات همراه محمود سبکتگین در سن هفتاد سالگی بمددگاری محمود باشارت غیبی رفته بودند و ببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شده وفات ایشان در غره رجب سال چهار صد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت ست +

حضرت خواجه یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصر الدین ست و خواهرزاده و مرید و تربیت یافته خواجه محمد بن خواجه ابو احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که سن او بچهل رسیده بود و بمحبت خدمت برادر ارادت تزوج نداشتند و بطاعت و عبادت خدا تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابو احمد را در خواب دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مرد سیت محمد سمعان نام تحصیل علوم کرده و صالح ست خواهر خود را با و عقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره را با و عقد کرد و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و بر ایشان در آخر عمر سکر و حیرت حیات چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو ریختی در اثنای وضو از خود غائب می شدند و ساعتی دران غیبت میماندند و باز حاضر می شدند و وضو را باتمام میرسانیدند وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر در سال چهار صد و پنجاه و نه رو داده و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده و در وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود پسر کلان خود را قائم مقام خود ساختند و قبر ایشان در چشت ست

حضرت خواجه مودود چشتی رح

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن را با قرأت آن حفظ کرده

بتحصیل علوم مشغول می بودند چون سن بیست و شش سالگی رسیده والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف
وفات یافتند و بموجب وصیت پدر قائم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده
موصوف و معروف بودند و مردم آن ولایت ها همه در مقام ارادت و اعتقاد ایشان اگرچه مرید پدر
خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام احمد جام بهرات رسیدند و قضیه
که در میان خواجه مودود و حضرت شیخ جام گذشته در نفحات الانس مذکور است و چون خواجه
مودود التماس تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست
ایشان را گرفتند و بر کنار چار بالش خود نشاندند و سه بار فرمودند بشیر طاعلم
بخدمت حضرت شیخ جام بوده اند و فائده ها حاصل نموده و سلسلهٔ چشتیان از خواجه مودود
بحضرت شیخ جام نیز میرسد وفات ایشان در غرهٔ رجب در سال پانصد و بیست و هفت هجری
بوده و قبر ایشان نیز در مزار متبرکهٔ چشت است

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رح

بسیار بزرگ و قطب وقت بوده اند و مرید پدر خویش در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام داشته اند
حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند ای احمد اگر تو مشتاق ما نیستی ما مشتاق
توایم چون بامداد شد سه بار موافق اختیار کرده بودند کسی ایشان را نشناسد بزیارت
حرمین الشریفین متوجه شدند و چون از شرائط حج فارغ شدند بمدینه منوره رسیدند و شش ماه
مجاورت کردند گویند که مدت ایشان بر مجاوران آن حرم گران آمد خواستند که
ایشان را ازینجا رانند از روضهٔ شریفه آواز آمد که مرنجانید این را که یکی از مشتاقان ماست
چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت ببغداد آمده در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی
فرود آمدند و شیخ ایشان را تعظیم و احترام بسیار کردند ولادت ایشان در سال پانصد و هفت
هجری بوده وفات در سال پانصد و هفتاد و هفت روی داده و قبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمه الله

لقب ایشان رکن الدین است و نام محمود و اصل ایشان از ده سنجان خواف بوده و مرید خواجه
مودود چشتی اند و شاه لقبی است که خواجه مودود عنایت فرموده اند گویند در مدتی که بجهت اقامت

ورزیدند لنقض طهارت درانجا نکردند چون احتیاج می شد از چشت بیرون رفته طهارت می نمودند ومیفرمودند که اینجا جای ادب است وفات ایشان درسال پانصد و نود و هفت هجری بوده

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رح

مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسله خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات بخواب دید پرسید که خدا تعالی با تو چه کرد گفت که مرا فرمان شده بود که فرشتگان عذاب بدوزخ برند و درهمین اثنا فرمان رسید که فلان روز در دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافته بود از برکت آن بیامرزیدم وفات ایشان ششم رجب است

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانه عصر بوده اند و بصحبت بسیاری از اکابر بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقول است که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجای رسیدند که مسکن مغان بود و درانجا آتشکده بود که روزی بیست ارابه هیزم درانجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد از یمینی پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد و چرا خدای را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست جواب داد که درکیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که درکنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش درآمدند و چهار ساعت درمیان مانده برآمدند چنانچه بخرقه ایشان و جامه آن طفل آسیبی نرسیده بود از مشاهده این کرامات جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر از جمله اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی میفرمودند که حق سبحانه تعالی را دوستانند که اگر یکساعت در دنیا ازو محجوب مانند نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این ۳ خصلت باشد بتحقیق بدانکه حقتعالی او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین وفات ایشان در ششم ماه شوال است و قبر در مکه معظمه است

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد و اصل ایشان سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان
خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی بوده اند
و در هندوستان سر سلسله شریفه حضرت چشتیه ایشانند قدس الله تعالی و شیخ عثمان
هارونی میفرمودند که معین الدین ما محبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی او و قطب وقت
و صاحب تصرف و نیز انوار معرفت و شرف القلوب و زبده مشایخ اجل و قدوه اولیای
اکمل بوده اند اهل هند را روی ارادت بخدمت ایشان بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی
یگانه زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاده
از حد و بیانست گویند که چون حقتعالی ایشانرا توفیق توبه کرامت فرمود املاک و اسباب
خود را صرف درویشان نموده متوجه سمرقند و بخارا شدند و در انجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم
نموده اند و از انجا بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبه هاروان که از نواحی نیشاپور است
رسیدند حضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده اند و بیست سال در خدمت شیخ بوده اند
و حضرت خواجه در سیاحی اکثری از مشایخ کبار دریافته اند چنانچه بصحبت حضرت غوث الثقلین
رضی الله عنه و جیلان رسیده پنج ماه و هفت روز با ایشان بوده انواع فوائد ربوده اند
و شیخ نجم الدین کبری را در سنجار و خواجه یوسف همدانی را در همدان و شیخ ابو سعید تبریزی را
در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاهور دیده اند و از بلخ بلاهور آمدند و از انجا بدهلی و از دهلی
باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان بشرف اسلام
مشرف شدند و جماعه که مسلمان نشده بودند و فتوح دینار بیحد بخدمت ایشان میفرستادند
و هنوز کفار دیگر و ران نواحی اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بمجاوران
روضه منوره میگذرانند ولادت حضرت خواجه در سال پانصد و سی و هفت و وفات
ایشان روز دوشنبه ششم ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده
و بروایتی سیم ذی الحجه سال مذکور و قول اول اصح است و بعد از رحلت
بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که حبیب الله مات فی حب الله حضرت ایشان را

مشایخ هندوستان در ششم رجب میکنند و در همین ماه از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواص و عوام
از راه هاے دور جمع و کثیری که عدد آن از هزاران بیش است هر سال بروضه متبرکه ایشان
رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و قبر حضرت خواجه در دار الاسلام اجمیر است
و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضه منوره مشرف گشته و اجمیر شهریست پر فیض و بد نوره خوش آب
و هوا متصل تالابی عظیم که هیچ دریای محیط است و نام آن ساگر تال نهاده اند واقع شده و ولادت
این فقیر در خطه اجمیر بالای ساگر تال رویداده در سلخ صفر نصف شب دوشنبه سال یکهزار
و بیست و چهار هجری چون در خانه والد ماجد فقیر سه جلبه شده بود و پسر نمی شد و سن مبارک
آنحضرت به بست و چهار سالگی رسیده بود از روی عقیده و اخلاص که بآنحضرت نسبت بحضرت خواجه
داشتند بهزاران نذر و نیاز درخواست پسر نمودند و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده
خود را بوجود آورد امید که توفیق نیکوکاری و رضامندی خود و دوستان خود نصیب گرداند آمین یا رب العالمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابو احمد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از شهرهای
هندوستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی اند و در تجرید
و تفرید و یگانه عصر و از متقدمان مشایخ هند و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات
و مقامات علیه بوده اند ایشان را با شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در باب فقر و غنا مراسلات
بسیار واقع شده در ناگور دو طناب زمین احیای داشتند و آنرا بدست مبارک خود زراعت
میکردند و قوت عیال مهیا ساختند وفات ایشان در بیست و نهم ربیع الآخر سال ششصد
و هفتاد و سه هجری بوده و قبر در قصبه ناگور است

+ + + + +

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رح

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوش فرغانه است
و آن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی از ان جهت گویند که چون در دهلی متوطن شده اند
و فتوح از کس قبول نمی نمودند و خود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان ایشان
بعسرت میگذشت و آنرا از زن بقالی که در همسایه ایشان بود بعد از فاقها جزوی قرض نموده

اوقات گذرانی خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت اگر من در همسایگی شما نمی بودم کار شما
بهلاکت می رسید این سخن بطبیعت ایشان گران آمد عهد کردند که از و قرض نگیرند روزی این قضیه را
بعرض خواجه رسانیدند فرمودند که هرگز من از کسی قرض نمیگیرم و در وقت حاجت بطاقی
که در حجرهٔ ماست دست انداخته بقدر حاجت نان پخته بردارند و صرف خود کنند و بهر که خواهند
بدهند بعد از ان هرگاه که میخواستند از ان طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگویند نقلست
که حضرت قطب الدین یکنیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت و خضر علیه السلام ایشان را
بشیخ ابوحفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی
باوش رسیدند در انجا بخدمت خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت
و عنایت درباره ایشان بود و صحبت دار خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانه دوران
و جامع فضائل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیه بوده اند گویند
که در سن بست سالگی پیش از انکه مرید شوند بحضرت خواجه بریاضت و مجاهدات اشتغال
و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند از انجا
معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون بملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمه الله
بخدمت ایشان رسیده مرید شده چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود که
در اجمیر تشریف داشتند نوشتند که اگر حکم شود بملازمت برسم خواجه معین الدین
در جواب نوشتند که اگرچه در ظاهر بعید است اما در باطن قرب است همانجا باید بود
و بعد از چند روزی در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجه
قطب الدین سر راه گشتند که باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان
بفریاد آمدند چون حضرت خواجه این معنی را مشاهده نموده خواجه قطب الدین را فرمودند
که شهر را در پناه تو گذاشتم در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند
ایشان بفرموده حضرت خواجه بشهر مراجعت نمودند حضرت خواجه قطب الدین اکثر

سماع می فرمودند و در سلسلهٔ چشتیه سماع متعارف است و در بعضی ممنوع مثل سلسلهٔ متبرکهٔ قادریه
و سید الطائفه نیز سماع نمی فرمودند و بعضی از اکابر گروه چنانچه شیخ الاسلام گفته اند که
ذو النون مصری و شیخ شبلی و خراز و لوزی و دراج همه در سماع رخصت نموده اند نقل است
از سلطان المشایخ که در خانقاه شیخ سجستانی مجلس سماع بود درویشان صاحب حال
و اهل کمال حاضر بودند درین اثنا قوال این بیت را که از حضرت شیخ احمد جام است
خواند بیت کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان از غیب جانی دیگر است * خواجه قطب الدین
را حال متغیر شد و از هوش رفتند مشایخانی که دران مجلس حاضر بودند از انجمله قاضی حمید الدین
ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی ایشانرا بخانه آوردند و قوالان همان بیت را تکرار میکردند
و حضرت خواجه سماع میفرمودند چنانچه شبانروز بهمین حال داشتند تا حال بر ایشان دگرگون
گشت روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه رحلت نمود *

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمد است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب است
رضی الله عنه از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وحید الدین خجندی است در کمال
عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صائم الدهر بوده اند در صحت و مرض
افطار مینمودند و مرید و خلیفهٔ حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند و گنج شکر ازان گویند
که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند و ضعف بر ایشان غالب شد
بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از ضعف پای ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند
و در دهن مبارک ایشان پارهٔ گل در آمد و تمام شکر شد از انجا برخاسته بخدمت پیر خود
رفتند و خواجه فرمودند فرید گلی که در دهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است
همواره شیرین خواهی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشانرا میدید
گنج شکر می گفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند حضرت
خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهبازی عظیم را بقید آورده است
[illegible] ایشان گنجی داون منجمی است که ایشانه درویشانرا می فرمود و قطب

و غوث وقت بوده اند و خوارق عالیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر کرامات
از ایشان بظهور آمده که درین سلسله از کسی کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت و مهربانی بایشان بود چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک رسیده ایشان را
از هانسی که در نواحی حصار است طلب داشتند و وصیت نمودند که جانشین ایشان باشند
بعد از وفات پیر خود در قصبه اجودهن که نزدیک دیبالپور و از توابع ملتان است اقامت
ورزیدند و جمع کثیری از برکت مقدم شریف ایشان بفیض رسیدند و حضرت شیخ فرید
بصحبت بسیاری از مشائخ رسیده اند یکی از آن جمله شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند
و مشهور است بعد از انکه حضرت شیخ ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیده اند روزی
فرموده اند که هرچه خدا کند میشود و هاتفی آواز داد که هرچه فرید میگوید میشود و فقر و فاقه
بر ایشان و اهل ایشان را چنان غالب بود که روزی یکی از حرمهای ایشان بخدمت
آمده گفت که فلان پسر شما بسبب گرسنگی بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده
که بنده مسعود چه کند اگر تقدیر حق در رسید و از جهان سفر کند رسنی در پای او بندید
و بیرون افگنید و هم شیخ فرمودند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد
ولادت ایشان در قصبه کهوتوال که از توابع ملتان است بوده وفات ایشان روز سه شنبه
پنجم ماه محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری رو داده و مدت عمر نود و پنجسال
و قبر در پٹن است مابین ملتان و لاهور نزار و متبرک

حضرت شیخ نظام الدین اولیاء رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است و بداؤن قصبه ایست
از مضافات سنبهل و لقب ایشان سلطان المشائخ از جانب الٰهی است و مرید
و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر اند و حضرت سلطان المشائخ کامل و عامل بوده اند
و جمیع علوم را بکمال داشتند از مشائخ کبار در هندوستان نامدار و عالیمقدار
بوده اند و سلاطین وقت را با خواص و عوام روی ارادت بخدمت ایشان
بوده و همه کس اعزاز و اکرام ایشان را واجب و لازم میدانستند و در سلطنت

دهلی اقامت فرموده بتعلیم مریدان و ترتیب ایشان اشتغال داشتند و خوارق و کرامات
زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده مینمودند گویند وقتی تجدید وضو کرده بودند خواستند
که محاسن مبارک را شانه کنند شانه در طاق بود کسی نبود که شانه را بدست ایشان
رساند شانه از طاق بجنبت و خود را بدست ایشان رسانید و حضرت سلطان المشایخ
همه مجلس وعظ و وجد و سماع می نهادند و قوالان مے خواندند و خود برخاسته
سماع مینمودند و اگر کسی را میدیدند که بتقلید هم سماع میکند بجهت ادب سماع
مے ایستادند و تعظیم می نموده اند **نقل** است که شخصی را برات او گم شده بود
نزد سلطان جیو آمده عرض نمود فرمودند حلوا بروح پاک حضرت گنج شکر فاتحه بده آن
شخص نزد حلوا پز رفته قدری حلوا آورد و در کاغذ پیچیده چون کاغذ کشوده
برات او پیش بود **نقل** است که پیش از وصال بچهل روز چیزی خوردن ترک کردند
و به اقبال فرمودند آنچه در انبار است همه را ایثار کن که هیچ نماند ولادت ایشان روز
بداون است سال سی و شش هجری وفات چاشت روز چهار شنبه هژدهم ماه ربیع الآخر
سال هفتصد و بیست و پنج روی داده و مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال و نماز جنازه
ایشان را شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرمود که از ملتان
برای همین نماز آمده بودم و قبر ایشان در دهلی نو بموضعی است که دران سکونت
داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده و هر روز چهار شنبه
خلقی انبوه بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض از آن مکان متبرکه ظاهر است
و الحال نذر و نیاز بسیار بروضه شریف ایشان میرسد و هر سال یکبار عرس ایشان میشود
و قوالان میخوانند صحبت و مجلسی عظیم برپاست اکثری از مشایخ سلسله ایشان جمع میشوند
و ایشان سماع و وجد میکنند و حضرت سلطان المشایخ را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار مرید
فاضل و کامل مشهور و معروف اند امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رح

از امرازادهای هزاره لاچین اند و ترک بوده اند از ترکان نواحی بلخ مولد ایشان موضع پتیاله است

که مشهور به پتیالی است از توابع سنبهل است جامع انواع علوم و اقسام صنایع بوده اند
مرید و معشوق و نفس ناطقه و منظور نظر سلطان المشایخ اند گویند که میر از پیر خود التماس نمودند
که خسرو نام بادشاهان است و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از برای
تو نامی التماس خواهیم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که بجا چنین نمودند
که روز قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشایخ را کمال عنایت و مهربانی
نسبت بمیر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت از هر کس
خواهند پرسید که چه آورده ای از من پرسند خواهم گفت که سوز سینه این ترک الله
و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه همیشه سوخته بود گویند
میر چهل سال صائم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشایخ بطریق طی ارض حج گذارده
بودند و سلطان المشایخ در باب میر فرموده اند بیت این خسرو ماست ناصر خسرو نیست
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست * گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه است و اشعار
میر آنچه مشهور است از پنج لک کم و از چهار لک زیاده است سوای تصانیف هندی
و از برکت آب دهن مبارک سلطان المشایخ اینقدر طبیعت و شیرین سخنی حقتعالی
بایشان داده بود و در شعر چنان قادر بودند که مطلع الانوار را که در جواب مخزن اسرار است
در دو هفته تمام کرده اند و در اشعار ایشان یکه بیتها است که کم کسی بآن خوبی گفته باشد
و این بیت از یکه بیتهای ایشانست بیت زلفت ز هر دو جانب خونریز عاشقان است
چیزی نمیتوان گفت رو بتو در میان است ها و مضمونهای تازه عالی در اشعار میر آنقدر
است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضی زیاده میشود و همین طور در اقسام زبان
و فنون علم هندی بیمثل بوده اند و بجامعیت ایشان کم کسی گذشته چون پیر ایشانرا
بسماع و نغمه کمال ذوق بوده روش قوالی که الحال در هندستان مشهور است و بیش از آن
نبود اختراع نمودند و خود میخواندند و سلطان المشایخ سماع میفرمودند نقل است که چون شیخ سعدی
بهندوستان آمدند در دهلی بمیر ملاقات نمودند و یکشب با میر بودند میر بخدمت شیخ آمدند گفتند
آنچه از مال دنیا داریم امینست هر چه فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند روغن چراغ بکار که امشب با تو صحبت

داریم گویند که میر را بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر از ان نباشد چنانچه نقل است
که درویشی بخدمت سلطان المشایخ بجهت گدائی رفت فرمودند که باش چیزی حاضر نداریم امروز انچه
فتوح آید بتو خواهیم داد چون در انروز هیچ فتوح نرسید فرمودند فردا انچنین چند روز گذشت فتوح
از جائی نرسید کفش مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد
در اثنای راه حضرت امیر خسرو که با پادشاه عصر بجائی رفته بودند و از انجا بدهلی می آمدند
دوچار شدند میر از ان درویش پرسیدند که از سلطان المشایخ خبر داری گفت بصحبت و عافیت
اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک خود را بمن داده اند
گفتند میفروشی گفت بلی پنج لک روپیه وصله قصیده که سلطان محمد بایشان
داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده بخدمت
سلطان المشایخ رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی چون
سلطان المشایخ برحمت حق پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند مردم از ایشان
اینقصه را پوشیده میداشتند چون بدهلی رسیدند و این قضیه ناگزیر را
شنیدند پیرهن خود را تمام دریدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده
ایستادند و گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و خسرو زنده بروی آن این را گفته
سر را بر قبر ایشان زدند و بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از ایشان همیشه در غم و اندوه
بودند تا هنگام روز چهارشنبه هژدهم شوال در سال هفتصد و بیست و پنج هجری رحلت نمودند
و قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است ٭

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رح

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفای و مریدان سلطان المشایخ
نظام الدین اولیا اند و در سن بیست و پنجسالگی ترک و تجرید اختیار نموده ریاضتی عظیم میکشیدند
و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشایخ رسیدند و حضرت شیخ بکمال محبت و اتحاد با ایشان بوده و آنقدر
خوارق و کراماتیکه از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان سلطان المشایخ بظهور نرسیده با وجود آنکه
در این سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمیفرمودند و میگفتند که خلاف سنت است

و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را این سخن بدنیامد آمدی فرمودند راست میگوید نقل است که قلندری
یازده زخم بوجود مبارک ایشان زد و ایشان در استغراقی که بودند ازان باز نیامدند و خون مبارک ایشان
از ناودان روان شد چون مریدان را ازینحال خبر شد آمده قلندر را گرفتند خواستند که ایذا کنند
فرمودند که هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ باو انعام دادند که مبادا در وقت کارد زدن آزاری
بدو رسیده باشد و بعد ازان این قضیه ۳ سال وفات ایشان در شهر دهم رمضان وقت
چاشت سال هفتصد پنجاه و هفت هجری رو داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است و این
فقیر بدانجا رسید سید محمد گیسو دراز از خلفای ایشان اند

حضرت شیخ برهان الدین غریب رح

از مریدان سلطان المشایخ اند و حضرت شیخ ایشان را بطرف برهانپور و دولت آباد بجهت رواج اسلام
و ارشاد ساکنان آنجا فرستادند و شیخ حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان
همراه کردند و از برکت قدوم ایشان اکثری ازان جماعه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد
گشتند و اخلاص و ادب ایشان به پیر خود بدرجه بود که تا بوقت وفات هرگز پشت بجانب موضع
غیاث پور که توطن سلطان المشایخ بود نکرده بودند وفات و قبر ایشان در دولت آباد دکن است
و این فقیر بانجا رسیده

حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رح

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق و صاحب علم ظاهر و باطن
و وجد سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبد الحق نیز تربیت یافته اند و شیخ با اولاد بسیار شد همه پسران عالم و عامل
گشتند خصوصاً شیخ رکن الدین که در درویشی قدم بر قدم والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان
بظهور پیوسته وفات ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوهی است که از توابع دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن
هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس می گفتند
و فتوی می نوشتند و مرید شیخ عبد القدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف

احمد عبد الحق و ایشان مرید برخود شیخ احمد عبد الحق ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین
ترک پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله ارواحهم گویند در اوایل
حال روزی شخصی غزلی با آواز خوش میخواند چون آواز بگوش شیخ جلال رسید بیهوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر
نیم بسمل میغلطیدند و میغلطیدند بعد از مدتی بحال آمده درین طریقه در آمدند ایشان را کرامات
و خوارق عادات علیه روی نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید
مریدان الله اکبر الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده بنماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع
میفرمودند و در قصبه تهانیسر متوطن بوده اند و از مشایخ متاخرین در سلسله چشتیه از ایشان
بزرگتری نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان کرد و هیچ واردی
برو ظاهر نمیشد روزی شیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت که در زمان سابق شیخ نجم الدین
کبروی چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبه ولایت میرسید و امروز اینچنین کس نیست
شیخ بر سر او مطلع شد و بجانب او نیز دیدند فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه
ایشان مرتبه ولایت حاصل شود درین اثنا آن مرید بیخود افتاد و بمرتبه اعلی رسید و در اندک
مدتی رحلت نمود و شیخ فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار نیست وفات شیخ در روز جمعه
بیست و پنجم ذی الحجه سال هشتصد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف نود و شش
سال و قبر ایشان در تهانیسر است تمام شد ذکر مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس اسرارهم

بیان سلسله متبرکه کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره

حضرت شیخ ابوبکر بن عبد الله نساج رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت شیخ ابو القاسم
گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسله کبرویه با سلسله خواجهای بزرگوار
بشیخ ابو القاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری صحبت داشته اند و از شیخ ابوبکر
پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفتند بدیدهٔ صدق در آیینهٔ طلب

حضرت شیخ احمد غزالی رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله

عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن و وفات ایشان در سال پانصد و هفده هجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین است

حضرت شیخ ابو النجیب رحمة الله

نام ایشان عبد القاهر است و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان بدوازده واسطه بحضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد و نسبت ارادت ایشان بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد و دیگر بشیخ وجیه الدین عم ایشان که در سلسله سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه مشرف گشته بودند نقل است که روزی به بغداد میگذشتند بدوکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته و قصاب بیخود بیفتاد چون بخود باز آمد بصحت قول شیخ اقرار کرد و تائب شد انچه بخاطر فقیر میرسد این است که اظهار کرامات شیخ را درین محل ضرور بوده و دران دو حکمت است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند و دیگر آنکه ساعت توفیق توبه قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی الثانی سال پانصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابو النجیب سهروردی اند در ترتیب مریدان و کشف وقایع ایشان کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابو الجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه بایشان عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر کبری است و کبری ازان جهت گویند که ایشان در ایام جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند با هر که مناظره و مباحثه میکردند بروی غالب آمدند بدین سبب طامة الکبری می گفتند و لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشان را شیخ ولی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در جذبه بهر که افتادی

بمرتبهٔ ولایت میرسیدی چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان در آمد و حضرت شیخ حالت قوی
داشتند نظر مبارک تمام اثر بر و افتاد و در حال بمرتبهٔ ولایت رسید پرسیدند از کدام مملکتی گفت
از فلان مملکت او را اجازت ارشاد نوشتند تا در ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند و روزی
بازی در هوا دنبال گنجشکی کرده بود ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بران افتاد و گنجشک برگشت
و باز را گرفته پیش ایشان فرود آورد و روزی بدر خانقاه ایستاده بودند ناگاه سگی آنجا رسید
و نظر انور حضرت شیخ بر وی افتاد و در حال بخشش یافت متحیر و بیخود شد و از شهر بگورستان رفت
و سر بر زمین میمالید و هر جا که می آمد و میرفت همه سگان شهر گرد او حلقه کرده میگشتند و دست بر دست
نهاده پیش او می ایستادند چون دران نزدیکی بمرد و بفرموده حضرت شیخ او را دفن کردند
و بر سر قبر او عمارتی ساختند و حضرت مولوی فرموده اند بیت یکنظر فرما که مستغنی شوم از ابنای جنس
سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است ⁂ و حضرت شیخ در فضیلت
و طریقت و تصوف یگانه و بی نظیر بوده اند و خوارق و کرامات ایشان در عالم مشهور است
و نسبت ارادت ایشان بدو طرف است یکی از شیخ عمار یاسر بترتیبی که درین کتاب مذکور شد بشیخ
ابو القاسم گرگانی میرسد و طریق دیگر از شیخ اسمعیل قصری بمحمد مانکیل و از ایشان بمحمد بن داود
و از ایشان بابو العباس ادریس و از ایشان بابو القاسم بن رمضان و از ایشان بشیخ
ابو یعقوب طبری و از ایشان بابو عبد الله بن عثمان و از ایشان بابو یعقوب نهرجوری
و از ایشان بابو یعقوب سوسی و از ایشان بعبد الواحد زید و از ایشان بکمیل بن زیاد
و از ایشان بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه باین ترتیب بپیغمبر صلعم میرسد و از شیخ روزبهان
بهره یافته بودند وفات ایشان دهم جمادی الاولی در سال ششصد هژده واقع شده
چون هلاکو بخوارزم رسید و در آنوقت عمر ایشان زیاده بر شصت بود و شیخ اصحاب خود را
مثل شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و غیر ایشان را طلبیده اشته فرمودند زود بخیزید
و ببلاد خود روید که آتشی از مشرق برافروخت تا مغرب بخواهد سوخت و مرا اینجا شهید باید شد
این بلائیست مبرم که علاج ندارد و نیزه بر دست مبارک خود گرفته و سنگ در بغل پر کرده با کفار
مقاتله و مجادله نموده بدرجهٔ شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته بودند

ده کس نخواستند که آنرا از حضرت شیخ خلاص سازند آخر آنرا بمرید ند و ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع
مریدان ایشان کامل و عالم گشته بودند و اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجد الدین
بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و بابا کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ
سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضی گفته اند
مولانا بهاء الدین ولد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رح

کنیت ایشان ابو سعید است و نام شرف بن المؤید بن ابو الفتح و اصل ایشان
از بغداد است و از اجله اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
و حضرت شیخ را کمال عنایت و مرحمت با ایشان بوده ببرکت توجه حضرت شیخ بمقامات
عالیه رسیده بودند اما در اواخر حال بحسب تقدیر ازلی از شیخ مجد الدین قدری بی ادبی
نسبت به پیر ایشان واقع شد این معنی بحضرت شیخ رسید بر زبان گذشت که سرت برود
و در دریا غرق شوی و میری بمانیج خوارزم شاه بجرم و گناه شیخ مجد الدین را غرق
بحر فنا ساخته لشهادت رسانید وفات ایشان در سال ششصد و هفت و بروایتی
ششصد و شانزده هجری واقع شده و قبر در اسفراین است

حضرت شیخ سعدین حموی رح

نام ایشان محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشانرا تصانیف بسیار است وفات ایشان روز عید الضحی سال
ششصد و پنجاه هجری رو داده و مدت عمر ایشان شصت و سه سال و قبر ایشان در بحرآباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اوایل ایشانرا در اربعین نشاندند
در اربعین دوم بآنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان زدند و فرمودند بخیز و بیرون آی بیت
منم عاشق مرا غم سازوار است تو معشوقی ترا با غم چکار است و وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری
رو داده و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رح

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و شیخ صدر الدین قونیوی و مولانا
جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقایق که مملو است از درر دقایق در بیان
اشارات و رموز قرآنی ثانی ندارد از تصانیف ایشان است و بر کمال حضرت شیخ نیز شاهد
به از آن نیست وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رح

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان از غزنی است
و پدر ایشان پسر حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و بصحبت
شیخ احمد یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری از مشایخ را دریافته اند
از صد و بیست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند و در علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان
وقت بوده اند و سفر هندوستان کرده بصحبت ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان
در تبرهنده است از توابع حصار فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را که شانه محاسن مبارک باشد
از ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو هجری بوده
و قبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود و این فقیر بآنجا رسیده و نماز عصر در آن
روضه متبرکه گذارده و در همان روز اکثر مزارات مشایخ غزنی را طواف نموده مثل ملک یار پرنده
و خواجه شمس العارفین و شیخ اجل سر زرے و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد اعرابی
و خواجه محمد باغبان که در ربیع الاول سال چهار صد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی
فی ناز و خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان صدیق اکبر اند
و پر فیض ترین مزارات غزنین مزار ایشان است و شیخ عثمان ولد پیر علی هجویری و شیخ حاجی
بابدی ختم الاولیا و خواجه لقال و تاج الاولیا شاه میر فالیزبان و غیرهم قدس الله ارواحهم

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورفانی رح

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبه عالی داشتند شیخ رضی الدین علم را تمام نموده اند که [illegible]
با خاموشی احمد لسباز د آنچه از جنید و شبلی یافته اند از وی نیز یابد وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و [illegible] هجری بوده

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفرائنی کسرقی رح

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعیست از توابع اسفرائین مرید شیخ احمد جورقانی اند از کبار مشائخ
و عارفان وقت بوده اند ولادت ایشان در ماه شوال ششصد و سی و هفت یا نه و وفات در شب
یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سال هفتصد هجری رو داده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ رکن الدین علاؤ الدوله سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از ملوک سمنان بوده
در سن پانزده سالگی با سلطان وقت می بوده اند و در سال ششصد و هفتاد و هفت در بغداد
مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی شدند صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علیه بوده اند
گویند که در مدت عمر یکصد و سی اربعین نشسته اند ولادت ایشان در سال ششصد و پنجاه
و نه و وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی و شش هجری رو داده و مدت
عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر ایشان در مقبرهٔ عماد الدین عبد الوهاب است
درین ایام رساله بنظر در آمد که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در عقاید
خود نوشته و بعضی سخنان در ان رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد خود نوشته
اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس پناه میبرم بخدای عز و جل از کسی
که مخالف باشد در اصول و فروع از ائمه اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد الادکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان در سال هفتصد
و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر ایشان در حصاری از اعمال اسفرائین است

حضرت شیخ محمود مزدقانی رحمة الله

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبد الله و از اکمل مریدان شیخ علاؤ الدوله سمنانی اند

حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره

امیر سید علی همدانی رحمة الله تعالے نام پدر ایشان شهاب الدین بن محمد است و سید علی مرید
شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت از شیخ تقی الدین علی دوستی کرده ایشان نیز

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی بوده نموده اند و بفرموده پیر خود حضرت شرف الدین محمود
نوبت ربع مسکون را سیر کرده اند و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافته و چهار صد ولی را
در یک مجلس دیده اند و ابتدای اسلام در کشمیر ببرکت مقدم شریف ایشان است و امروز خانقاه
ایشان در کشمیر موجود است وفات ایشان در ششم ذی حجه سال هفتصد و هفتاد هجری رو نموده و قبر در ختلان است

حضرت شیخ بهاء الدین ولد

بعضی گفته اند مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری
است از فرزندان حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه اند و مادر ایشان دختر علاء الدین
محمد بن خوارزمشاه است که باشاره حضرت رسالت پناه صلعم دختر خود را بحسین بن احمد نکاح
کرده بود و شیخ بهاء الدین ولد ازان متولد شدند بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات
بوده اند و با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات نموده بودند وفات ایشان در سال
ششصد و بیست و هشت هجری بوده و قبر در قونیه است

حضرت مولانا جلال الدین رومی رح

مشهور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بهاء الدین محمد و مولد و اصل ایشان بلخ است و نشو و نما
در روم بوده مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم و صاحب حال و وجد بوده اند گویند
که چهار صد طالب علم هر روز بدرس ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و تصوف است
گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چهار روز یکبار افطار میکردند و در همین سن روزی
با کودک چند بر بامهای خانها سیر میکردند یکی از کودکان گفت بیا تا ازین بام بران بام جهیم مولانا
فرمودند این نوع حرکت از سگ و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما
قوتی هست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غایب شدند کودکان فریاد
برآوردند بعد از لحظه رنگ دگرگون گشته و چشم متغیر شده باز آمدند گفتند در ما تیکه با شما سخن
میکردم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان شما گرفتند و گرد آسمان ها گردانیدند و عجایب
ملکوت را بمن نمودند چون فریاد و فغان شما شنیدند باز آوردند و مولوی رح فرمودند مرغی
که از زمین پرد اگرچه باسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دور تر باشد و دیده ها همچنین

اگر کسی درویش شود بکمال آن نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز گردد و از وجهای دنیا برهد و سبکبار گردد ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال ششصد و چهار و وفات وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سال ششصد و هفتاد و دو هجری واقع شده و قبر ایشان در قونیه

حضرت شیخ حسام الدین چلپی رحمه الله

نام ایشان حسن بن محمد بن حسن بن اخی ترک است حضرت مولوی رومی را کمال عنایت و التفات و تعلق با ایشان بوده از کبار خلفای مولوی بودند چون مولوی بجوار رحمت حق پیوستند روز هفتم چلپی حسام الدین با جمیع اصحاب پیش سلطان ولد رفتند و گفتند میخواهم که بعد ازین بر جای پدر بنشینی و مخلصان را و مریدان را ارشاد کنی و شیخ راستین ما باشی و من در رکاب تو غاشیه بر دوش نهاده بندگی تو کنم و این بیت بخواندند بیت بر خانهٔ دل ای جان آن کیست ایستاده ٭ بر تخت سینه که باشد جز شاه شاهزاده ٭ سلطان ولد بسیار بگریستند و فرمودند که الصوفی اولی بخرقته و الیتیم احری بخرقته همچنانکه در زمان والد خلیفه و بزرگوار بودی همچنین خلیفه و بزرگوار مائی وفات ایشان در سال ششصد و هشتاد و سه هجری بوده است

حضرت سلطان ولد رحمه الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجاده ایشان و علوم ظاهر و باطن از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلپی و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارهم کسب نموده اند و حضرت مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور ما وجود تست و این سخنان قول منست و تو فعل منی و گفته اند روزی والدم گفتند که ای بهاء الدین اگر خواهی که دائم در بهشت برین باشی با همه کس دوست شو و کین کسی را در دل مدار و این رباعی را بخواندند رباعی بهشتی طلبی ز هیچکس خشم مباش ٭ چون مرهم و موم باش و چون نیش مباش ٭ خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد ٭ بدگوی و بدآموز و بد اندیش مباش ٭ ولادت ایشان در لارنده سال ششصد و بیست و سه و وفات شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازده هجری واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب شب آن است که بینم شادی ٭ دریابم از خدای خود آزادی ٭ تمام شد ذکر مشایخ سلسلهٔ علیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم

ذکر مشایخ سلسله شریفه سهروردیه که منسوب است بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رح

دینور شهریست از شهرهای جبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشایخ عراق اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانه آفاق و از اکمل مریدان سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله ایشان فرموده اند چهل سال است که بهشت را با هر چه در وی است بر من عرض میکنند گوشه چشم بعاریت بآن نداده ام وفات ایشان در سال دو صد و نود و نه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشایخ و مرید ممشاد دینوری بودند وفات ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت شیخ محمد عمویه رحمه الله

نام پدر ایشان عبد الله است از اجله مشایخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ احمد اسود دینوری اند

حضرت شیخ الشیوخ رویم

کنیت ایشان ابو محمد است و ابوبکر و ابو الحسین و ابو شیبان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن را کسب نموده بودند و آنرا پوشیده میداشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطایفه حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگرچه رویم خود را شاگرد جنید مینمود اما وی بهتر است از حضرت جنید و من موئی از وی دوست تر دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند که هرگز دیده من کس ندیده است همچو رویم که در توحید سخن گفتی گویند در آخر عمر در میان دنیاداران خود را پنهان گردند اما بآن شغل محجوب نگشتند سید الطایفه فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال سه صد و سه هجری روی داده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمه الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت و مقتدای

اہل طریقت و در ریاضت و مجاہدت بیمثل بودہ اند مرید رویم اند و منصور حلاج را دریافتہ بودند و با ابو العباس عطا
و ابو الحسین مزین و ابو الحسین دراج صحبت داشتہ اند در علوم ظاہر و باطن کامل و شافعی مذہب
بودہ اند در تصوف ایشان را تصانیف بسیار است و طریقہ خفیفیہ منسوب است بایشان و طریق و مذہب
شیخ حضور و غلبت است نقل است کہ شیخ ابو عبد اللہ خفیف فرمودہ اند در ابتدا خواستم
کہ بحج روم ببادیہ رسیدم رسنی و دلوی داشتم تشنگی بر من غلبہ کرد چاہی دیدم آہوی از ان
آب میخورد چون بسر چاہ شدم آب بقعر چاہ فرو شد گفتم خداوندا عبد اللہ قدر کم ازین آہو است
آوازی شنیدم کہ این آہو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت تو دلو و رسن داری وقتیکہ
خوش گشت دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم کہ ما ترا تجربہ کردیم اکنون باز گرد و آب خور
بازگشتم آب بسر چاہ آمدہ بود خوردم و طہارت کردم و نیز فرمودہ اند کہ وقتی مرا نشان دادند
کہ در مصر جوانی و پیری ہمیشہ مراقب میباشند آنجا رفتم دیدم ہر دو بقبلہ نشستہ اند سہ بار
برایشان سلام گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند کہ سلام مرا جواب دہید آن جوان سر بر آورد
و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی ماندہ ازین اندک نصیب بسیار بستان
یا ابن خفیف مگر فارغی کہ بسلام ما می پردازی این بگفت و سر فرو برد و من گرسنہ
و تشنہ بودم گرسنگی و تشنگی را فراموش کردم و دل مرا اثری عظیم شد توقف کردہ
بایشان نماز پیشین و نماز عصر گذاردم و گفتم مرا پندی دہید گفتند یا ابن خفیف ما را
از زبان پند نبود کسی باید کہ اصحاب مصیبت را پند دہد سہ روز آنجا بودم در تمامت
خوردن و خفتن در میان نبود با خود گفتم چہ سوگند دہم تا مرا پندی دہند جوان سر بر آورد
و گفت صحبت کسی طلب کن کہ دیدن او ترا از خدا می یاد دہد و ہیبت بر دل تو افتد
و ترا بزبان فعل پند دہد نہ بزبان گفتار وفات ایشان در سال سہ صد و ہفتاد و یک
ہجری بودہ قبر ایشان در شیراز و مدت عمر بقولے صد و پنج سال و بقولے یکصد و چہار سال است

حضرت شیخ ابو العباس نہاوندی رح

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان نہاوند است بیک واسطہ مرید شیخ جعفر خلدی
و مرید شیخ ابو عبد اللہ خفیف اند شیخ ابو العباس فرمودہ اند آنانکہ بنہاد او نیست اند

اگر دست جیب ایشانرا از وقت نزول دارد و بدست راست دست جیب خود را ببرند و هم فرموده اند که در ابتدا
که مرا در دراین کار گرفت دوازده سال سر بگریبان خود فرو بردم تا یک گوشه دل مرا ایمن نمودند و نیز گفته اند
که همه عالم در آرزوی آنند که حقتعالی یکساعت ایشانرا بود و من در آرزوی آنم که حق تعالی یکساعت
مرا ایمن دهد تا ببینم که خود چه چیزم و کجایم وفات ایشان سه صد و هفتاد هجری بوده است

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی اند و از کبار مشائخ وقت ایشان را کرامات و خوارق بسیار است
وفات ایشان روز چهارشنبه غره رجب سال چهار صد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ وجیه الدین رحمه الله

از اجله مشائخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف است و هر دو طریقه
بسید الطائفه میرسد یکی از شیخ عمویه بمشاد دینوری و دیگر از اخی فرخ زنجانی بر دیم و ایشان
پدر شیخ ابوالنجیب سهروردی اند و قبر ایشان در بغداد است +

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کنیت ایشان ابوحفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری سهروردی اند از اولاد
ابوبکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ و قطب و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل
و پیشوای وقت بوده اند و مذهب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر
صلعم بوده و در بغداد مشهورترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ ابوالنجیب سهروردی
و ذکر شیخ ابوالنجیب در سلسله کبرویه مذکور شده و حضرت قطب ربانی غوث صمدانی
شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه را دریافته اند و ببرکت ملازمت آنحضرت
فوائد عظیم و بهره تمام حاصل نموده اند و خواص و عوام بغداد در اردوی ارادت بجذبه ایشان بوده

نقل است که شیخ شهاب الدین فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم و کتاب چند دران یاد گرفتم
عم من مرا ازان منع میکرد روزی عم من بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه آمد و من با وی
بودم مرا گفت حاضر باش که بر مردی میرویم که دل وی از خدایتعالی خبر میدهد و منتظر باش برکات
دیدار وی را چون بنشستیم شیخ ابو النجیب گفت یا سید این برادر زاده من بعلم کلام مشغول است
هر چند منع میکنم ازان باز نمی ایستد غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان کتاب
و فلان کتاب دست مبارک خود را بسینه من فرود آوردند والله که یک لفظ ازان کتب بر حفظ من
نمانده بود و خدایتعالی همه مسائل آنها بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا فرمودند
که آنچه یافته ام از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است نقل است از شیخ نجم الدین مرید
شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روز چهلم در واقعه دیدم که حضرت
شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و جواهر بسیار پیش ایشان و خلقی بیشمار در دامن آن کوه
جمع آمده اند شیخ آن جواهر را بر خلق می اندازند و آنها می چینند و همین که رو بکمی کرد باز زیاده میشود
گویا پیش شیخ چشمه ایست از جواهر چون از خلوت بر آمده پیش شیخ رفتم پیش ازانکه ازین واقعه
خبر کنم فرمودند آنچه تو در واقعه دیدی حق است این و امثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر است
رضی الله عنه ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد و سی و نه هجری بوده وفات در غره
محرم سال ششصد و سی و دو روی داده و قبر ایشان درون شهر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ
را مریدان بسیار بوده اند همه فاضل و کامل و مشهور چون شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی و شیخ
نجیب الدین علی برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ را نیز تصانیف بسیار است

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا است و اصل و مولد ایشان بخارا است و از اکمل مریدان شیخ الشیوخ اند
در فضیلت و طریقت یگانه عصر و سبب ترک ایشان این است که در واقعه دیدند که حضرت
رسالت پناه صلعم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند فردای آن ترک تعلقات نموده سفر بغداد
اختیار کرده بعد از رسیدن آنجا مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با خواجه قطب الدین
بختیار اوشی و گنج شکر صحبت داشته اند ناگوری ازان جهت گویند که پیش از ترک و تجرید قاضی شهر ناگور

بودند و وفات ایشان در سال ششصد و چهل و سه هجری بوده و قبر ایشان بموجب وصیت پایان
خواجه قطب الدین بختیار کاکی در دهلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده ۞

حضرت شیخ نجیب الدین علی بزغش رحمة الله

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدای حال محبت فقرا می ورزیدند و با ایشان
می بودند و پدر هر چند لباسهای فاخره می ساخت و طعامهای لذیذ میداد بآن التفات نمیکردند
و می گفتند من جامهٔ دنیاداران نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینه می پوشیدند
و مرید شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند ایشانرا
سخنان لطیف و رسالهای شریف بسیار است و وفات ایشان در سال ششصد و هفتاد
و هشت هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت شیخ عبد الرحمن بن علی بزغش رح

لقب ایشان ظهیر الدین است مرید و خلیفهٔ رشید پدر خود بودند و صاحب مقامات بلند
و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پارهٔ از خرقهٔ مبارک خود فرستادند
که ایشانرا بپوشانند اول خرقه که در دنیا پوشیده اند آن بود و وفات ایشان در سال هفتصد
و شانزده هجری بوده است

حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیه الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی
و اصل از ملتان در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل و قطب
و غوث وقت و در عهد شیخ الاسلام و ادب بی نظیر آن روزگار و حنفی مذهب بوده اند از اکمل
مریدان و اجل خلفا و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند و صاحب کرامات
عالیه و مقامات و خوارق ظاهره بودند گویند که چون از سفر حج مراجعت نموده ببغداد رسیدند
شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریق خرقه پوشیدن ایشان چنین است که بعد از آنکه
بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظر می بودند که کی خرقه بپوشانند روزی در واقعه می بینند
که سرور کائنات خلاصهٔ موجودات پیغمبر صلعم در خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان

بر پای ایستاده و در آنخانه طنابی بسته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آنسرور مرا طلبیده و بشیخ الشیوخ دست مرا گرفته بقدمبوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنسرور را اشارت بخرقه از خرقهای که آویخته بود فرموده گفتند عمر این خرقه را به بهاء الدین بپوشان و شیخ الشیوخ همچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت ایشان رسیدم بهمانخانه همان خرقه بطناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ بر خاسته خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند ای بهاء الدین این خرقه رسول است صلعم و مرا بی واسطه بخشش نیم و کسی را بی اجازت نتوانم داد و در خصت شیخ الشیوخ بملتان آمده متوطن شده بارشاد طالبان مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدوم ایشان بهدایت رسیدند و اهل آن دیار تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز در آن دیار همه مرید ایشانند و کرامات و خوارق ایشان ظاهر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش هجری در قلعه کوت کرور سکونت نموده وفات روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و شش هجری بوده مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان در شهر ملتان است در حصار قدیم

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اکمل مریدان شیخ بهاء الدین ذکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاء الدین نیز در خانه ایشان بوده و اصل ایشان از همدان است در صغر سن حفظ قرآن کردند و در هفده سالگی تحصیل علوم نموده درس میگفتند و دیوان ایشان مشهور است لمعات نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات ایشان ذی قعده سال هشت صد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بوده اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهة الارواح و سوالات گلشن راز از ایشانست و مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی اند و فات ایشان

در دهم شوال سال هفتصد و هژده هجری بوده و قبر در مفرخ هرات ست

حضرت شیخ صدر الدین محمد رح

کینت ایشان ابو المغانم ست فرزند رشید و مرید کامل و خلیفه جانشین شیخ بهاء الدین زکریا اند و در ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بے نهایت ست وفات شیخ روز جمعه بست و سوم ذی حجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری بوده و قبر ایشان در ملتان ست نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهما الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کینت ایشان ابو الفتح ست و لقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین زکریا اند پنجاه و دو سال بر سجاده پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند و صاحب علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند نقل ست که وقتی والده ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند دران ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاسته تعظیم نمودند والده شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصے ست که در شکم شما ست او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان در نهم جمادی الاول سال هفتصد و سی و پنج هجری رو بداده و مدت عمر هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار ست

حضرت مخدوم جهانیان رحمه الله

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان است اول بارکسی که از بخارا از دین قبیله بهندوستان آمد جد ایشانست که سید جلال بخاری سرخ می گفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی شدند از نه کان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و ایشانرا ۳ فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکے قطب و غوث وقت شیخ المشائخ و مشرف اهل زمانه و در روزگار یگانه مفرد اندر جهان و اعیان مخدوم جهانیات دوم

سید راجو قتال ایشان هم از اولیاء بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر و باطن
پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدرالدین ابن شیخ زکریای ملتانی اند
در پیروادی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانه روزگار گشتند و مخدوم جهانیان
از آن جهت گویند که روز عیدی بروضه حضرت شیخ بهاءالدین و شیخ صدرالدین رفته التماس عیدی
کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بر روضه شیخ رکن الدین
رفتند از انجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان میگفتند خوارق و کرامات
زیاده از حد از ایشان بظهور رسیده و در مکه معظمه که رفتند با امام عبدالله یافعی ملاقات کردند و میان
این دو عزیز اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر از آن نباشد و از مکه معظمه که باز بهندوستان
آمدند در دهلی بحضرت شیخ نصیرالدین چراغ دهلی ملاقات نموده خرقه متبرکه چشتیه را از ایشان
پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال هفتصد و هفت هجری وفات وقت
غروب آفتاب روز چهارشنبه عیدالضحی سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شده و مدت عمر
شریف هفتاد و هشت سال و ۳ ماه بیست و شش روز و قبر در اچه ملتان است

برهان الدین قطب عالم رحمه الله

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبدالله بن ناصرالدین محمد بن مخدوم جهانیان در بین علیه
اکثری بزرگ و صاحب حال و در علم ظاهر و باطن بکمال و مرید آبای کرام خود بوده اند
و خوارق و کرامات علیا از ایشان بظهور پیوسته نقل است که شبی بجهت تهجد بیرون خانه آمدند
چون شب تاریک بود پای ایشان بچوبی رسیده آزار یافت و ایشان ندانستند که آن چیست
فرمودند سنگ است یا آهن یا چوب یا چه چیز است چون صبح شد مردم آنرا دیدند بر دستی که از زبان
ایشان بر آمده بود آن چوب پاره بحالت اصلی مانده و شمه هم سنگ و هم آهن و هم چوب
که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال هزار و چهل و نه هجری است نزد قبر
ایشان در احمدآباد که مسکن ایشان بود موجود است ولادت ایشان چهاردهم رجب سال
هفتصد و نود و وفات وقت طلوع آفتاب هشتم ذی حجه سال هشتصد و پنجاه و شش هجری بود و مدت عمر
هشتاد سال و چهار ماه و چهار روز و قبر ایشان در موضع بتوه از مضافات احمدآباد واقع

حضرت سراج الدین محمد شاه عالم

کنیت ایشان ابو البرکات است و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفه رشید پدر بزرگوار خود اند
و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند ظاهر و باطن سید وقت خود گویند که حلیه
ایشان بحلیه مبارک پیغمبر صلعم مشابه و موافق بوده و عمر و نام والدین و دایه ایشان نیز مطابق
عمر شریف و نام والدین و مرضعه آنحضرت بوده علیه الصلوة والسلام نقل است که ضعیفه
مرید ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد آن ضعیفه را جزع
و فزع تمام آمده دست بدامن ایشان زد و الحاح نمود که تا فرزند مرا جان باز ندهید دست
از دامن شما باز ندارم چون عجز و تضرع از حد گذشت تسلی او نموده بدرون رفتند و ایشان را
نیز فرزندی بود صغیر آن طفل را برداشته بدو دست روی بآسمان کردند و گفتند الهی آن
طفل زنده شد این طفل فی الحال بدست ایشان جان سپرد و بیرون آمده آن ضعیفه را فرمودند
برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند خود را زنده یافت ولادت ایشان هفدهم
ذیقعده سال هشتصد و هفده و وفات شب شنبه بیستم جمادی الآخر سال هشتصد و هشتاد هجری
بوده و مدت عمر شصت و سه سال و قبر ایشان در شهر احمد آباد زیارتگاه و متبرک الحمد لله که باتمام
رسید و باختتام انجامید بیامن امداد روح مقدس مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه ذکر اکابر اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسله معظمه قادریه و سلسله
متبرکه نقشبندیه و سلسله علیه چشتیه و سلسله شریفه کبرویه و سلسله مکرمه سهروردیه قدس الله
اسرارهم باشد بدانکه مدار استقامت عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم ازین سلسلهای
عالیه است و اکثر اهل اسلام از خواص و عوام خارج ازین سلسلها نیستند چرا که بی وسیله
و دستگیری این بزرگان دین رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان از شیطان
بس دشوارست و نجات در عقبی بی آنکه کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد یا نسبتی
متصور نیست چنانچه در خبرست از حضرت رسالت پناه صلعم که روز قیامت بنده
نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه و تعالی گوید بنده من فلان دانشمند را

در فلان محلی می شناختی فلان عارف را میشناختی گویدمیشناختم گوید برو که ترا بوی بخشیدیم پس
وقتیکه شناخت نسبت پیوند و سبب نجات میگردد بمهر دوستان آوگرفتن بسیرت ایشان
دپی بردن باحسان با ایشان بهتر دولت لهذا هر کس خود را در یک سلسله منسلک مینماید
واین فقیر خود را در سلسلہ متبرکہ معظمہ قادریہ منتظم گردانیدہ و دست در دامن باسعادت قطب
ربانی غوث صمدانی پادشاہ مشائخ امام ائمہ پیر دستگیر حضرت شاہ محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنہ زدہ امیدوار است کہ از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید و حق
این کمینہ بندہ خود را با ایشان بہ بخشد پیدا نکہ اسامی بزرگان کہ درین سلسلہا مذکور شدہ اند
عدد ایشان منحصر درین نیست بلکہ از اکابر و مشائخ این سلسلہا بسیاری از اکمل اولیا و صاحب
مقامات علیا بودہ اند اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بہم نرسید و نیز برای رعایت
ترتیب ارادت و نسبت خرقہ دست بدست کہ از ربط نیفتد این حقیر بذکر ہمین بزرگان
عالیشان و عالیجاہ اختصار نمود **ذکر مشائخ** متفرقہ و اکابر کہ سوای سلسلہای مذکور اند
چہ از متقدمین و چہ از متاخرین چون ترتیب سلسلہای ظاہر نشد اما تاریخ تولد و وفات بہم رسید
از ینجہت احوال ایشانرا در فصل علیحدہ بہ ترتیب سال وفات نوشت

حضرت مالک دینار رحمہ اللہ

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانہ بودند و بحضرت
شیخ بصری صحبت داشتہ اند و مالک ازان جہت گویند کہ وقتی بر کشتی سوار شدند چون
بمیان دریا رسیدند اہل کشتی مزد طلب کردند گفتند ہیچ ندارم ایشانرا چندان زدند کہ بیہوش
افتادند چون بہوش باز آمدند بار دیگر مزد طلبیدند باز در جواب گفتند ندارم دیگر بار ایشانرا
بزدند گفتند پای ترا گرفتہ در دریا می اندازیم چون این را بگفتند ماہیان اندر دریا برآمدند و
در دہن ہر یک دیناری ایشان دست یا در از کردہ یک دینار گرفتند و بآنہا دادند چون
اہل کشتی این واقعہ را مشاہدہ نمودند در پای ایشان افتادند عذر گناہ خواستند مالک دینار
از کشتی فرود آمدہ بالای آب روان گشتند و از نظر اہل کشتی غائب شدند نقل است
کہ میفرمودند حقتعالی امت حضرت سید المرسلین را دو چیز دادہ است کہ جبرئیل را

واده ونه میکائیل را یکی اذکرونی فاذکرکم یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم دوم ادعونی
استجب لکم واز من مطلبید تا من قبول کنم فرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی میفرماید
هر عالمی که دنیا را دوست دارد کمترین چیزیکه با وی کنم آن بود که حلاوت ذکر و مناجات خویش
از دل او بردارم وفات ایشان در سال یکصد و سی و هفت هجری بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد ست و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند
و بسیاری از ائمه و مشایخ کبار را دریافته اند نقل ست که خونی را بردار کردند همدران شب خونی را
بخواب دیدند در بهشت خرامان با حلها پرسیدند تو قاتل بودی این درجه از کجا یافتی گفت دران ساعت
که مرا بردار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا کرد اینهمه از برکت آنست وفات ایشان در سال یکصد
و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در بصره است

حضرت شیخ سفیان ثوری رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الله ست و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده اند از بزرگان و مقتدای
و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از مجتهدان یگانه و شاگرد حضرت امام اعظم
رضی الله عنه بوده و بسیاری از مشایخ را دیده اند و بیست و سه سال متصل شب نخفته اند
فرموده اند هرگز حدیثی نشنیدم از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل ست که ایشان هرگز
از کسی چیزی نگرفتند که اگر دانم وران جهان در غمی ماتم میگیرم روزی ایشان بیمار شدند
خلیفه طبیب ترسای داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون طبیب قاروره بدید گفت
که از خوف الهی جگر اینمرد خون شده و پاره پاره گشته از مثانه بیرون می آید و در دنیا که چنین
مرد بود آن دین باطل نباشد این گفت و فی الحال اسلام آورد خلیفه گفت پنداشتم که طبیبی
بر بالین بیمار فرستم خود بیمار پیش طبیب فرستادم شیخ عبد الله مبارک فرموده اند که از هزار و
و صد بزرگ شنیده ام که میگفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام گویند جوانی را حج فوت شده بود
آهی کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه بتو دادم تو این آه بمن ده گفتا دادم آن شب بخواب دیدند
که ایشان را میگویند که سود کردی اگر بر همه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند نقل ست که [illegible]

و یکے از بہر خدا اگر از ان یک خبر و کہ از بہر خدا است د رسانے یکقطرہ از چشم بباید بسیار بود و ہم فرمودہ اند زہد نہ پلاس پوشیدن و نہ نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نہ بستن ست و امل کوتاہ کردن است و ہم فرمودہ اند کہ اگر بہ نزدیک خدائے شوی با گناہ بسیارے کہ میان تو و خدا بود آسان تر از انکہ یک گناہ میان تو و بندگان او بود و فرمودہ اند یقین آنست کہ متہم نداری خدایرا در ہر چہ بتو رسد و وفات ایشان بہ بصرہ سوم ماہ شعبان سال یکصد و شصت و یک ہجری بودہ و بقولی شصت و دو و مدت عمر شریف شصت و سہ سال چون ایشان راغسل میدادند در پیشانی ایشان نوشتہ دیدند سیکفیکھم اللہ

حضرت داود بن نصر طائی رحمۃ اللہ

کنیت ایشان ابو سلیمان ست شاگرد امام المسلمین ابو حنیفہ کوفی اند رضی اللہ عنہ و ہر چہ عجیب یکے دار قدمائے مشائخ و جامع علوم ظاہر و باطن و فقیہ الفقہا بودند با فضیل عیاض و سلطان ابراہیم ادہم صحبت داشتہ اند نقل ست کہ یکے در پیش ایشان نشستہ بود و در ایشان مے نگریست فرمودند اے چنانچہ بسیار گفتن کراہیت دارد بسیار دیدن نیز مکروہ ست ایشان فرمودند ای پسر اگر سلامت خواہی دنیا را تو داع کن و اگر کرامت خواہی بر آخرت تکبیر گوی کہ این ہر دو محل حجاب ست وفات ایشان در سال یکصد و شصت و دو و بقولی شصت و پنج ہجری بودہ و قبر ایشان در بغداد ست

حضرت عتبہ بن غلام رحمہ اللہ

نام پدر ایشان آبان بن صمعہ ست از متقدمان و بزرگان مشائخ و مقتدائے اینقوم و صاحب احوال و مقامات عالیہ بودہ اند و از تبع تابعین و مرید حضرت شیخ حسن بصری اند و صائم الدہر میبودند روزی با شیخ حسن بصری بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نمودہ گفتند ای عتبہ این مرتبہ بچہ یافتی فرمودند کہ تو سی سال ست کہ آن میکنی کہ میفرماید و من آن میکنم کہ او میخواہد و این اشارت بتسلیم و رضا ست گویند شبی تا روز نخفتند ہمین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم روزی شخصے پیش ایشان آمد و گفت ای شیخ میخواہم کہ از تو چیزی ببینیم گفتند بخواہ آنچہ میخواہی

گذشت خرمای تر میخواهم وقت خرمای تر نبود زلیخا بدست او داد که پر از خرمای تر بود وفات ایشان
در سال یکصد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت امام عبد الله بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه در فنون علوم جامع و صاحب کشف و کرامات و از معاصران
سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که روزی
در کوچه میگذشتند نابینای را گفتند که عبد الله مبارک می آید هرچه می باید بخواه نابینا گفت دعا کن
تا حق تعالی چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حقتعالی چشم او باز داد صاحب کشف المحجوب
نوشته اند که والده امام عبد الله روزی بباغ مطلب ایشان رفت و ایشانرا خفته یافت
و دید که ماری بزرگ شاخ ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان
در سال یکصد و هژده وفات در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بوده

حضرت محمد صبیح المشهور با بن سماک رح

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای این قوم و صاحب مقامات علیه و کرامات
جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند بهترین تواضع آنست که خود را
بر هیچکس فضل ننهی و فرموده اند طمع رسنی است در گردن و بندیست بر پای برو ار تا برهی
وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و سه هجری بوده

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ است از قدمای مشایخ و صاحب کرامات
ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت امام موسی کاظم را دریافته اند
و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند و حنفی مذهب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم
ادهم پرسیدند که شما در معاش چه میکنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم
شیخ شقیق فرمودند سگان خراسان نیز چنین میکنند سلطان گفت پس شما چون میکنید فرمودند
که چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر پیشانی ایشان دادند و گفتند
استاد توئی روزی شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم

که توبه کنم گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم گفتند چرا گفت هر که پیش از مرگ آید اگرچه دیر آمده باشد زود
آمده ست شیخ فرمودند سه چیز قرین فقر ست فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس و سه چیز
لازمهٔ توانگری است رنج تن و شغل دل و سختی حساب شهادت ایشان در سال یکصد و نود
و چهار هجری بوده قبر ایشان در ختلان ست

حضرت شیخ یوسف اسباط رح

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل یگانه
بوده اند و شیخ فرید الدین عطار ایشان را از زهاد تابعین نوشته اند گویند هفتاد هزار
درم میراث یافته اند و هیچ از آن صرف خود نه نمودند بفقرا دادند برگ خرمای یافتند
و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان در سال یکصد و نود و شش هجری واقع شده است

حضرت ابوسلیمان دارانی

نام ایشان عبدالرحمن بن احمد بن عطیه ست و از قدمای مشایخ شام اند و علمای این قوم
در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بودند و داران دهی ست از دههای دمشق از ایشان
پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز یکی نبود در دو جهان وفات ایشان
در سال دو صد و پانزده هجری بوده و قبر در موضع داراست

حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله

نام پدر ایشان غیاث ست که مولای زید بن الخطاب بوده از متقدمان مشایخ اند و اصل
ایشان از مریس ست و آن قریه ایست از توابع مصر گفته اند که در دلی که دنیا مقام کند
بیرون میرود از آن دل آخرت و نیز گفته که از سخنان این طایفه هیچ چیز بدل من قرار نگرفت
تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بران نیافتم و نیز گفته اند افضل اعمال خلاف خواهش
نفس ست وفات ایشان در ذیحجه سال دو صد و هژده هجری و بقولی نوزده بوده است

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل ست و از متقدمان مشایخ موصل بوده اند و بسی از بزرگان
صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که اول بار که عبدالله حقیقی اجرا لاید

مرا گفت یا خراسانی چهار چیز پیش بنیست چشم و زبان و دل و هوا چشم جائی منگر که نشاید و زبان
سخنی نگوی که خدای در دل تو بخلاف آن داند و دل نگاه دار از خیانت و کبر بر مسلمانان
و هوا نگاه دار در سر و هیچ مجوی با او و اگر این هر چهار بدین صفت نباشد خاکستر بر سر باید کرد
که آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی سال دو صد و بیست هجری بوده
گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند گفتند الهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان
کنم من این دارم پس انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگریستند برحمت حق پیوسته
بودند و خط سبزی بر گلوی ایشان ظاهر بود

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر و نام پدر ایشان حارث بن عبد الرحمن بن عطا است بن هامان بن عبد الله
و اصل ایشان از مرو است از قدمای مشائخ و بزرگان اینقوم و صاحب مقامات بلند و کرامات
ارجمند مقیم بغداد و از او تا عراق بوده اند مرید خال خود اند علی خشرم صحبت داشته اند با امام
احمد حنبل رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ چارپای
در راه های بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پا برهنه می بودند روزی
مردی را ستوری روث انداخت فریاد برآورد که بشر از عالم برفت چون تحقیق کردند همچنان بود
نقل است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند که می فرمایند ای بشر میدانی که خدا تعالی چرا ترا
برگزیده از میان اقران بلند گردانید مرا نه گفتند یا رسول الله نه فرمودند از بهر آنکه متابعت
سنت من کردی و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی
مرا و اصحاب و اهلبیت مرا ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دو صد
و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال دو صد و بیست و هفت
هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون برحمت حق پیوستند آواز نوحه جنیان از خانه
ایشان بگوش مردم میرسید بعد از وفات ایشان بخواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی
با تو چه کرد فرمودند که آمرزید مرا و آنها را که بجنازه من حاضر شده و آنها را
که مرا دوست دارند تا بقیامت

حضرت شیخ احمد بن الحواری رح

کنیت ایشان ابو الحسن ست و اصل از دمشق مرید ابو سلیمان دارانی اند و والد ایشان نیز از متورعان و عارفان بود و خاندان ایشان خاندان زهد و ورع بوده از بزرگان این قوم و ممدوح مشایخ اند گویند ایشان را با ابو سلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالفت فرمان او نکنند روزی سلیمان در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابو سلیمان گفتند تنور تافته شد چه میفرمائی ابو سلیمان جواب ندادند سه بار مکرر گفتند ابو سلیمان را دل به تنگ آمد گفتند برو و در انجا بنشین ابو سلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از ان یاد ایشان آمد که باحمد چه گفته ام فرمودند احمد را بجوئید در تنور خواهد بود چون جستند در تنور یافتند و یکموی ایشان نسوخته بود وفات ایشان در سال دو صد و سی و دو هجری بوده است

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن و اصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند گویند ایشان اصم نبوده اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت در اثنای سخن از وی بادی جدا شد بجهت دفع خجالت او گفتند آواز بلند تر کن که من نمی شنوم و خود را چنان فرانمودند که گوش ایشان گران است و آنرا نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان بماند گویند بسفر میرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی خدای بس و اگر همراه خواهی کراما کاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهی مرگ بس و اگر انچه گفتم بسندیده نیست دوزخ ترا بس فرموده اند شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار خویش را با عتماد خدا و ند و زبان را براستی گفتن و چشم را بعبرت نگریستن وفات ایشان در سال دو صد و سی و هفت هجری بوده بموضع ماشجرد که از نواحی بلخ است

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابو حامد ست و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان مشایخ خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابو تراب نخشبی و ابو حفص حداد را دیده

و طریقهٔ ملامتیه داشتند و جامه بر وضع لشکریان داشتند شیخ احمد فرموده اند هر که درویشانرا
خدمت کند بسه چیز مکرّم شود و تواضع و حسن ادب و سخاوت و گفته اند هیچ خواب گران نیست
از خواب غفلت وفات ایشان در سال دو صد و چهل هجری بوده و مدت عمر نود و پنج
سال ست و قبر در بلخ است

شیخ ابو العباس حمزه بن محمد حارث بن اسد محاسبی رح

از متقدمان مشایخ هرات و مستجاب الدعوة بودند فرمودند هر که را صحبت اولیا آراسته
نسازد بهیچ بنا آراسته نگردد وفات ایشان دو صد و چهل و یک هجری بوده

حضرت شیخ ذو النون مصری رحمه الله

کنیت ابو عبد الله است و اصل از بصره از علمای و قدمای مشایخ و رجوع اولیای وقت
بایشان بوده گویند چهل سال روز و شب پشت بدیوار نهاده اند جز بدو زانو ننشستند
پرسیدند این محنت چراست فرمودند شرم دارم که در مشاهده الهی بنده وار ننشینم طریقه
محاسبیه بایشان است منسوب و سخن ایشان اند توحید و تجرید بود و مذهب ایشان اند نستن
رضاست و از جملهٔ مقامات وفات ایشان در بغداد سال دو صد و چهل هجری روی داده
نیز چنین آورده اند که حضرت ذو النون مصری رحمه الله کنیت ایشان ابو الفیض است
و نام ثوبان بن ابراهیم و اصل ایشان از اخمیم مصر است شاگرد حضرت امام مالک و مرید
اسرافیل و از بزرگان این قوم و کبار مشایخ و پیشوای اهل ملامت و صاحب ریاضت
و کشف و کرامت و در تجرید و توحید یگانه و سر عارفان زمانه بوده اند تا در حیات
بودند خود را چنان پنهان داشتند که بر حقیقت حال ایشان هیچ کس واقف نگشت
بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده از آن ست که در قید ضبط در آید روزی همراه جماعتی
در کشتی نشسته بودند از بازرگانی گوهری گم شده همه اتفاق کردند که ایشان برده اند
میرنجانیدند و اهانت میرسانیدند چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی که من
نبرده ام هزاران ماهی سر از دریا بر آوردند و در دهان هر یکی گوهری یکی از آنها
بگرفتند و بایشان دادند اهل کشتی چون این واقعه را دیدند در پای ایشان می افتادند

دعا نمی‌خواستند و همین نقل را صاحب کشف المحجوب از زبان ذو النون مصری قدس
سره نسبت بجوان مرقع داری که اندر یک کشتی با ایشان بوده می‌نمایند فرمودند هرگز از نان
و آب سیر نخوردم تا نه معصیتی کردم خدا را و نه قصد معصیت در من پدید آید گویند چون
می‌خواستند بنماز مشغول شوند می‌گفتند بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان
گویم راز تو و بکدام دیده نگرم بقبله تو بکدام لغت گویم نام تو از بی سرمایگی سرمایه ساختم
و بدرگاه تو آمدم فرمودند راه راست آنرا است که از خدا ترسان است چون ترسها
برخاست از راه افتادی و فرمودند دوستی با کسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند
معرفت قرار نمیگیرد در شکمی که از طعام پر باشد و نیز فرموده اند که توبه عوام از گناهان است
و توبه خواص از غفلت فرموده اند علامت محبت خدای آنست که متابعت حبیب خدا
کند در اخلاق و افعال و اوامر و سنن حضرت شیخ را پرسیدند که از مردم پرهیزگار تر کیست
فرمودند آنکس که زبان خود نگاه دارد پرسیدند علامت توکل چیست فرمودند طمع از خلائق
منقطع گردانیدن پرسیدند اندوه کرا بیشتر فرمودند بدخوترین مردم را پرسیدند دنیا چیست
فرمودند هر چه ترا از حق مشغول دارد پرسیدند سفله کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند
و نیاموزد و شیخ فرمودند ای مریدان علما را ملاقات کنید بجهل یعنی اسرار خود را از ایشان
پوشیده دارید و زهاد را برغبت که رغبت شما دیده بعضی از عبادات را بشما بیاموزند و اهل
معرفت بسکوت یعنی پیش عارف حرف گفتن خوب نیست وفات ایشان در بیست و ششم
شعبان سال دو صد و پنج هجری واقع شده **نقل** است که چون برحمت حق پیوستند
آن شب هفتاد کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خدای
ذو النون خواهد آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازه ایشان را می‌بردند مرغان
بسیار بر جنازه پر در هم بافتند چنانکه همه خلق را بسایه خود پوشیدند و هیچکس از آن
قسم مرغان را ندیده بود و خلق از آن کاری که نسبت بایشان داشتند باز آمدند
و تائب گشتند و قبر حضرت شیخ در مصر است و بر قبر ایشان نوشته یافتند چنانکه بخط
آدمیان مانند نبود ذو النون حبیب الله من الشوق قتیل الله و بعضی از منکران هرگاه آن

نوشته را تیر اشید ند باز نوشته مهیا فتند

حضرت شیخ ابو تراب نخشبی قدس سره

نام ایشان عسکر بن الحصین ست و بقولی عسکر بن محمد بن الحصین از اکمل مشائخ خراسان بوده اند و با بو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در دریاے عبودیت افگنی و دل در خدای بسته دارے اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر کنی و گفته اند نیست از عبادت چیزی منفعت تر از اصلاح خواطر دلها فرد عبیر خلد گردے دامن تست ؛ غبار گرز دلها رفته باشی ✤ وفات ایشان در هفدهم جمادی الاول سال دوصد و چهل و پنج هجری بوده چون در بادیهٔ بصره بحضرت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بآنجا رسیدند و ایشانرا دیدند رو بقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست و رکوه در پیش نهاده و از درنده ها هیچ ضررے نرسیده

حضرت شیخ ابراهیم بن عیسی رحمه الله

اصل ایشان از اصفهانست با معروف کرخی صحبت داشته اند و از متقدمان مشائخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند هرگاه خواهی کسی را از اولیای حق بشناسی تو این بگوی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شئ علیم وفات ایشان در اصفهان سال دوصد و چهل و هفت هجری واقع شده

حضرت شیخ زکریای بن یحیی الهروی

از کبار مشائخ مستجاب الدعوة بوده اند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده اند زکریای از جمله ابدال ست وفات ایشان در هرات ماه رجب سال دوصد و پنجاه و پنج هجرے بوده

شیخ ابو عبد الله السنجرے رح

از بزرگان مشائخ خراسانند و با ابو حفص صحبت داشته اند و بارها بر قدم تجرید سفر کرده اند شخصی ایشانرا گفت یکدینار زر سرخ دارم میخواهم بتو بدهم مصلحت چه می بینی گفتند اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر فرمودند بر واعظے که توانگر از مجلس او نه درویش برخیزد و درویش نه توانگر او نه واعظ ست وفات ایشان در سال دوصد و پنجاه و پنج بوده ✤

شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی قدس سره

کنیت ایشان ابو عبدالله است طریقه حکیمیه منسوب است با یشان و سخن ایشان در نهایت والایست
از متقدمان و محتشمان مشایخ اند و صاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشته‌اند
و از خواص یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت دار خضر بودند علیه السلام و هر روز یکشنبه
با خضر علیه السلام ملاقات میکردند و واقعات از یکدیگر می پرسیدند گویند یکبار تصانیف
خود را در آب انداختند خضر علیه السلام آنهمه را پیش ایشان باز آورده و گفت خود را پیش
بدین مشغول میدار ایشان گفته اند صد شیر گرسنه در رمه گوسفندان چندان تباه نکنند
که یکساعت شیطان کند و صد شیطان آن تباهی نکنند که یکساعت نفس آدمی نقل است
که در جوانی صاحب حسن بوده اند زنی صاحب جمال ایشانرا بخود دعوت کرد با و التفات
نکردند وقتی آن زن خبر یافت که بباغ رفته اند خود را بیاراست و آنجا رفت از باغ بگریختند
و زن در عقب میدوید با و توجه نکردند بعد از مدتی که مسن گشتند این سخن بیاد ایشان
آمد و در خاطر گذشت چه بودے اگر حاجت آن زن روا کردمی بعد از ان تایب گشتمی چون
این در خاطر خطور کرد اندوه ناک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در خاطر این نبود
اکنون بعد از ریاضتهاے بسیار در پیری پشیمانی چه سود بجهت این خطره سه روز ماتم داشتند
بعد از سه روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند ای محمد رنجور مشو نه از ان است که گناه
تو رجعتی است بلکه آن خاطر از ان بود که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر بگذشت
و مدت ما از دنیا دورتر گشت و دور افتادیم ترا جرمی نیست و در حال تو قصورے نرفته
و آنچه دیدی از دراز کشیدن مدت مفارقت ماست و ازین باید دانست که درین ایام که
سال هزار و چهل و نه هجری است و از زمان پیغمبر صلعم دورتر گشته در دلها و عملها و نیتها
خصوصا در دنیا داران چقدر تفاوت رفته باشد وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج
هجرے واقع شده

حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس سره

کنیت ایشان ابو زکریا است و لقب واعظ در باب ایشان بعضے از اکابر گفته اند خدا را

یحیی بود یکے از انبیا و دیگر از اولیا و اول کسی که از مشایخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد ایشان بودند با ایشان گفتند قومی اند که میگویند ما بجای رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند بگوئید رسیده اند اما بدوزخ گویند که روزی با برادر بدیهی میگذشتند برادر ایشان گفت خوش دهی است فرمودند خوش تر از این دل آنکس ست که از این ده فارغ است و گفته اند با مردمان سخن کم گوئید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفتند سه خصلت از صفات اولیاست اعتماد بر خدای در همه چیز و بے نیاز بودن بدو از همه چیز و رجوع کردن با و در همه چیز و گفته اند تنهای همنشین صدیقانست پرسیدند نشان محبت چیست فرمودند آنچه به نیکوی زیاده نشود و بجفای نقصان نه پذیرد شخصے گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول نمی کند دیگری چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست میداری که من ترا دوست دارم با آنکه بے نیازی پس من چگونه دوست ندارم با این همه احتیاج و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز ایستم تو میتوانی که گناه بیامرزی و گفته اند الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل تو افتاده وفات ایشان در سال دوصد و پنجاه و هشت هجری رو داده و قبر ایشان در نیشاپور است در قبرستان معمر

حضرت شیخ ابو حفص حداد رحمه الله

نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان از نیشاپور است از بزرگان زمان و شیخ ملامت مرید عبد الله باوردی و استاد ابو عثمان حیری اند با سید الطائفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزے می گذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام بر ندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پدید آمد **نقل** ست که یکے از ایشان طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم یک در باش تا همه درها بر تو کشاده گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن دنیا ست برای کسی که با آن محتاج است

نقل است که حضرت شبلی ایشان را چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلوا و طعامی دیگر مهیا کردند

وچون بوداع رفتند وگفتند یا شبلی اگر به بنیت پورائی میزبانی وجوانمردی بتو آموزم گفتند یا ابو حفص
چه کردم فرمودند تکلف کردی وتکلف جوانمردی نبود همانا از احسان بالیست داشت که خود را تا آمدن
مهمان گرانی نه آیدت وبرفتن شادمانی نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید ودر رفتن بر دل
آسانی شود وهر گرا با مهمان حال این بود جوانمردی نبود وفات ایشان درسال شصت وچهار هجرے
ولیقولے دوصد وشصت وپنج واقع شده

حضرت شیخ علی بن موفق بغدادی رح

از قدمای مشایخ عراق وبزرگان این قوم بوده اند وحضرت شیخ ذوالنون مصری را دیده اند
وسفر بسیار کرده وهفتاد حج گذارده اند وقتی بعد از حج با خود بتأسف میگفتند که میروم ومی آیم
نه دل ونه وقت من خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دیدند که ایشانرا گفت
ای پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمے گویند
روزی در راه کاغذی یافتند ودر آستین خود نگاه داشتند چون از آستین برآوردند دیدند
که دران کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر میترسی وحال آنکه پروردگار توام والیشان
گفته اند خداوندا اگر من ترا از بیم آتش دوزخ می پرستم ودر دوزخ فرود آر واگر بامید بهشت
می پرستم هرگزم دران جای مده وفرود میار اگر بمهر می پرستم یکبارگی رنمای وپس از آن هرچه
خواهی بکن وفات ایشان درسال دوصد وشصت وپنج هجرے بوده وقبر ایشان در هرات
نزدیک باغ سفید وگویند که شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هر وقت سواره بدانجا رسیدی
فرود آمدے وبادب گذشتے

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمه الله

کنیت ایشان ابو جعفرست واصل ایشان از بصره گفته اند هر که بطلب قوت برخاست نام فقر
ازو برخاست وفات ایشان درسال دوصد وهفتاد هجری بوده

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفوارس است واز ابنای ملوک بوده اند ومرید ابو حفص حداد اند وبصحبت
بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابو تراب نخشبی وابو ذراع مصرے وابو عبید بصرے

گویند شاه چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را بخواب دیدند پس
ازان پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشانرا خفته یا در طلب خواب میافتند شاه گفته اند علامت
صبر سه چیز است ترک شکایت وصدق رضا وقبول قضا بدلخوشی وفات ایشان بعد از سال
دو صد وهفتاد هجری واقع شده

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابو صالح است ونام پدر ایشان عماره وطریقه قصاریه منسوب بایشان است
ودرین طریق اظهار ونشر بود صاحب کرامات وامام اهل ملامت ودر مذهب سفیان ثوری
بودند وبا بوتراب نخشبی وعلی نصرابادی وابوحفص صحبت داشته اند اول مسئله که از ایشان
اصحاب بعراق بردند واحوال بگفتند سهیل تستری وسید الطایفه گفتند اگر روا بودی
که بعد از پیغمبر صاحب پیغمبری بودی حمدون بودی ایشان گفته اند هرچه خواهی که پوشیده بود
هرکس آشکارا مکن وگفته اند من شمارا بدو چیز وصیت کنم صحبت علما واجتناب از جهال
وگفته اند توکل دست بخدای زدن است وگفته اند اگر توانی که کار خود بخدای بازگذاری
بهتر است ازانکه بحیله وتدبیر مشغول شوی وگفته اند من نیک خوئی را ندانم الا در سخاوت
وبدخوئی را نشناسم مگر در بخل وگفته اند تواضع آن بود که کسی را بخود محتاج نه بینی در دو جهان
وفات ایشان در سال دو صد وهفتاد ویک هجری بوده وقبر ایشان در هرات ست

شیخ فتح بن شخرف قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر است واصل از مرو از قدمای مشایخ خراسان اند گویند در حالت نزع
با خود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الهی اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک
بار خدایا بسیار شده شوق من بسوی تو تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشانرا می شستند بر ساق
پای نوشته دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد وهفتاد وسه
هجری بوده بر جنازه ایشان سی هزار کس نماز گذاردند.

حضرت شیخ ابو عبد الله مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد واصل ایشان از هرات است واز متقدمان وبزرگان مشایخ هرات اند

و پیر شیخ ابو یعلی بن مختار العلوی الحسینی فرموده اند طعام چنان خور که اورا خورده باشی نه او ترا
اگر تو او را خوردی همه نور شود و اگر او ترا همه دود گردد وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد
و هفت هجری بوده و قبر در هرات ست

حضرت شیخ ابو عبد الله مغربی رح

نام ایشان محمد اسمعیل است استاد ابراهیم خواص و ابراهیم بن شیبان کرمانشاهی و مرید
ابو الحسن علی بن رزین اند و ایشان مرید خواجه عبد الواحد زید و ایشان مرید شیخ حسن بصری
اند قدس الله اسرارهم وقتی بر سر کوه سینا سخن می گفتند سخن بجای رسید که گفت
بنده با او چندان نزدیکی جوید که فرو ماند فرد اسنگ از کوه می جنبید و پاره پاره میشد
و بهامون می آمد و گفته اند چون خوار ترین مردم درویشی بود که با توانگران مداهنه کند
و عظیم ترین خلق را تواضع کند وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و نه هجری بوده
و مدت عمر یکصد و بیست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سیناست

شیخ ابو عبد الله الخاقان الصوفی رح

از کبار صوفیه بغداد اند وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و نه هجری بوده

حضرت سهیل بن عبد الله تستری قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و حنفی مذهب مرید ذو النون مصری و از کبار علمای این طائفه
و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت طریقه سهیلیه منسوب بایشان
است و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس ست صاحب کشف المحجوب نوشته اند
سهیل بن عبد الله تستری آنروز که از مادر بزاد صایم بود تا آنروز که از دنیا برفت
نیز صایم از ایشان پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهند و توفیق
عمل ندهند و عمل دهند و اخلاص ندهند که عمل کنی بیکاره کنی و دیدار و صحبت دهند با نیکان
و ترا قبول ندهند گفته اند که در شبانروزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان ست
گفته اند هر که گرسنگی کشد شیطان گرد او نگردد و بحکم خدا تعالی گفته اند و سر آفتها
سیر خوردن ست و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد

وگفته اند هیچ معصیتی عظیم تر از جهل نیست وگفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را بخوی نیک بدل کنی وگفته اند هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق وگفته اند خداوند را هر روزی وشبی وساعتی عطاها است وبزرگترین عطایا آنست که ترا ذکر خود الهام کند وگفتند هیچ یاری دهی نیست الا خدای وهیچ دلیلی نیست الا رسول خدای صلعم وهیچ زادی نیست الا التقوی وهیچ عملی نیست الا صبر وگفته اند خدای ما خلق را بیافرید وفرمود مرا زگوئید واگر یاد نمیگوئید من نگرید واگر این نکنید حاجت از من باز خواهید وگفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس نمیرد وگفته اند تصوف اندک خوردن است وبا خدای آرام گرفتن واز خلق گریختن وگفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود واگر چیزی نبود در هر دو حال ساکن باشی وگفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدای وگفته اند نفس از ۳ صفت خالی نیست کافر است یا منافق یا مرای وفات ایشان در ماه محرم سال دو صد وهشتاد وسه هجری بوده واین قول اصح است ومدت عمر شریف هشتاد گویند روزی که جنازه ایشان را برداشتند مردم بسیار جمع بودند جهودی هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون بجنازه رسید آواز برآورد که ای مردمان آنچه که من می بینم شما هم می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها از آسمان می آیند ودخود را بر جنازه می مالند ومسلمان شد

حضرت شیخ ابوسعید خراز روح الله

نام ایشان احمد بن عیسی است ولقب خراز واصل ایشان از بغداد وطریقه خرازیه منسوب است بایشان واول کسیکه در فنا وبقا عبادت کرد ایشان بودند واز بزرگان وقدمای مشایخ اند ودر علم توحید واشارت امام ویگانه مشایخ بودند شیخ الاسلام فرموده اند که در علم توحید همه پیروبالند واز مشایخ هیچکس از وی نشناسم ونزدیک است که خراز پیغمبری بودی از بزرگی ومرید محمد بن منصور طوسی ودر ارشاد مریدان آیتی بوده اند وبا ذوالنون مصری وسری سقطی وبشر حافی وغیر ایشان از اجله اکابر صحبت داشته اند گویند وقتی ودر ... نزد جهانیان دعامیکردند ومیزارید ند ایشان گفتند مرا آرزو آمد که من ...

چه دعا کنم چیزی نمانده که با من نکرده باز قصد دعا کردم هاتفی آواز داد که پس وجود حق و نا گفتنی یعنی پس از یافت ما از ما چیزی خواهی ایشان گفته‌اند وقت عزیز خود را خبر بعزیزترین چیزها مشغول مکن و گفته‌اند علم آنست که در عمل آرد ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ایشان در سال دو صد و هشتاد و شش هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و پنج و یا هفت و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رح

کنیت ایشان ابو الفضل است و با ذو النون مصری صحبت داشته‌اند و حضرت بایزید بسطامی را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو حمزه بغدادی رح

نام ایشان محمد بن ابراهیم است با بشر حافی و سری سقطی و ابو تراب نخشبی صحبت داشته‌اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابو الحسین نوری و خیر نساج بودند وقتی در بغداد از قرب الهی چیزی می اندیشیدند از خود غایب گشتند همچنان در رفتن ایستادند چون با خود آمدند خود را در بادیه دیدند زیر میلی

حضرت شیخ ابو حمزه خراسانی رح

اصل ایشان از نیشاپور است و از جمله مشایخ و در توکل یگانه بوده با ابو تراب نخشبی و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته‌اند و از معاصران سید الطائفه بوده‌اند صاحب کشف المحجوب نوشته‌اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند چون سه روز بگذشت گروهی بآنجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم باز گفتند که خوب نباشد که از غیر مدد خواهم شکایت کنم که خداوند من مرا در چاه انداخته شما برآرید آن گروه هم بسر چاه آمدند گفتند این چاه در میان راه است مباد ابنجسی بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم ابو حمزه گفتند نفس من با ضطراب آمد و از جان خود نومید شدم چون آنها سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او نا امید گشتم چون شب شد

از سرچاه آوازے شنیدم چون دیدم سرچاه را کسی بگشاد جانوری عظیم مثل اژدها دم
خود را درون چاه انداخت دانستم که سبب نجات من است و فرستاده حق است دم از ابگرفتم
و مرا بیرون کشید هاتفے آواز داد که نیکو نجات یافتی یا ابا حمزه که بتلفی از تلفی ترا نجات داد
نقل است که روزی سید الطائفه شیخ جنید ابلیس را دیدند برهنه برگردن مردم میجست گفتند
ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند مردم آنها اند
که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابوحمزه خراسانی و ابوالحسین نوری
و ابوبکر دقاق را دیدند مراقب نشسته ابوحمزه سر بر آورد و گفت دروغ گفت آن ملعون
اولیای خدای ازان عزیزتر اند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات ایشان
در سال دو صد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر دقاق رحمه الله

نام ایشان محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطائفه
صحبت داشته اند و از اقران ابوالحسین نوری و ابوحمزه خراسانی اند وفات ایشان
در سال دو صد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحق و اصل از بغداد است صاحب صحو و در طریق توکل و تجرید
یگانه و از خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطائفه جنید و نوری و صحبت
دار خضر علیه السلام شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابوالحسین خرقانی گفت در میان سخنانی
که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت یابی توبه و اگر از هری شبی
بکه روی ازان توبه کن ممشاد دینوری فرموده اند نیم خواب بودم در مسجد من گفتند
خواهی که دوستی از دوستان را ببینی برخیز و بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف میبارید
آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم مربع نشسته و گرد وی مقداری از سبزی تهی
از برف و باهمه برف که بر سر روئے آمده بود در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت
از خدمت فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود و یک هجری بوده

ایشانرا نشسته و دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری که فارغ می گشتند غسل میکردند و آن روز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده بودند و سرمای عظیم بود بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار طرک صفاهان است ❊❊

حضرت شیخ زکریای بن دلویه

کنیت ایشان ابویحیی است و از اهل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند وفات ایشان در نیشاپور سال دو صد و نود و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابوالحسن نوری رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد و بقولی محمد بن محمد و مشهوراند بابن بغوی و پدر ایشان از بغشور است که ما بین هرات و مرو واقع شده مولد و منشاء ایشان بغداد است و نوری از آن جهت گویند که چون در خانه تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن میشد و بنور حق اسرار مریدان میدانستند مرید سری سقطی اند ذوالنون مصری را دیده بودند و با محمد علی قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطایفه اند در طریقت مجتهد و صاحب مذهب بوده اند ایشانرا امیر مشایخ وقت و امیر القلوب گفتندی و وجد و حالتی عظیم داشتند طریقه ایشانرا نوریه گویند و معاملت ایشان موافق جنید بغدادی است و قاعده مذهب ایشان تفضیل تصوف باشد بر فقر و صحبت ایثار میفرمودند که یک نفس ورد نیاز نزدیک من دوست تر از هزار سال آخرتست از بهر آنکه این سرای خدمتست و آن سرای قربت و قربت بخدمت باشد **نقل** است که روزی شیخ غسل میکردند دزدی جامه ایشانرا برد و همچنان از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و هر دو دست او خشک شده بود گفتند الهی چون این جامه باز آورد تو دست این را باین باز ده شیخ فرمودند تصوف ترک کردن جمیع حظوظ النفس است و نیز فرموده اند من لم یعرف الله تعالی فی الدنیا لم یعرفه فی الاخرة هر که نشناخت خدا را در دنیا نمی شناسد او را در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بوده ند مشایخ فرموده اند که هیچکس در زمان ابوالحسن نوری چون او نیکو طریقت و عالی سخن نبوده

شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراهیم قصار آمده گفت میخواهم نوری را ببینم گفت او چند سال نزدیک ما بود و هیچ از دهشت بیرون نیامد یکسال دیگر گرد شهر میگشت و با کس نیامیخت و دو سال دیگر در ویرانه خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر بنماز و سالی خاموشی کرد و با هیچکس سخن نگفت آن جوان گفت میخواهم البته او را ببینم ابراهیم او را بنوری دلالت کرد چون بشیخ رسید از وی پرسیدند با که صحبت داشته گفت با ابوحمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از وی نشان میدهد و اشارت میکند گفت آری گفتند چون باز رسی وی را سلام گوی بگو که اینجا مائیم قرب بعد بعد ست شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت نباشد و تا مسافت بود دو کانگی بجای پس قرب بعد بود وفات ایشان در سال دو صد و نود و پنج هجری بوده و بقولے دو صد و هشتاد و شش و اصح قول اول ست چون شیخ ابو الحسن نوری برحمت حق پیوستند سید الطائفه فرمودند هیچکس در حقیقت صدق سخن نگفت تا نوری بمرد که صدیق زمانه او بود

حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی الصوفی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الله است مرید سید الطائفه و استاد حسین بن منصور حلاج اند و صحبت داشته اند با ابو سعید خراز و عالم بوده اند بعلوم حقائق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند و مهجور ساختند و از مکه معظمه بیرون کردند چون بجده رفتند اهل آنجا یار ایشان را قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن است از بزرگان و سادات این قوم اند بزرگان این طائفه گویند هر چه بر حسین آمد بسبب دعای عمرو بن عثمان ست که وی را از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد سال دو صد و نود و شش هجری بوده و بقولے دو صد و نود و یک و بقولے دو صد و نود و هفت که سال وفات حضرت سید الطائفه است و قول آخر اصح ست

حضرت شیخ ابو عثمان واعظ رحمه الله

نام ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور است و مولد و منشا وی بوده بعد از آن به نیشاپور انتقال نمودند و هم در آنجا رحلت فرمودند وفات ایشان در سال دو صد و نود و هشت هجری است

حضرت شیخ سمنون بن محب الکذاب

کنیت ایشان ابوالحسن است و بقولی ابوالقاسم خود را کذاب لقب کردہ بودند بسببی کہ در نفحات الانس مذکور است و تا کذاب نمیگفتند ایشان را بازنمی نگریستند در علم محبت یگانہ بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابواحمد قلانسی رحمہم اللہ صحبت داشتہ اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابوالحسین نوری بودہ اند ہر شبانروزی پانصد رکعت نماز میکردند حضرت شیخ ابواحمد قلانسی گفتہ اند مردی بر فقرا در بغداد چہل ہزار درم نفقہ کرد سمنون گفت یا ابواحمد ما را استطاعت این نفقہ نیست برخیز تا بگوشہ رویم و بہر درمے یک رکعت نماز بگذاریم پس بمدائن رفتیم و چہل ہزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دوصد و نود ہشت ہجری روندادہ

حضرت شیخ ابوعثمان حیری قدس سرہ

نام ایشان سعید بن اسمٰعیل نیشاپوری ست و حیرہ محلہ ایست از محلات نیشاپور اما اصل ایشان از ری است مرید شاہ شجاع و ابوحفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرمایند کہ حق سبحانہ و تعالےٰ مر ابوعثمان را از سہ پیر سہ مقام عنایت نمود مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاہ شجاع و مقام شفقت از صحبت ابوحفص و در ہمین محل صاحب کشف المحجوب می نویسد مرید را روا باشد کہ بصحبت شیخ ہنج یا شش یا بیشتر ازین برسد و از ہر پیری و صحبتی وی را کشف مقامی گردد و با عبداللہ الذی در رویم و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشتہ بودند و در ریاضت اندر وقت خود یگانہ و در ابتدای حال بیست سال اندر بیابانہا عزلت گزیدند چنانکہ حس آدمی نشنیدند و از مشقت بدن ایشان بگداخت و چشمہا مقدار سوراخ جوال دوزی ماندہ و از صورت آدمیان بگشتند پس از بیست سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با اہل ہجرت اے و مجاوران خانہ وے کنم تا مبارک بود قصد مکہ معظمہ کردند مشائخ از آمدن ایشان بدل آگاہ بودند باستقبال آمدند و ایشان را بصورت مبدل شدہ و بحالی کہ بجز رمق چیزی نماندہ بود یافتند و گفتند یا اباعثمان بیست سال بدین صفت

زیستی که آدم دو تیش و بر روزگار تو عاجز نشند تد بگوئی که چرا رفتی و چه دیدی و چه یافتی
و چرا باز آمدی گفتند لشکر میرفتم و آفت سکر دیدم و بنومیدی یافتم و بعجز باز آمدم جمله مشایخ
گفتند یا ابا عثمان حرام است که بعد از تو بر معبران که عبارت صحو و سکر کنند که انصاف
جمله بداوی و آفت سکر باز نمودی و از جمله سخنان ایشان است که گفته اند خلاف سنت
در ظاهر علامت ریای باطن بود و گفته اند خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفته
اند هر که خدای را دوست دارد آرزومند خدای و لقای خدا بود و گفته اند عاقل آن است
که از هر چه میترسد پیش از آنکه باو رسد کار آن بسازد وفات ایشان در ماه ربیع الاول
سال دو صد و نود و هشت هجری بوده

حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق

کنیت ایشان ابو العباس و اصل از طوس است از قدمای مشایخ و بزرگان این قوم
بوده اند و در بغداد سکونت داشتند و استاد شیخ علی رودباری و شاگرد
حارث محاسبی اند و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشته اند
حضرت سید الطائفه شیخ جنید از ایشان حکایات میکرده اند ایشان فرموده اند
هر کس ترک کند تدبیر از زندگانی میکند براحت و نیز فرموده اند که بسیار نظر کردن
بسوی باطل میبرد معرفت حق را از دل وفات شیخ در سال دو صد و نه هجری بوده

حضرت شیخ طلحه بن محمد صباح نیلی رحمه الله

از اکمل مریدان شیخ ابو عثمان حیری اند و صاحب مقامات عالی وفات ایشان
در سال سیصد و دو هجری روی داده

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی

کنیت ایشان ابو یعقوب و از قدمای مشایخ کبار و مرید ذو النون مصری
و شاگرد امام احمد حنبل اند و عمر دراز یافته با بسیاری از اهل طایفه صحبت داشته اند
فرموده اند شنیدم که ذو النون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم و درخواست
تعلیم آن نمودم تا آنکه روزی طبقی با سر پوش که در سفره سجاده بود بمن داد و فرمود

بفلان دوست من برسان طبق باید داشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا درینجا چیست
خود را نتوانستم ضبط کرد چون وا کردم ازان موشی بود بدر رفت گفتم بمن استهزا کرد غضبناک
بازگشتم چون مرا بدید گفت هرگاه امانت داری موشی نتوانستی کرد امانت داری
اسم اعظم را چون توانی نمود وفات ایشان در سال سه صد و سه یا چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو العباس بستی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن نافع بن مکرم ست و باصل از بست ست که در نواحی
قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور ست که ابو العباس بستی هفتاد سال پهلو بر زمین
نرسانید و بدیوار و ستون تکیه نکرد و پای برهنه از نیشاپور بحرمین الشریفین رفت
و مدتها در بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال سه صد و چهل هجری بوده

حضرت شیخ ابو عبد الله بن جلا قدس سره

نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از بغداد بوده و ساکن گشتند
برمله و دمشق از اجله مشایخ شام اند و مرید ابو تراب نخشبی اند با سید الطائفه و نوری
صحبت داشته اند وقتی ابو الخیر تیناتی ایشانرا دیدند که در هوا میروند آواز دادم که بشناختم
در جواب ایشان گفتند شناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو الخیر شناخت شخص را
میگفت و ابو عبد الله شناخت مقام و شرف را وفات ایشان در سال سه صد
و شش هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس ست و صاحب سکر بوده
و حلاج ازان جهت گویند که روزی بدوکان حلاجی که دوست ایشان بود
رفتند و او را بکاری فرستادند بجای او بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه
دانه یکسو در باب ایشان مشایخ رحمهم الله را اختلاف ست بعضی مثل شیخ عمرو بن
عثمان مکی که پیر ایشانند و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سهل اصفهانی و غیر ایشان هم
از مشایخ متقدمین انکار کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت بسحر میکنند اما جمعی

چون شیخ ابابکر شبلی و ابو العباس بن عطا و شیخ عبد الله خفیف و شیخ ابو القاسم نصرآبادی
و شیخ ابو سعید ابو الخیر و شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری و شیخ ابو القاسم کرکانی
و پیر علی هجویری صاحب کشف المحجوب و غیر ایشان از متاخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند
و گفته اند مهجور معاملت مهجور اصل نبود و صاحب کشف المحجوب فرموده اند من معتقد ویم اما سخن
او اقتدا را نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله در فصل الخطاب آورده اند که آنچه
در بعضی کتب نوشته اند که سید الطائفه شیخ جنید فتوی بقتل حسین بن منصور نوشته اند
این افترای محض است بر سید الطائفه چه وفات ایشان پیش از قضیه حسین بن منصور
بیازده یا دوازده سال بوده چنانچه از تاریخ وفات این دو عزیز ظاهر میشود آنچه بر ایشان
آمد از غلبه شوق و جذبه عشق و محفوظ نداشتن مراتب بود و جذبه عشق آنست که چون
محبت بمرتبه اعلی رسد عاشق در آتش بسوزد و او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید
هر چه بیند از یار شناسد روز و شب در دیده ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم
هیچ نداند و نه بیند و چون عاشق بدین منوال گردد یقین که هر چه در نظرش در آید او کثرت
یار بیند چنانچه مولانا عبد الرحمن جامی نسبت بهمین حال فرماید بیت بسکه در جان
فگار و چشم بیدارم توئی .:. هر چه پیدا میشود از دور پندارم توئی و نیز بعضی از کبار عارفین
فرموده اند بیت چو در خانه دل بغیر از تو کس نیست .:. بهر شکل آئی تو باشی بدانم .:.
پس حسین بن منصور درین حالت بودند که از بیخبری و جذبه عشق انا الحق گفتند در نظر ایشان
هیچ چیز جز یار در نیامد و چون صورت مثالی ایشان نیز بنظر افتاد آنرا هم صورت یار دانستند
اگرچه صورت ایشان بود چنانچه مجنون از کمال جذبه عشق در آخر لیلی را نشناخت و پرسید
که این کیست گفتند لیلی است مقصود تو و محبوب تو گفت لیلی خود منم فرد گران لیلی از خیمه
بیرون شود .:. همه کوه و صحرا چه مجنون شود .:. اگرچه در حقیقت مجنون لیلی نبود اما در نهایت
عشق و فنا و جذبه خود را یار دیده و یار را خود و از کمال یگانگی و یکجهتی دوئی بر خاسته والا
بیت چه نسبت خاک را با عالم پاک .:. که ادراک عاجز است از درک ادراک .:. قضیه
قتل ایشان در باب الطاق بغداد در روز سه شنبه بیست و پنجم ذی حجه سال سه صد و نه هجری واقع شده

حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رح

نام ایشان محمد بن احمد ست بغدادی الاصل و از علمای مشایخ و ظرفاء اینقوم بوده
اند شاگرد ابراهیم مارستانی اند و با سید الطائفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند
و ایشان را تفسیرے ست بس نیکو بر تمام قران مجید بر زبان اشارات وفات
ایشان در ماه ذیقعده در سال سه صد و نه هجری بوده و بعضی سه صد و یازده نیز گفته اند
و الاصح قول اول وزیر قاهره بالله خلیفه چون حسین منصور بر گشت از ایشان پرسید
که چگوئی در حق حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و سیم مردمان باز ده وزیر گفت تعرض
میکنی و فرمود تا دندانهای ایشان را یگان یگان کنده بر سر مبارک ایشان نشانیدند
و در همین حالت برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ ابو بکر بازهی قدس سره

نام ایشان محمد بن زکریا ست و از بزرگان این طائفه و زهاد ایشانند گفته اند در مشایخ
هیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت میکردند وفات ایشان در سال
سه صد و ده هجری بوده

حضرت شیخ ابو الخیر حمصی روح الله روحه

بارها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده اند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری

حضرت شیخ ابو محمد حریری رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد بن حسین ست و بقولے حسین بن محمد و بقولے عبد الله بن یحیی
از اکمل مریدان سید الطائفه اند چون سید الطائفه وفات نمودند ایشانرا بجاے
سید الطائفه بنشاندند در فقه و اصول امام بودند و با سهیل عبد الله تستری
صحبت داشته اند گویند یکسال بمکه معظمه مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت
باز نه نهاده اند و پاے دراز نکرده ایشان گفتند اخلاص ثمره یقین ست و ریا ثمره شک
و گفته اند مرجع عارفان بخدا در هدایت بود و مرجع عوام بعد از ناامیدی وفات
ایشان در سال سه صد و یازده و بقولے چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره

اصل ایشان از واسط ست و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات علیه اند وبا سید الطائفه صحبت داشته اند و ابراهیم خواص بار او دیده بودند و از استادان نوری اند و ایشان گفته اند در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند پیش آن جوان نهاد و گفت مرا باین حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران و مسکینان قسمت کن چنان کرد او را دیدم که در وادی برای خود چیزی میجست گفتم کاش برای خود از ان درمها چیزی نگاه میداشتی گفت نمیدانستم که تا این زمان خواهم زیست وفات ایشان در سال سه صد و شانزده هجری بوده و قبر در مصر ست

حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سره

کنیت ایشان ابو عبد الله ست و اصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان بیگناه ایشانرا از بلخ بیرون کردند روی بشهر کرده اهل شهر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفته اند پس ازان شهر بلخ صوفی بر نخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا باشد آن نشان ادبار وی گونساری اوست و گفته اند زهد در دنیا ترکست و اگر نتوانی ایثار کنی و اگر نتوانی خواد ادای وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری بوده و قبر در سمرقند است

حضرت شیخ ابو الحسین وراق رح

نام ایشان محمد بن سعد ست از کبار مشائخ نیشاپور و قدمای ایشانند و مرید ابو عثمان حیری اند و عالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود را پس ازانکه عفو کرده باشی وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری ست

حضرت شیخ ابو الحسین ورلح قدس سره

اصل ایشان از شهر بغداد ست خادم ابراهیم خواص اند و در سنه ع از عالم رفته اند وفات ایشان در سال سه صد و بیست هجری بوده

حضرت شیخ ابو عمرو دمشقی قدس سره

از کبار مشائخ شام بوده اند و با ابو عبد الله جلا و اصحاب ذو النون مصری صحبت داشته اند گفت

تصوف آنست که غیر خدا را در نقصان بیند بلکه چشم بپوشد از ماسوای او بسبب مشاهدهٔ او
که منزه ست از جمیع نقصان ها و وفات ایشان در سال سه صد و بست ها ہجری بوده

حضرت خیر النساج قدس اللہ

کنیت ایشان ابو الحسین ست و نام محمد بن اسمٰعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان
بغداد مرید سری سقطے و از اقران سید الطائفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و جریری
اند ابراہیم خواص و شبلی ہر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطائفه فرستادند
و النساج بنودند بسبب النساجی ایشان در نفحات الانس مذکور ست گویند وقت نماز شام بود
که ملک الموت سایه انداختند سر از بالین برداشته گفتند عافاک اللہ توقف کن که تو بنده
خدائے و من بنده خداسے ترا گفته اند که جان او بردار و مرا گفته اند چون وقت نماز آید
بگذار از انچه ترا فرموده اند فوت نمیشود و انچه مرا فرموده اند میشود پس طهارت کردند
و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بیست و دو ہجری بوده
و مدت عمر یکصد و بیست سال

حضرت شیخ ابو بکر الواسطی قدس سرہ

نام ایشان محمد ست ابن موسی و مشهور اند با بن فرغانی از قدماے اصحاب سید الطائفه
شیخ جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشائخ و عالم و جامع اند علم ظاہر و باطن
و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامت بوده اند شیخ الاسلام فرموده
اند که از زبان ہیچکس در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطے و ہم شیخ الاسلام
فرمایند که واسطے گفته آنکه گوید نزدیکم دور است و آنکه دور ست در ہستی او نیست ست
وفات در مرو بوده بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سه صد و بست ها ہجری و بقول صاحب
محاسن الانفاس در سال سه صد و ہشت است و قول ثانی اصح ست و قبر نیز در مرو ست

حضرت شیخ ابو بکر کتانی قدس سرہ

نام ایشان محمد بن علی جعفر ست و اصل از بغداد از مریدان سید الطائفه شیخ جنید اند
و سالها مجاور در مکه معظمه بودند ایشان را چراغ حرم میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم کرده

سی سال در حرم نشسته بودند و درین سی سال شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و در مدت
خواب نکردند و صحبت دار خضر علیه السلام بودند و حضرت رسول صلعم اکثر در خواب میدیدند و مسائل
میکردند و جوابها می شنیدند چنانچه یک شبی پنجاه و یک مرتبه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بخواب دیدند
وقتی پیغمبر خدا صلعم فرمودند که هر روز چهل و یکبار بگوید یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها
بمیرد دل وی نمیرد و ایشان گفته اند انس بخلق عقوبت ست و قرب اهل دنیا معصیت ست و با ایشان
میل کردن مذلت تصوف همه خلق ست هر کرا خلق بیشتر و تصوف و گفته بیشتر و گفته اند محبت
ایثار ست برای محبوب و گفته اند به تن در دنیا باش و بدل در آخرت و گفته اند شکر کردن در مواضع
استغفار گناه ست و استغفار در موضع شکر گناه وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابراهیم بن داود رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحق است و از اجله مشایخ شام اند ذو النون مصری و سید الطائفه
و ابو عبدالله جلا را دیده اند و عمر بسیار یافته اند ایشان گفتند عاجز و ضعیف ترین خلق آنست
که عاجز بود از دست داشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک آن و گفته اند
آنچه کفایت بتو میرسد بی رنج اما مشغول و رنج در زیاده طلبی ست و گفته اند کفایت درویشان
توکل ست و کفایت توانگران اعتماد بر املاک و اسباب و گفته اند بس ست از دنیا ترا
دو چیز یکی صحبت درویش و دوم حرمت ولی وفات ایشان در سال سه صد و بست
و شش هجرے بوده

حضرت شیخ ابو الحسن بن محمد مزین

نام ایشان علی ست و از مشایخ بغداد اند با سید الطائفه و سهیل بن عبدالله تستری
صحبت داشته اند و مجاور مکه معظمه بودند مزین دو اند یکی مزین صغیر و دیگرے کبیر ایشان
مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین بشیرے رسید گفت ثم اماته فاقبره شیر بجای
خود بمرد چون بر سر کوه رفت گفت ثم اذا شاء انشره شیر برپای خاست و زنده شد
وفات ایشان در سال سه صد و بیست و هشت هجری و بقولے سه صد و بیست و هفت
هجرے بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابو علی ثقفی رحمه الله تعالی

نام ایشان محمد بن عبد الوہاب ست ابو حفص حداد و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان در سال سه و بست و ہشت ہجری بوده

حضرت شیخ ابو محمد مرتعش قدس سره

نام ایشان عبد الله بن محمد نیشاپوری ست متوطن بوده اند بغداد مرید شیخ ابو حفص حداد اند و سید الطائفه را دیده بودند شیخ ابو حفص ایشانرا سیاحت فرمودند ہر سال ہزار فرسنگ سفر میکردند پای برہنه و سر برہنه در ہیچ شہری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بودی که سه روز نمی بودند ایشان گفته اند ہرگز خویشتن را بباطن خاص ندیدم تا خود را بظاہر عام ندیدم شخصی با ایشان گفت فلان بروی آب میرود فرمودند نزد من شخصی که مخالفت نفس کند بزرگترست ازانکه در ہوا و بروی آب رود وفات ایشان در سال سه صد و بیست و ہشت ہجری بوده

حضرت شیخ ابو یعقوب نہرجوری رح

نام ایشان اسحق ست بن محمد از علما مشایخ بوده اند با سید الطائفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت داشته اند و سالها در مکه معظمه مجاورت کردند مرید ابو یعقوب صوفی اند ایشان گفته اند دنیا دریاست و کناره آن آخرت ست و کشتی آن تقوی و مردم ہمه مسافر و گفته اند زوال نعمت را که شکر آن نکنی و پایدار نیست آنرا که کفران کنی و گفته اند ہر کرا سیری الطعام بود ہمیشه گرسنه بود و ہر کرا توانگری بمال بود ہمیشه درویش بود ہر کرا حاجت خود قصد خلق کند ہمیشه محروم بود و ہر کرا در کار خود یاری از خدای نخواہد ہمیشه مخذول بود وفات ایشان در سال سه صد و سی ہجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابو الحسن صایغ دینوری

نام ایشان علی بن محمد بن سہیل ست از کبار مشایخ دینور اند و ساکن بودند بمصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی و پیر شیخ ابو الحسن خرقانی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان شب شنبه پانزدہم رجب سال سه صد و سی و یک ہجری و بقولی سه صد و سی بوده قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوبکر بن طاهر دینوری

نام ایشان عبد الله بن حارث طائی ست و از کبار مشائخ جبیل و از اقران شبلی اند با یوسف بن حسین صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سیصد و سی هجری بوده

حضرت عبد الله متنازل قدس سره

یگانهٔ روزگار و صاحب اسرار بود عالم العلوم ظاهر و باطن و محدث بوده اند و مرید حمدون قصار گفته اند هیچ کس فریضه از فرائض ضائع نکند الا که مبتلا گردد بضائع کردن سنتها و هر که بترک سنت مبتلا گردد نزدیک باشد که در بدعت افتد و گفته اند ما بادب محتاج تریم که به بسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع ست از دنیا و آخرت و مستغنی شدن بخداوند از دنیا و آخرت و گفته اند عارف آنست که از هیچ چیزش عجب نیاید وفات ایشان در سال سه صد و سی و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن شیبان الکرمانشاهی

کنیت ایشان ابو اسحق و از مشائخ جبیل و از اصحاب ابو عبد الله مغربی و ابراهیم خواص بوده اند و گفته اند هر که حرمت مشائخ نگاه ندارد و بدعوی هاى دروغ و گزافهاى بی فروغ گرفتار شود و بآن فضیحت گردد وفات ایشان در سال سه صد و سی و هفت هجری بوده

حضرت شیخ ابو علی مشتولی قدس سره

نام ایشان حسن بن علی بن موسی ست و مشتول دهی ست بر دو فرسنگی مصر شاگرد ابو علی کاتب و ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل هجری بوده و قبر در مشتول ست

حضرت شیخ ابو سعید اعرابی قدس سره

اصل ایشان از فارس بوده و در نیشاپور سکونت داشتند از بزرگان مشائخ و مقتدای این طائفه بوده اند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند و شیخ ایشان را بزرگ میداشتند وفات ایشان به نیشاپور در سال سه صد و چهل هجری بوده

حضرت شیخ جعفر الخذار رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد ست و اصل ایشان از بصره و ساکن بوده اند بمکهٔ معظمه در وقت خود

خود شیخ حرم بودند ایشانرا تصانیف بسیار ست و با سید الطائفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل یا چهل و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن احمد مولد الصوفی

کنیت ایشان ابو محمد ست و صحبت داشته اند با سید الطائفه و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و یک هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم السمرقندی

کنیت ایشان ابو اسحق از کبار مشایخ طریقت اند با ابو عبد الله جلا و ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سیصد و چهل و دو هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم بن علیسی البغدادی

نام ایشان اسحق بن محمد بن اسمعیل ست و با ابو بکر وراق صحبت داشته اند و ایشانرا تفسیر ست بر بعضی آیتها کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشایخ سلف دران جمع کرده اند روزی میان خلق نشسته بودند و حکم میکردند یکی از بزرگان بزیارت آمد و ایشان را در همان کار مشغول دید سجاده بر روی حوض انداخت و نماز کرد تا چون فارغ گشت مراورا گفتند ای برادر این خود کو و کان کنند مرد آنست که در میان چندین شغل دل با خدای عزوجل آگاه تواند داشت وفات ایشان در روز عاشوره سال سه صد و چهل و دو هجری بوده قبر در موضع جاکردیزه سمرقند ست

حضرت شیخ

نام ایشان فارس ست از خلفای حسین بن منصور حلاج و معاصر امام ابو منصور ماتریدی بوده اند. وفات ایشان روز عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده و قبر در جاکردیزه سمرقند ست

حضرت شیخ ابو العباس سیاری

دختر زاده احمد بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی ست و اصل از مرو مرید ابو بکر واسطی اند و طریقه سیاره منسوب بایشان ست و بنای این طریقه بر جمع و تفریق ست

و صاحب علوم ظاهر و باطن بودند و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و دو هجری واقع شد
و قبر در مرو است

حضرت شیخ ابو الخیر تیناتی الاقطع

نام ایشان حماد است و باصل از ده تینات بوده اند که از توابع مصر است گویند تینات
از مصیصه است از ولایت مغرب و شیخ زنبیل میبافتند و ایشان زاهد و دست نیز دیده اند
با شیر موانست و صاحب کرامات و مقامات بودند با سید الطایفه شیخ جنید و ابو عبد الله
جلا صحبت داشته اند و در طریق توکل یگانه بودند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود و گفتند
اینهمه بدعت است در خشکی بیا و راه برو دیگری را دیدند که بر هوا میرود و گفتند آنچه بدعت است
کجا میروی گفت هیچ فرمودند فرود آمی راه برو کیفیت دست بریدن ایشان در نفحات الانس
مذکور است وفات ایشان در سال سه صد و چهل و سه هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر مصری قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم و استاد ابو بکر دقی و فرغانی اند و شاگرد زقاق کبیر با سید الطایفه
و نوری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و پنج هجری بوده

حضرت شیخ ابو مزاحم شیرازی قدس سره

نام ایشان ابراهیم و یعقوب بن ابراهیم است و اصل از نیشابور با سید الطایفه و رویم
و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال مجاور مکه معظمه بودند
در این مدت در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت حج گذارده بودند پیوسته میفرمودند
که من سی سال خلای جنید بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشایخ
وقت حلقه میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من بده
که حج گذارده ام بدوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا بتو اشارت داده اند که برات بستانم
شیخ سادگی او را دیده دانستند که یاران با او مطایبه کرده اند بملازم که محل استجابت
دعا ست اشارت کردند و گفتند آنجا رفته بگوی یا رب اعطینی البراة یعنی ای پروردگار من
عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که باز گشت و بدست او کاغذی بخط سبز براءت

نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم هذه براءة فلان بن فلان من النار یعنی این ست نجات نامهٔ فلان پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده ✣ ✣

حضرت شیخ ابو عمرو زجاجی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از بغداد و خلد محله ایست از بغداد شاگرد سید الطائفه و ابراهیم خواص و پیر شیخ ابو العباس نهاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون و حریری صحبت داشته اند و ایشان بوریاباف بوده اند و گفته اند که هیچ پیر را مثل ایشان ازین طائفه شصت و شش حج گذارده بودند و گفته اند که روزی نزد جنید رفتم و ایشانرا بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دهد گفتند دوش میگفتم به سرم ندا آمد که تن ملک ماست خواهیم درست داریم و خواهیم بیمار تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف در کن تا بنده باشی وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیهٔ بغداد نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت عمر نود و نه سال

حضرت شیخ جعفر بن نصیر الخلدی الخواص قدس سره

نام ایشان علی بن احمد بن سهیل ست و اصل ایشان از پوشنگ که در نواحی هرات از جوانمردان مشایخ خراسانند ابو عثمان حیری را دیده بودند و با ابو العباس عطا جریری و طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر ست از ظاهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان یکسان ست و جهال که ظاهر ایشان بهتر ست از باطن ایشان خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف می طلبند کسی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی ترا از فتنه توانگر نگاه دارد وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان رفت و از حق دنیا میخواست شبی بخواب دید که می گفتند ای درویش چون بسر خاک ما آئی دنیا مخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیاداران رو

چون بسر خاک ما آئی همت از دو کون بریدن خواه

حضرت شیخ ابو الحسین الصوفی القوبجی قدس سره

متوطن بودند بشام و با عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد ...

حضرت شیخ ابوبکر بن داود دینوری

کنیت ایشان ابومحمد و نام پدر محمد بن عبدالله است اصل ایشان از ری مولد و منشا نیشاپور بود
از مشایخ کبار و عالم بعلوم ظاهر بودند با سید الطائفه و محمد بن فضیل بلخی و رویم و سمنون
و ابو علی جرجانی و محمد حامد و غیرهم صحبت داشته اند و از کبار اصحاب ابوعثمان حیری بوده
اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه و سه هجری روی داده

حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مهلب شیرازی

کنیت ایشان ابوالحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و استاد ابوعبدالله خفیف اند
و با جعفر حداد صحبت داشته اند از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفتند وفا بعهد
شیخ الاسلام گفته اند وفا بعهد الست که هر چه بر دل گذشت که برای او بکنی آنرا بکنی و وفات
ایشان در ارجان سال ۳۰۰ صد و پنجاه و ۳ هجری و شیخ ابو زرعه طبری ایشان را غسل داد

شیخ عبدالملک بن علی بن عبدالله بن عمر الکازرونی رح

کنیت ایشان ابوعمر و اصل ایشان از کازرون فارس است مستجاب الدعوات بودند و از
جمله ابدالان و صاحب کشف و کرامات وفات ایشان روز سه شنبه بیست و ششم ذی حجه
سال ۳۰۰ صد و پنجاه و هشت هجری بوده

شیخ علی بن بندار بن حسین الصوفی الصیرفی

کنیت ایشان ابوالحسن است و از بزرگان مشایخ نیشاپور اند با سید الطائفه و رویم و سمنون
و ابن عطا و حریری صحبت داشته اند و بسیاری از مشایخ را دریافته و در حدیث ثقه بودند
ایشان گفتند دور باشید از مشغولی بخلق که امروز در مشغولی خلق سودی نمانده است
روزی با شیخ عبدالله خفیف به تنگی پلی رسیدند شیخ ابوعبدالله ایشانرا گفت پیش رو ای
ابوالحسن گفتند بچه سبب پیش روم شیخ ابوعبدالله گفتند تو شیخ جنید را دیده و من
ندیده ام و این را از آنجهت گفتند که دیدار مشایخ نسبتی است بزرگ اینطایفه را و مرتبه ایست
بلند اینقوم را که گویند اینهم ولیست فلان پیر را دیده و با فلان شیخ صحبت داشته و وفات
ایشان در سال سیصد و پنجاه و نه هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر الدقاق رحمه الله

نام ایشان محمد بن داود دینوری ست و گفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بودند بشام مرتبه دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتی در بادیه بنالیدند و گفتند الهی از آن خود که مرا دادی بهره من چیزی بر دل من آشکارا کن تا جان بیاساید چیزی به ایشان بگشادند و رازی بر ایشان افتاد نزدیک بود که تباه شوند گفتند الهی بپوش که طاقت ندارم آنرا بپوشیدند و وفات ایشان در شام سال سه صد و پنجاه و نه هجری و مدت عمر شریف صد و بیست سال

حضرت شیخ ابو الحسن بن سالم البصری

اُستاد ابوطالب مکی و مرید سهیل بن عبد الله تستری اند و آخر کسی که از مریدان سهیل بن عبد الله فوت کردند ایشانند و وفات ایشان در سال سه صد و شصت هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر مفید قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم ست و اصل از جرجرایا و از بزرگان مشایخ بودند سید الطائفه و یوسف بن حسین را دیده اند و با ابو عثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و شصت و پنج هجری بوده

حضرت شیخ اسمعیل نیشاپوری قدس سره

نام ایشان اسمعیل بن نجید بن احمد السلمی است جد شیخ عبد الرحمن سلمی اند از جانب مادر از اصحاب ابو عثمان حیری اند و سید الطائفه را دیده بودند و در حدیث ثقه اند و وفات ایشان در سال سه صد و شصت و پنج هجری یا شش است

حضرت شیخ ابو عمرو بن نجید

نام ایشان محمد بن احمد المقری است با یوسف بن حسین و عبد الله خراز از رے و مظفر کرمانشاهی و رویم و جریری و ابن عطا صحبت داشته اند گویند پنجاه هزار دینار میراث بایشان رسید و همه را بر فقرا نفقه کرده بوحدت و تجرید احرام حج بستند و وفات ایشان در سال سه صد و شصت و شش هجری بوده

شیخ ابو عبد الله مقری رحمه الله

حافظ و امام بغداد بوده اند و در حدیث شاگرد عبد الله بن احمد بن حنبل رضی الله عنهم سید الطائفه

شیخ جنید را دیده بودند وفات ایشان در ذی حجه سال ۲صد و شصت هجری بوده وقبر در بغداد است

حضرت شیخ ابوبکر قحطبی رحمه الله

نام پدر ایشان محمد بن عیسی نیشاپوری است جامع بودند میان ظاهری و باطنی حاکم ابوعبدالله گفته اند بیست و چند سال با ایشان صحبت داشته ام گمان میبرم که فرشته بر وگناهی ننوشته باشد وفات ایشان در سال ۳۶۸ سه صد و شصت و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابواحمد قدس الله تعالی سره

نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشایخ شام اند و ساکن صور بودند ایشان گفته اند که حدیث نوشتن عمل از مرد ببرد و درویشی گیرد وفات ایشان در سال سه صد شصت و نه هجری است و قبر در صور بود که الحال آن زمین را آب گرفته

شیخ ابوعبدالله رودباری رحمه الله

نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیر و اصل از نیشاپور است در شریعت و طریقت امام وقت بوده اند با شبلی و مرتعش و ابوعلی ثقفی صحبت داشته اند و صاحب ابن عباد گفته که ابوسهیل مثل خود ندیده و ما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دو صد و نود و سه وفات در سال ۳۶۹ سه صد و شصت و نه هجری بوده و مدت عمر هفتاد و سه سال

شیخ ابوسهیل صعلوکی

کنیت ایشان ابواسحق است با سید الطایفه صحبت داشته اند شیخ ابوعبدالرحمن سلمی گفته اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتند کاری بکن که از آن پشیمان نشوی وفات ایشان در سال ۳۶۹ سه صد و شصت و نه هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت

نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است و اصل از ترمذ اما در بلخ می بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند و با احمد خضرویه صحبت داشته بودند و صاحب تصانیف اند توریت و انجیل و زبور و دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند و گفته اند اگر طمع را بپرسی که پدرت کیست گوید

گوید شک در مقصد روا اگر گویند بیشه توجلیست گوید کسب کردن نوال و خواری و اگر گویند تهمات توجلیست گوید نومیدی وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد هجری بوده و قبر در ترمذ ست

شیخ ابوبکر فراز رحمه الله

نام ایشان محمد بن حمدون الفرا است از اجلهٔ مشایخ نیشاپور بوده با ابوعلی ثقفی و عبدالله منازل و ابوبکر شبلی و ابوبکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته اند شیخ میگفته اند اگر من ابوبکر فراز را ندیدمی صوفی نمیبودم وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت شیخ ابوالحسین حصری

نام ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بصره و ساکن بوده به بغداد مالکی مذهب اند و مرید شیخ شبلی میشوند که هرگز شمس بی اذن من طلوع نکرده و گفته اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی هستی که من از تو راضی ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی میبودی رضای ما طلب میکردی وفات ایشان بروز جمعه ماه ذی حجه سال سیصد و هفتاد و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابوالقاسم نصرابادی

نام ایشان ابراهیم بن محمد بن حمویه است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ شبلی اند و جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن در حدیث و فقه ثقه اند و اسطی را دیده بودند و با ابوعلی رودباری و مرتعش و ابوبکر طاهر ابهری صحبت داشته اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشتند وفات ایشان در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره که در سال سیصد و هفتاد و دو هجری نوشته اند و بقول امام یافعی و کتاب محاسن الاخبار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سیصد و شصت و هفت است و قول اصح همین است

حضرت شیخ ابوبکر طرسوسی

نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین سال مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را طاوس الحرمین میخواندند شاگرد ابوالحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته اند و با ایشان نسبت درست کرده اند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و ...

بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عبدالواحد بن علی السیاری

ایشان شاگرد و خواهرزاده ابو العباس سیاری اند روزی صوفیان را دعوت کرده و همه
بسماع مشغول بودند یکی ازان میان بهوا بر شده و ناپدید گشت و هرگز پیدا نیامد سرای خود را
بر صوفیان وقف کردند و درین کار در آمدند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و پنج هجری اتفاق افتاده

حضرت شیخ عبدالله برقی

اصل ایشان از برق مضافات خوارزم ست و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و شعر و لغت
و نحو و علم معرفت امام بودند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و شش هجری روی داده

حضرت شیخ ابونصر سراج

نام ایشان عبدالله بن علی الطوسی ست و لقب طاؤس الفقرا و تصانیف بسیار دارند
ازانجمله کتاب لمع ست در علم تصوف مرید ابو محمد مرتعش اند و سری سقطی و سهیل تستری
را دیده بودند در شب زمستانی آتش میسوخت و در معارف سخن میرفت ایشانرا حالتی
پدید آمد در میان آتش خدایرا سجده کردند و روی ایشانرا از آتش آسیبی نرسید ازان
سوال کردند گفتند کسیکه بدرگاه او آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت
وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس ست
گفته اند هر جنازه که از پیش خاک من بگذرانند مغفور بود بحکم این بشارت اهل طوس مع
جنازه ها را از پیش مرقد ایشان میگذرانند

حضرت شیخ ابوالقاسم رازی قدس سره

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد ست متوطن نیشاپور بودند و با ابن عطا و محمد بن الجواری
و ابوعلی رودباری صحبت داشته اند مشایخ ری گفته اند چهار چیز در ابوالقاسم جمع ست که کسی را
نبود جمال و مال و زهد و سخاوت بکمال وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابوالقاسم المقری

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد المقری ست برادر ابو عبدالله مقری اند از مشایخ

مشایخ خراسان بوده‌اند و با ابن عطا و جریری و ابوبکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابوبکر ممشاد دینوری صحبت داشته‌اند وفات ایشان به نیشاپور در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری واقع شده است

حضرت شیخ ابوبکر کلابادی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباد البخاری ست کتاب التعرف از تصانیف ایشان است و بعضی از بزرگان گفته‌اند اگر تعرف نبودی تصوف دانسته نشدی وفات ایشان در بخارا روز جمعه نوزدهم جمادی الاول سال سه صد و هشتاد و بقولی هشتاد و چهار هجری روی داده ‌

حضرت شیخ ابوالخیر حبشی قدس سره

نام ایشان اقبال بوده و لقب ایشان طاؤس الحرمین گویند. هرگاه به روضه مقدسه حضرت رسالت پناه صلعم در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی وعلیک السلام یا طاؤس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی الاصل و در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانه تعالی اشتغال تمام داشتند و همیشه خواجه ایشان میگفت از من چیزی بخواه هیچ نمی خواستند. روزی الحاح بسیار کرد و گفتند اگر میخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که من چندین سال ست که ترا آزاد کرده‌ام در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده پس خواجه خود را وداع کرده روی به بغداد آوردند شصت سال مجاور حرمین شریفین بودند هرگز از هیچکس چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از کسی سوال کنند هاتفی آواز میداد که شرم نمیداری از من که با این جنس با مسجد به یکی آن را پیش غیر ما خوار گردانی شیخ عمو[illegible] شیخ ابو العباس هر بدیدار ایشان فخر میکردند وفات ایشان بمکه معظمه است در سال سه صد و هشتاد و [illegible] هجری

حضرت شیخ احمد بن ابراهیم المسوحی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی ست و از اجله متقدمان مشایخ بغداد بودند با شیخ سری سقطی صحبت

داشته اند گفته اند ایشان با یک پیرهن و ردای و نعلینی بی آنکه رکوه و کوزه بردارند حج میگذاردند در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بهوی تیسبی بگذرانیدند وفات ایشان در شعبان در سال سه صد و هفتاد و شش هجری بوده و مدت عمر هشتاد و سه سال +

حضرت شیخ ابو الحسین بن سمعون

نام ایشان محمد است و لقب ناطق بالحکمة و مشهور اند بابن سمعون از مشایخ بغداد و معاصر شیخ شبلی بودند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی است لغو است و هر خاموشی که از فکر خالیست سهو است و هر نظر که از عبرت خالیست لهو است و شیخ الاسلام گفته اند با ابن سمعون نیک نیم چرا که حصری استاد مرا میرنجانید و هر که استاد مرا رنجاند و تو از وی رنجی سگ از تو بود ولادت ایشان در سال سه صد هجری بوده و وفات روز جمعه پانزدهم ذی القعده یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری است و ایشانرا در خانه که سامی بودند دفن کردند بعد از سی و نه سال خواستند که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه بود

حضرت شیخ ابو طالب مکی

نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی است و منشاء مکه معظمه است مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم البصری اند و وفات ایشان در جمادی الآخر سال سه صد و هشتاد و شش هجری بوده +

حضرت شیخ ابو بکر السوسی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان بدمشق در ماه ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو القاسم دینوری واعظ

نام ایشان عبد الصمد بن عمر بن اسحق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق امام وقت خود بودند قوت ایشان از اجرت کوفتن ادویه عطاران بود وفات ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است قدس الله سره

حضرت خواجہ یحیی بن عمار شیبانی قدس سرہ

اصل ایشان از سجستانست شیخ عبداللہ خفیف را دیدہ بودند و شیخ الاسلام حضرت خواجہ عبداللہ انصاری در ایام طفولیت ایشانرا دیدہ اند و خواجہ یحیی فرمودہ اند کہ بعد از ما بجاے ما عبداللہ نشستند و ملحدان و مبتدعان را براہ آوردہ ام شیخ الاسلام گفتہ اند کہ رسوم علم را بہرات خواجہ یحیی آورد وفات ایشان در سال چہارصد و دو ہجری بودہ

حضرت شیخ عثمان بن ابو عمر ما قلانی

از بزرگان این قوم بودہ اند گویند کہ ہیچگاہ از خانہ خود بیرون نیامدند مگر براے نماز جمعہ و درختی چند از خرما در خانہ داشتند کہ قوت ایشان از ان بود وفات ایشان در رجب سال چہارصد و دو روئداده مدت عمر ہشتاد و چہار سال

حضرت شیخ ابو علی دقاق

نام ایشان حسن بن محمد بن دقاق است مرید شیخ ابو القاسم نصر آبادی بودند و بسیارے از مشایخ را دریافتہ بودند استاد ابو قاسم قشیری داماد و شاگرد ایشان بودند روزی پیرے بمجلس ایشان درآمد بہ نیت آنکہ از توکل چیزی بپرسد و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن پیر بآن میل کرد گفت ایہا الاستاد توکل چہ باشد گفت آنکہ طمع از دستار مردم کوتاہ کنی و دستار را باو دادند وفات ایشان بہ نیشاپور بودہ در ماہ ذیقعدہ سال چہارصد و پنج و بقولی چہارصد و شش ہجری

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن سلمی

نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی السلمی است صاحب تفسیر حقایق و طبقات مشایخ اند تصانیف ایشان بصد رسیدہ مرید شیخ ابو القاسم نصرآبادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابوسعید ابو الخیر قدس اللہ سرہ بعد از وفات پیر ابو الفضل از دست شیخ ابو عبد الرحمن خرقہ پوشیدہ اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی کہ در نفحات الانس در ذکر بعضے از مشایخ آوردہ اند کہ فلان از طبقہ اولی است فلان از طبقہ ثانی از کتاب طبقات ایشان است وفات ایشان در ماہ شعبان سال چہارصد و دو از دہ ہجری واقع شدہ

حضرت شیخ ابو سعید مالینی

نام ایشان احمد بن محمد بن اسمعیل بن حفص ست و اصل از مالین و آن موضعے است از نواحی هرات از بزرگان اینقوم اند و در حدیث ثقه بودند و اکناف عالم را سیر نموده اند و بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند و وفات ایشان در مصر در شوال سال چهارصد و دوازده هجری روی داده است

حضرت شیخ ابو الحسین بن جهضم همدانی

نام ایشان علی ست شاگرد کوکنی و جعفر خلدی اند از مشایخ حرم بودند و ایشانرا کتابی ست معتبر بهجة الاسرار نام که دران خوارق و احوال حضرت غوث اعظم الشیخ عبد القادر جیلی رضـ نوشته اند و وفات ایشان در سال چهارصد و چهار هجری بوده

حضرت شیخ عبد الله طاقی

نام ایشان محمد بن فضیل بن الطاقی سجستانی الهروی است مرید موسی بن عمران جیرفتی و از استادان و پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غره ماه سال چهارصد و شانزده هجرے ست و قبر در هرات واقع ست

حضرت شیخ ابو عبد الله داستانی

نام ایشان محمد بن علی داستانی و لقب شیخ المشایخ نسبت ارادت ایشان بسه واسطه بشیخ عمر بسطامی که برادر زاده و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران شیخ ابو الحسن خرقانی اند وفات ایشان در ماه رجب سال چهارصد و هفده هجری ست و مدت عمر پنجاه و نه سال

حضرت شیخ ابو منصور اصفهانی قدس سره

از اکابر مشایخ زمان و بزرگان صوفیه بودند وفات ایشان در ماه رمضان سال چهارصد و هژده هجرے بوده

شیخ سالار مسعود غازی قدس سره

شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی اند در اوائل اسلام در هندستان فتوحات بسیار نموده بدرجه شهادت رسیده اند

و خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات از ایشان ظاهر گشته و میگردد و خلق انبوهی معتقد ایشان اند
شهادت ایشان در سال چهار صد و نوزده هجری بوده و قبر در قصبه بهرایچ است و جمع کثیری هر سال
در روز عرس بزیارت روضهٔ ایشان بعلمهای بسیار از اطراف و اکناف هندوستان جمع میشوند
و نذر و نیاز بسیار می برند

حضرت شیخ ابوعلی سیاه قدس سره

از کبار مشایخ مرو اند و با شیخ ابو العباس قصاب و احمد نصر معاصر بوده و باستاد ابوعلی دقاق
صحبت داشته اند در ابتدای دهقانی میکردند سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع نشد
شخصی با ایشان گفت هیچکس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالے
ستار العیوب نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوش فی الحال آنمرد اماس کرد و جامه او پاره شد
و برهنه گشت تضرع و زاری نمودند تا دعا کردند آنمرد بحال خود باز آمد وفات ایشان به مرو
در شعبان سال چهار صد و بیست و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو اسحق بن شهریار گازرونی

نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از فارس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی حسین
بن محمد الفیروزآبادی الاکار است و ابوحسین جهضم را دیده اند و در حدیث ثقه بوده اند و معاصر
بوده اند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت
هر چند جهد کرد شیخ از وی چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمیکنی از برای
تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که پیغام بمن رسیده و شکر
نیکوئی تو ادا کردم لیکن آزاد کردن بندگان مذهب من نیست مذهب من بنده گردانیدن
آزادانست بمهربانی و احسان وفات ایشان در ذی قعده سال چهار صد و بیست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابومنصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری اند و مرید شریف حمزه عقیلی و خدمت ابو المظفر
ترمذی کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی مرا گفت که در همه عالم کسی چون
پدر خود ندیدی و هم گفته اند که هفتاد و چند سال علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در استفاده

و آنهمه از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان در ماه شعبان سال چهارصد و سی هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک شریف حمزه عقیلی است

حضرت شیخ ابوسعید بن ابوالخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از مهنه خراسان سلطان وقت و سرور اهل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بودند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف القلوب و همه اهل آن زمان مسخر ایشان بودند نسبت ارادت ایشان بشیخ ابوالفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابونصر سراج و ایشان مرید ابومحمد مرتعش و ایشان مرید سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت پیر ابوالفضل خرقه از شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده اند و بجهه حل بعضی مشکلات یکسال با شیخ ابوالعباس قصاب آملی بودند گویند شبی شیخ ابوالعباس از صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ کشاده شده بود و شیخ ابوسعید از ان حال خبردار شدند از زاویه خود پیش شیخ رفتند و دست ایشان را شسته ببستند و جامه را فرود آورده جامه خود پیش ایشان داشتند شیخ گرفته پوشیدند و شیخ ابوسعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ آوردند شیخ اشارت کردند که بپوش شیخ ابوسعید پوشیده بزاویه خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابوالعباس را در بر شیخ ابوسعید و جامه شیخ ابوسعید را در بر شیخ ابوالعباس دیده متعجب شدند شیخ ابوالعباس فرمودند دوش نثارها رفت و همه نصیب این جوان بهنگی گشت مبارکش باد و حضرت شیخ ابوسعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و این از انجمله است رباعی

جسمم همه اشک گشت و چشمم بگریست * در عشق تو بی چشم همه باید زیست * از من اثری نماند این عشق از چیست * چون من همه معشوق شدم عاشق کیست * در راه یگانگی نه کفر است و نه دین یک گام ز خود برون نه در راه به بین * ای جان جهان تو راه اسلام گزین * با مار سیه نشین و با خود منشین * تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز * نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز * چون با تو بوم مجاز من جمله نماز * چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز * و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهة تب مجرب است

که بر کاغذ نوشته به بند در رباعی ای در صفت ذات تو حیران که دمه ٭ وز جمله جهان خدمت درگاه تو به ٭ علت تو ستانی و شفا هم تو دهی ٭ یارب تو بفضل خویش بستان و بده ٭ و از حضرت شیخ پرسیدند که تصوف چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه بر تو آید بجهی و با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهلست بزغی و صعوه بر روی آب ها برود گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی و مگسی نیز در هوا میپرد گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان در یک نفس از مشرق بمغرب میرود اینچنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آنست که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با مردم در آمیزد و یک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز یکشنبه غره محرم سال سه صد و پنجاه و هفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم شعبان سال چهارصد و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه است حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازهٔ ما بخوانید ابیات خوبتر اندر جهان از این چه بود کار ٭ دوست بر دوست رفت یار بر یار ٭ آن همه اندوه بود این همه شادی ٭ و آن همه گفتار بود این همه کردار ٭ و قبر در مهنه است

حضرت شیخ عمو قدس سره

کنیت ایشان ابو اسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس نهاوندی لقب ایشان عمو کردند مشایخ بسیاری را خدمت کرده بودند و با شیخ الاسلام صحبت داشته اند و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات ایشان در رجب سال چهارصد و چهل و یک هجری است و مدت عمر نود و دو سال و قبر در گازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع

حضرت شیخ ابو عبد الله باکو رحمه الله

نام ایشان علی محمد بن عبد الله است و معروف بابن باکویه در جوانی شیخ ابو عبد الله خفیف را دیده اند و با استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو سعید و شیخ ابو العباس نهاوندی ملاقات کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهارصد و چهل و دو هجری است

حضرت شیخ ابو الحسن بوری رح

نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است از کبار مشایخ وقت بودند مرید شیخ ابو الحسن

حضری اند با شیخ عبد الرحمن سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که با هزار شیخ صحبت داشته ام
و از هر یکی حکایتی یاد دارم رباط روزبی بایشان منسوب ست که برای پیر خود ابو الحسن حصری
بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان سال چهار صد و پنجاه و یک هجری روی داده و مدت
عمر هشتاد و پنج سال ست

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سره

کنیت ایشان ابو الحسن ست و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلالی الغزنوی و ایشان
صاحب صحو بودند چنانچه درین باب میفرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بود و میگفت که سکر
بازیگاه کودکانست و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلالی ام بر موافقت شیخ
خودم که کمال حال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه اند صحو از رویت باز ماند که بشریت
بود و پس صحوی که آفت نماید بهتر از سکری که عین آن آفتست بود مرید شیخ ابو الفضل بن
حسن الختلی اند و ایشان مرید حصری و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابو القاسم گرگانی
و شیخ ابو سعید ابو الخیر و شیخ ابو القاسم قشیری و بسیاری از مشائخ را دیده اند و حنفی مذهب
بوده و اصل ایشان از غزنین ست و جلاب و هجویر دو محله است از محلات شهر غزنین
که انتقال کرده اند از یکی بدیگری و قبر والده بزرگوار ایشان در غزنین است و مسجدی
که خود ساخته بودند محراب آن نسبت بمساجد دیگر مائل بسمت جنوب ست گویند علمای آنوقت
بر شیخ درین باب اعتراض کردند روزی همه را جمع نموده خود امام شده در آن مسجد نماز
گذاردند و بعد از نماز بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام سمت ست حجابها از میان برخاست
و کعبه مجازی نمودار گشته و قبر ایشان موافق مسجد ایشانست و قبر والده ماجده نیز در غزنین است
متصل تاریخ الاولیا که خال پیر علی هجویری اند و خانواده ایشان خانواده زهد و تقوی بوده
و حضرت پیر علی هجویری را تصانیف بسیار ست اما کشف المحجوب مشهور و معروف ست
و هیچکس را بران سخن نیست و مرشدی ست کامل و در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی
کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده از حد و نهایت و بارها بر قدم تجرید و توکل
سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار در دار السلطنت لاهور رسیده اقامت در زیدند

در زمانه خود یگانه بوده اند فرموده اند که اول مرا در دبیرستان زنی کردند چون چهار ساله شدم
مرا در دبیرستان بالینی کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم از قاضی ابا منصور و از چهار ده روی
و چهارده ساله بودم مرا بمجلس بنشاندند و من در دبیرستان ادب خورد بودم که شعر عربی
میگفتم چنانچه دیگران حسد می بردند و اشعار ایشان از شش هزار بیت عربی بیش گفته اند
یک لک بیت اشعار عرب یاد دارم و گفته اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار
هزار اسناد و گفته اند که هیچکس بروزگار من آن نکرده که من اگر دست بر اندام خود بنهادم
می گفتند این چلپیت آنرا حدیثے داشتم و گفته اند من از ۳ سه صد تن حدیث نوشته ام
همه سنی بوده اند صاحب حدیث فرموده اند که قاضی ابراهیم باخرزی مرا گفت
الله تعالے را بخواب دیدم گفتم خداوندا بنده کی بتو رسد گفت آنگاه که او را هیچ
مانع نماند که او را از من باز دارد ولادت ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه
شعبان در فصل بهار سال سه صد و نود و شش هجری وفات ایشان در نهم ربیع الآخر
سال چهار صد و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنجسال
و قبر در گاذرگاه هرات است

حضرت شیخ ابوالحسن نجار

از بزرگان مشایخ بوده اند و در دو دگری میگردند و در قهندزی بودند بر دستی که ایشانرا
کسی نمیشناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهار صد و هشتاد
و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال

حضرت شیخ ابونصر الهروی الخانجه بادی

نام ایشان محمد بن احمد بن ابی جعفر است و اصل از کرمانست گویند که ۳ سه صد پیر را خدمت کرده
و صحبت دار خضر بودند علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس وغیره ریاضتها کشیده اند وفات
ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانجه باد است و مدت عمر یکصد و بست و چهار سال

حجة الاسلام حضرت امام محمد بن محمد الغزالی الطوسی

کنیت ایشان ابوحامد است و لقب زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان

در تصوف بشیخ ابو علی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت خود اعلم العلما
و مجتهد بودند در مذهب امام شافعی رحمة الله و صاحب تصانیف بسیار مثل تفسیر یاقوت التاویل
که چهل مجلد است و احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و غیرهم و برادر امام احمد
غزالی اند گویند چون کتاب منخول تصنیف کرده پیش حضرت امام الحرمین که استاد ایشان
بودند بردند امام الحرمین گفتند تو زنده درگور کردی یعنی این کتاب تو مصنفات مرا گور کرد
ولادت ایشان در سال چهارصد و پنجاه و وفات در چهاردهم جمادی الآخر سال پانصد
و پنج هجری و مدت عمر شریف پنجاه و چهار سال و قبر در بغداد است

حضرت شیخ ابو العباس خرمی

نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیارے از مشایخ صحبت داشته اند و صاحب مقامات
بلند و کرامات ارجمند بوده اند گویند در سالے که ایشان بحج میرفتند نیز ایشان را مردم
در عرفات میدیدند وفات ایشان در سال پانصد و هفت هجری روی داده است ٭

حضرت حکیم سنائی غزنوی رحمة الله

کنیت ایشان و نام ابو المجد مجدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیه و مرید خواجه یوسف
همدانی اند و با پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقه حکیم بعضی ابیات
نامعقول و الحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکارے بهم رسیده بود [illegible]
بغزنین داخل میشد بخود قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر آنجا مشرف گردد الا حکیم سنائی
پیش از آنکه داخل شود بخواب دید که در زیارت مزارات مشایخ غزنین است [illegible]
میگوید که این قبر حکیم سنائی است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید که بروی آن
نوشته اند هذا قبر حکیم سنائی و درین شبه داد که سنی نیز نوشته بود یا نه چون چنین
مشاهده شد فهمیده که اشارت بآنست که حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت کرد همان
قبر بسنگ سفید بروشی که در خواب دیده بود مشاهده نمود و یقین شد که آن ابیات
الحاقی بدمذهبان مبتدع است وفات ایشان در سال [illegible] و پنج هجری [illegible]
و همین تاریخ بر قبر ایشان نوشته اند

حضرت شیخ ابو عبد الله جوئی قدس سره

نام ایشان محمد بن حمویه است از جمله مشایخ خراسانند و از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی و بعلوم ظاهر و باطن آراسته بودند وفات ایشان در سال پانصد و سی هجری بوده و مدت عمر شریف نود سال

حضرت عین القضاة همدانی قدس سره

نام و کنیت ایشان ابو الفضائل عبد الله بن محمد المیانجی است و لقب عین القضاة و اصل ایشان از همدان است و با شیخ محمد بن حمویه و امام احمد غزالی صحبت داشته و خوارق و کرامات عجیبه مثل احیاء و اماتت بسیار از ایشان بظهور رسیده و فضایل و کمالات از تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاهر است وفات ایشان در سال پانصد و سی و ۵۳۳ هجری بوده

حضرت حجة الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ احمد جام قدس سره

کنیت ایشان قدوه انام ابو نصر است و نام پدر ایشان ابو الحسن و اصل ایشان از موضع نامق که از توابع جام است قطب غوث وقت مقتدای اهل طریقت در رهنمای سالکان حقیقت و یگانه زمانه خود بودند و از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی اند که ایشان را حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رض یوسف این امت نام کرده بودند و حضرت شیخ امی بودند و در بست و دو سالگی توفیق یافته بکوه رفتند و بعد از هژده سال ریاضت در چهل سالگی ایشان را میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر ایشان کشاده گشت زیاده از سه صد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم سر و حکمت تصنیف کرده اند که هیچ عالم و حکیم بران اعتراض نکرده است و این تصانیف همه بآیات و احادیث موید و موافق است و اشعار عالی در تصوف نیز دارند و چهل و دو فرزند حق سبحانه تعالی بحضرت شیخ کرامت فرموده بود سی و نه پسر و سه دختر و والده اکبر بادشاه که جد والا ماجد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات شیخ چهارده پسر و سه دختر مانده این چهارده پسر همه عالم و کامل و صاحب تصانیف و کرامات بوده اند و در شصت و دو سالگی مشهور بودند

اعمال

وفات ایشان درسال پانصد و هفتاد و هفت هجری و مدت عمر شریف سی و هفت دیا وسی و شش سال بود

حضرت شیخ جاکیر قدس سرہٗ

اصل ایشان از کردستانست و متوطن نواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابوالوفا طاقیه خود را بدست شیخ علی هیتی بجهة ایشان فرستاده بودند و تکلیف حضور نکردند و گفتند که من از خدا تعالے درخواستم که جاکیر را از جمله مریدان من گرداند خدای عزوجل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان درسال پانصد و نود هجری و قبر در نواحی سامره است

شیخ عبدالرحیم مغربی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو محمد و اصل از مغرب زمین ست از سادات حسنی و اعیان مشائخ مصر و صاحب کرامات و مقامات علیه بودند روزی شیخ طهارت میکردند شخصی بخدمت ایشان آمده التماس نمود که شیخ بآبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و از ان آب چشم خود حالیکه از وسبب شده بود باز یافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبدالقادر از اعیان دنیا و اوتاد وجود است وفات ایشان درسال پانصد و نود و دو هجری بوده است و مدت عمر هفتاد سال بود و قبر در موضع قنی واقع شده که از توابع مصر ست

حضرت شیخ ابوعلی بن مسلم قدس سرہ

از کبار مشائخ عراقند و صاحب تاریخ یافعی نوشته که ایشان از جمله ابدالان بودند و ترک و تجرید بکمال داشتند و همیشه مراقب و گریان میبودند وفات ایشان درسال پانصد و نود و چهار هجری بوده و مدت عمر نود سال

حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سرہ

مولد ایشان گنجه است و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخی فرخ ریحانی اند و عمر گرانمایه از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت گذرانیده اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب داشته اند بلکه سلاطین را بخدمت ایشان

رجوع بود و حق تعالی شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و اشعار ایشان تمام حقیقت

کشف و بیان معارف است و این از جمله اشعار شیخ است ابیات

چون بعهد جوانی از بر تو ٭ بدر کس نرفتم از در تو ٭ همه را بر در م فرستادی

من نمی خواستم تو میدادی ٭ چونکه بر درگه تو گشتم پیر ٭ ز آنچه ترسیدنیست دستم گیر

وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش هجری بوده و قبر در گنجه است

حضرت شیخ عبد الله القرشی الهاشمی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم است صاحب کرامات و مقامات بلند عالم بعلوم ظاهری و باطنی

بوده اند و در زمان خود تصرف تمام داشتند و بصحبت شیخ صباغ رسیده بودند وفات

ایشان در سال پانصد و نود و نه هجری روی داده

حضرت شیخ

کنیت ایشان ابو محمد بن ابی نصر است مرید سراج الدین محمود بن خلیفه اند و با شیخ

ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری شریک بودند و تصانیف بسیار دارند از انجمله

تفسیر عرائس است که دران بس نکتهای دقیق و اشارتهاے لطیف مندرج است

و در وجد و ذوق و استغراق حالت تامی داشتند و پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند

و مجلس نهادند گویند در اواخر عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابو الحسن کردویه

گفته در دعوت بعضے صوفیه با شیخ روزبهان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم

در خاطرم آمد که در علم و حال از و زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابو الحسن این

خطره را از خود دور کن که امروز هیچکس با روزبهان برابر نیست و او یگانه زمان

خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شش هجری روی داده

حضرت شیخ روزبهان بقلی

صحبت با خضر بوده اند و شصت سال از خانه که در شیراز داشتند جز بادای نماز جمعه

و کفایت مهمات بیرون نیامدند و در علم و تقوی کامل بودند وفات در آخر محرم سال

ششصد و شش هجری

حضرت شیخ ابو اسحق اغرب قدس سره

نام ایشان ابراهیم بن علی است و از اعیان مشایخ بطائح و صاحب کرامات و مقامات عالیه
و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی مذهب بودند بجهت غلبه استغراق اکثر مراقب
می نشستند گویند سال ها رو بجانب آسمان نگردند اگر شیری آمد و سر بر پای شیخ میمالید
و ایشان بیخبر بودند که بشیخ عبدالقادر رسیده است امام صدیقان و محبوب عارفان
و قدوه سالکان است وفات ایشان در سال ششصد و نه هجری بوده و قبر در بطائح است

حضرت شیخ ابو الحسن کردویه قدس سره

کنیت ایشان ابو الحسن و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات بیشمار از ایشان
ظاهر شده پدر ایشان رنگریز بوده و میخواست که پسر نیز رنگریزی کند و ایشان از آن گران آمد
و بخدمت صوفیه رفت و آمد داشتند روزی پدر ایشان آمده دید که جامهای مردم را
رنگ نکرده اند در غضب شده و در دوکان تغارهای بسیار بود در هر یکی رنگی چون غضب
پدر را دیدند همه جامها را اگر در یک تغار نهادند غضب پدر زیاده شد گفت جامهای مردم را
ضایع کردی هر یکی رنگی خواسته بودند تو همه را در یک رنگ کردی شیخ ابو الحسن دست در آن
تغار کرده همه را به یکبار بیرون آوردند هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود
چون پدر آن بدید بسلوک راه صوفیه باز گذاشت و از رنگریزی معذور داشت وفات
ایشان در یازدهم شعبان سال ششصد و دوازده هجری بوده و قبر در دهی است از توابع مصر

حضرت شیخ ابن صباغ رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود
از مشاهیر بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلی رض رسیده اند و فایدها
گرفته اند مرید شیخ علی هیتی بودند و ایشان مرید تاج العارفین ابو الوفا و ایشان
مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابو بکر بطایحی قدس الله اسرارهم و خرقه
که حضرت صدیق اکبر رض در واقع بشیخ ابو بکر بطایحی داده بودند و از شیخ علی بن هیتی

بالیشان رسیده از ایشان غائب شد وفات ایشان در بلخ ذی القعده در سال ششصد و نوزده هجری بوده و قبر در بادیعقوبی

حضرت شیخ یونس بن یوسف شیبانی

طائفه یونسیه بایشان منسوب است صاحب کرامات و مقامات عالیه بوده اند وفات ایشان در سال ششصد و نوزده هجری بوده

حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمه الله

کنیت ایشان ابو الحسن است و نام علی صاحب معارف و اسرار و احوال و مقامات عالی بوده اند و ایشان اند که گفته اند چهار کس را شناسم از اولیای خدای که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه زندها شیخ محی الدین عبد القادر جیلی و شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیواة بن قیس خراسانی المتقدم در ذکر شیخ حیوة نیز مذکور شده وفات ایشان در سال ششصد و بست و یک هجری روی داده

حضرت شیخ فرید الدین عطار

اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشاپور هشتاد و پنجسال در نیشاپور بوده مرید شیخ مجد الدین بغدادی اند و در ابتدا توبه بر دست شیخ رکن الدین اکاف کرده اند بصحبت بسیاری از اکابر مشایخ را دریافته اند و بعضی گفته اند که اویسی بوده اند صاحب وجد و سماع و از بزرگان صوفیه اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او شد و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی گفته اند آنقدر اسرار توحید و حقائق و ذوق که در مثنویات و غزلیات عطار است در سخنان هیچ یک ازین طائفه یافته نمی شود کتاب تذکرة الاولیاء و الهی نامه و پیر نامه و منطق الطیر از تصانیف ایشان است ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سیزده وفات در سال ششصد و هفت هجری بوده در دست کفار در سن یکصد و بست و یکسالگی بدرجه شهادت رسیده اند

حضرت شیخ ابن فارض المصری

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شرف الدین و نام عمر بن فارض الحموی ولاد

و سکونت ایشان در مصر بود از قبیلهٔ بنی سعد اند و قصیدهٔ تائیهٔ فارضیه از ایشان است چون این قصیده را تمام کردند شبی پیغمبر علیه السلام در خواب دیدند که از ایشان میپرسیدند قصیدهٔ خود را تمام کرده چه نام کردهٔ گفتند لوائح الجنان در روائح الجنان فرموده اند نظم السلوک نام کن همچنان کردند که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاول سال ششصد و سی و دو هجری روی داده

حضرت شیخ اوحد الدین الکرمانی قدس سره

مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ قطب الدین ابهری و ایشان مرید شیخ ابو النجیب عبد القادر سهروردی اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند ایشان را بمشاهدهٔ جمال ظاهری میل تمام بود و شیخ شمس الدین تبریزی از ایشان پرسیدند که در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می بینم فرمودند اگر بر قفا دمل نداری چرا بآسمان نمی بینی و پیش مولانا جلال الدین رومی گفتند شیخ اوحد الدین شاهد باز بود اما پاکباز بود مولوی فرموده کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد و سی و پنج هجری بوده

حضرت مولانا شمس الدین تبریزی

نام ایشان محمد بن علی بن ملک داد است گفته اند که هنوز در مکتب بودم پیش از بلوغ اگر چهل روز بر من میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی طعام نمیشد و اگر سخن طعام می گفتند بدست و سر منع آن میکردم مرید شیخ ابو بکر سله باف تبریزی اند و بعضی گویند که مرید بابا کمال خجندی بودند و بعضی گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی کمال یگانگی و یک جهتی با ایشان بوده و همیشه باهم صحبت میداشته اند و در اشعار خود همه جا ستایش ایشان کرده اند و اکثر در خلوت روز و شب بصوم وصال می نشسته اند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و پنج هجری بوده است

شیخ ابو الغیث جمیل یمنی قدس سره

از کبار مشایخ و بزرگان این قوم صاحب کشف و کرامات اند و در اوائل از قطاع الطریق بوده اند

روزی در کمین قافله نشسته انتظار می کشیدند شنیدند که هاتفی میگوید ای آنکه چشم بر قافله
داری و دیگری را چشم بر تست درویشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند از آن عمل باز ایستادند
و بصحبت شیخ ابن الافلح یمنی رسیده بمرتبه ولایت فایز گردیدند بعد از آن بشیخ کبیر علی اهدل
رسیده التماس صحبت کردند و شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند و درازگوشی
با خود بردند چون بجمع کردن هیزم مشغول شدند شیری درازگوش را بدرید چون هیزم آوردند
که بار کنند دیدند که شیر درازگوش را کشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را بر چه بار کنیم
سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت شیر نهادند و او را رانده
تا نزدیک شهر آوردند بعد از آن گفتند هر جا خواهی برو وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه
و یک هجری روداده

حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی

نام ایشان علی بن عبد الله و اصل از مغرب از سادات حسینی اند و ساکن بودند در اسکندریه
جمع کثیری آنجا بصحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیای و عظمای مشایخ بودند گفته اند یکبار
هشتاد روز گرسنه بودم در خاطرم گذشت که مرا از این کار نصیبی شد ناگاه زنی دیدم که از غاری
بیرون آمد بغایت خوبروی گویا روی او نور آفتاب بود و میگفت نحسی هشتاد روز گرسنه بود
ایستاده ناز بر خدا تعالی میکند بعمل خود و ششماه بر من گذشته که طعامی نچشیده ام گویند
اول کسیکه قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار یا شش
هجری بوده در راه مکه معظمه در صحرائی که آب شور داشت چون ایشانرا آنجا دفن کردند ببرکت
ایشان آب آن سرزمین شیرین گشت

حضرت شیخ علی الخبار قدس سره

از مشایخ کبار عراقند و صاحب مقامات جلیه شهادت ایشان در سال ششصد و پنجاه
و شش هجری بوده

حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سره

از نبیره اولیای اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی

یعنی احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابو علی دقاق است قدس الله ارواحهم و شیخ عبد الله بلیانی خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان بچهار واسطه از شیخ ابو النجیب سهروردی و بصحبت زاهد ابو بکر همدانی پیوسته از ایشان نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان میگفته اند که من انچه از خدای خود خواسته بودم بعبد الله دادند و انچه بر من بمقدار دریچه گشادند براو بمقدار دروازه گشادند و شیخ از بزرگان و موحدان این طائفه و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بودند فرموده اند که بیک آه که برآرم صد هزار چون منصور حسین پدید آید و شیخ فرموده اند که درویشی نه نماز و روزه و احیاے شب ست انجمله اسباب بندگی ست درویشی نه رنجیدن است اگر اینجا حاصل کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی

ناحق بد و چشم خود نبینیم مردم * از پای طلب همی نشینیم مردم * گویند خدا به چشم سر نتوان دید آن ایشانند من چنینم مردم * وفات ایشان روز عاشوره سال ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ لیس المغربی الاسود قدس سره

ایشان کسب حجامی را ستر حال خود ساخته بودند اما از اهل کرامت و ولایت بوده اند امام محی الدین لوندے ازجمله مریدان و معتقدان ایشان بودند و بصحبت و خدمت ایشان بترک سبحته وفات ایشان در ربیع الاول سال ششصد و هفتاد و هفت هجری بوده و مدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی

نام ایشان سلیمان بن علی ست بعضے از فقها ایشانرا بزندقه و الحاد منسوب داشتند اما صوفیه بزرگ داشتند و حضرت مولانای عبد الرحمن جامی فرموده اند که هر که اندک چاشنی از مشرب این طائفه چشیده باشد داند که سخن او در شرح منازل السائرین که تصنیف شیخ الاسلام ست چقدر مبنی بر فوائد علم و معرفات ست گویند که بمجلس سماع حاضر می شدند و غیبت تمام با لت داشتند و خود می نمودند وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده است ***

حضرت شیخ سعدی شیرازی رحمة الله

لقب ایشان مشرف الدین و نام مصلح الدین بن عبد الله ست و تخلص سعدی و در علوم

ظاهر و باطن و نظم و نثر جامع و کامل و مجاور بقعهٔ شریفه شیخ ابو عبد الله خفیف بوده اند قدس الله
سره بارها بزیارت حرمین شریفین بپیاده رفته اند و اکثر اقالیم را گشته اند و بهندوستان رسیده
بت سومنات را شکسته اند و صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی و بسیارے از اکابر را
دریافته اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقامی کرده اند و وقتی با یکی از اکابر سادات
فی الجمله گفت وگوی واقع شد آنشب حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که او را
عتاب کردند چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذر خواست و تصانیف ایشان همه مشهور
و مقبول است و این از جملهٔ شعر ایشان است **غزل** من ندانستم از اول که تو بیمهر و وفائی +
عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی + گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم + چه بگویم که غم از دل
برود چون تو بیائی + دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم + باید اول بتو گفتن که چنین
خوب چرائی + شمع را باید ازین خانه برون بردن و کشتن + تا که همسایه نداند که تو در خانهٔ مائی +
وفات ایشان شب جمعه ماه شوال سال ششصد و نود و یک هجری بوده و قبر در بیرون شهر شیراز است

حضرت شیخ حسن بلغاری قدس سره

اصل ایشان از نخجوان است و صاحب جذب و مقامات عالیه بوده اند و نسبت ارادت
ایشان بدو واسطه بشیخ ابو النجیب سهروردی میرسد در سن سی سالگی تائب شده و بیکار
در آمده اند و اکناف عالم را سیر نموده اند وفات ایشان در سال ششصد و نود و هشت هجری
بوده و مدت عمر نود و سه سال و قبر در سرخاب تبریز است

حضرت شیخ ابو محمد مرجانی

نام ایشان عبد الله بن محمد است و اصل از مرجان مغرب زمین ابواب علوم الهی و انوار
ربانی بروی ایشان گشاده بود و از بزرگان آنقوم اند وفات ایشان تونس سال ششصد
و نود و نه هجری بوده

حضرت ابن مطرف اندلسی

کنیت ایشان ابو سعید محمد است و مجاور مکه معظمه بوده اند و ده داشته اند که ... نوروزی
پنجاه ... ریاضت میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد و هفت هجری بوده

ومدت عمر ایشان از نود سال متجاوز پادشاه عصر از سعادتمندی وکمال اخلاص که بخدمت ایشان داشت جنازهٔ شیخ را بر دوش خود گرفت

حضرت شیخ شمس الدین قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد ونائی صوفی ست حنبلی مذهب بوده اند ووفات ایشان در سال هفتصد ویازده هجری روداده

حضرت شیخ عماد الدین رحمه الله

نام ایشان احمد بن شیخ الحرامیه ابراهیم بن عبد الرحمن ست واصل از واسطر در علم تصوف تصانیف بسیار دارند ووفات ایشان در هفتصد ویازده سال هجری بوده ومدت عمر پنجاه وچهار سال

حضرت شیخ سلیمان ترکمان قدس سره

در دمشق بوده اند کم می گفتند وکم از جای برمیخاستند وکم می خفتند وعلمای ظاهر با جلالت وبزرگی نیاز بسند انه سلوک با ایشان میکردند با وجود آنکه در ماه رمضان چیزی میخوردند ونماز نمیگذاردند اما کشف واطلاع بر مغیبات بسیار داشتند وانیطانفه را ستر حال خود ساخته بودند ووفات ایشان در سال هفتصد وچهارده هجرے ٭٭

حضرت شیخ نجم الدین قدس سره

نام ایشان عبد الله بن احمد بن محمد الاصفهانی ست صاحب مقامات ومناقب عالیه شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی ومدتے مجاور مکه معظمه بودند ووفات ایشان بمکه معظمه در جمادی الآخر سال هفتصد وبیست ویک هجری بوده ومدت عمر هفتاد وهشت سال

حضرت شیخ اوحدی اصفهانے

گویند ایشان از جمله اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی اند وبوسیلهٔ جام جم از ایشان است واکثر اشعار ایشان در تصوف در حقیقت است واین بیت نیز از ایشانست بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید ووفات ایشان در سال هفتصد وسی وهفت هجری بوده وقبر در مراغه تبریز ست

حضرت مولانا محمود زاهد مرغانی قدس سره

لقب ایشان جلال الدین ست در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی اند وبجهت

متابعت سنت وشریعت بمرتبهٔ عالی رسیده بودند در تقوی وورع جهد بلیغ مینمودند وفات ایشان
در ماه ذی حجه سال هفتصد وهفتاد وهشت هجری بوده وقبر در مرغاب هرات ست

حضرت مولانا زاهد مرغانی رحمه الله

نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ اسمعیل
تایبادی است وتایباد دهی است از توابع جام در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی
بوده اند اما بواسطه متابعت سنت وآداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان مفتوح گشته
وکرامات ومقامات عالیه از ایشان بظهور آمده واویسی بودند از روحانیت شیخ احمد جام وپیوسته
زیارت روضه حضرت مینمودند ودر مدت هفت سال پیاده وپای برهنه از تایباد بروضه
متبرکه ایشان قرآن خوانده میرفتند واز برکت روحانیت حضرت شیخ بمطالب اقصی ومرتبهٔ
اعلی فائز گشتند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره چون بمجلس ایشان
رسیدند مولانا حضرت خواجه پرسیدند که چه نام دارید خواجه فرمودند که بهاء الدین نقشبند گفتند از برای ما نقشی
به بندید خواجه فرموده اند که آمدیم که نقشی ببریم ودو روز باهم صحبت داشتند وحضرت صاحبقران
انار الله برهانه کمال اخلاص وارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه مولانا مربی صاحبقران بودند
وفات ایشان نیمه روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سال هفتصد ونود ویک هجری بوده وقبر در موضع
تایباد ست

حضرت خواجه حافظ شیرازی

نام ایشان محمد ست ولقب شمس الدین حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرمودند با وجود آنکه
معلوم نیست که بظاهر دست ارادت به پیری داده باشند اما ایشان را لسان الغیب گفته اند
وآثار حقائق ومعارف در دیوان ایشان بسیار است ودر تذکره عبد القادر بداونی از خدمت
شیخ نظام الدین انتهی نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند اند
واکثر تفاؤلی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلب بر می آید چنانچه
جهانگیر بادشاه که در ایام شاهزادگی بسبب آزردگی از والد خود جدا شده در اله آبادی بودند
وتردد داشتند دراینکه بملازمت پدر عالیقدر بروند یانه دیوان حافظ را طلبیده فال گشادند واین غزل آمد

غزل

چرا نہ در پے عزم دیار خود باشم
چرا نہ خاک رہ کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمے تابم
بشہر خود روم و شہریار خود باشم
ز محرمان سراپردۂ وصال شوم
ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نہ پیدا است باری آن اولی
کہ روز واقعہ پیش نگار خود باشم
بود کہ لطف ازل رہنمون شود حافظ
وگرنہ تا بابد شرمسار خود باشم

و بموجب این حال بے تامل و اہمال بسرعت روانہ شدہ بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضارا بعد از شش ماہ اکبر بادشاہ فوت کردند و ایشان بادشاہ شدند این فقیر بدستخط حضرت جہانگیر بادشاہ دیدہ کہ در حاشیہ دیوان حافظ انیقدمہ را نوشتہ اند وفات ایشان در سال ہفتصد و نود و دو ہجرے بودہ و قبر در شیراز ست

حضرت مولانا ظہیر الدین خلوتی قدس سرہ

جامع بودند میان علوم ظاہر و باطن مولانا زین الدین ابابکر تایبادی میفرمودند امروز در زیر فلک مثل ظہیر الدین کس نمیدانم مرید شیخ سیف الدین خلوتی اند و وفات شیخ سیف الدین در سال ہفتصد و ہشتاد و سہ ہجرے بودہ و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر مل گازرگاہ ست

وفات ایشان در سال ہشتصد ہجری و قبر در جوار قبر شیخ سیف الدین ست

حضرت شیخ کمال خجندی قدس سرہ

بسیار بزرگ و صاحب حال بودند و خود را در لباس شعر و شاعری پوشیدہ میداشتند و ترک و تجرید ایشان بکمال بودہ چنانچہ گویند در تبریز زاویہ داشتند کہ در انجا بسر مے بردند چون بعد از فوت ایشان انجا دیدند بغیر از بوریای کہ بران می نشستند و سنگے کہ زیر سر می نہادند چیز دیگر نبود وفات ایشان در ہشتصد و ۳ ہجری بودہ و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این بیت نقش کردہ اند بیت کمال از کعبہ رفتی بر در یار ✤ ہزارت آفرین مردانہ رفتی

حضرت مولانا محمد شیرین

تخلص ایشان مغربی ست مرید شیخ اسمعیل سیسی اند و شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ

نور الدین عبد الرحمن اسفراینی و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در سال هشتصد و نه هجری است و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله اشعار ایشان است

غزل

وز موج دریای ازل برگشت صحرای ابد
صحرا الیقین دریا شود چون یابد از دریا مدد
در خطهٔ ملک صمد احمد بود عین احد
بیر روی بحر بیکران باشد چو در دریا رمد
سرّ ره هم آرد دائره از بیش و کم خیزد عدد
از صد یکی گفتم بدان صد را از یک یک را از صد
باشد که موجی در رسد بازم بدریا در کشد
از برج دل طالع شود از اندرون سر بر زند
گر مغربی را آینه پنهان نباشد در نهد

از جنبش بحر قدم برخاست موج بیعدد
وز موج بحر بیکران صحرا و دریا شد عیان
اندر جهان بیعدد واحد احد نبود ولی
لیکن جهان جسم و جان گرچه شد از دریا عیان
اندر سرای لم یزل باشد ابد عین ازل
اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان
من بر مثال ماهیم افتاده از دریا برون
وقتست کان خورشیدها وان ماه ما نا پیدا
آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی

حضرت شاه قاسم انوار

قدس سره اصل آن سیادت مآب از آذربایجانست مولد و منشاء تبریز در اوائل حال نسبت ارادت بشیخ صدر الدین اردبیلی داشتند بعد از ان بصحبت صدر الدین علی یمنی که از مریدان اوحد الدین کرمانی بودند رسیده اند و در نواحی اینوره حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را دیدند و با ایشان صحبت داشتند دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقائق و معارف و اسرار است و در باب مریدان ایشان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرمودند که فقیر بعضی از ایشان را دیده و احوال بعضی را شنیده اکثری از ربقهٔ دین اسلام خارج بودند و بدائرهٔ اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل فرموده اند که میتواند بود که چون فتوح و نذور بسیار بسیر میرسیده و همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان میشده و اصحاب نفس و هوا را مقصود در انجا حاصل بوده بدین جهت جماعهٔ بیباک نیز خود را در زمرهٔ مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت ازین همه پاک بودند و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان اینحال دارند و اکثری بیباک اند وفات ایشان در سال هشتصد و سی و هفت هجری بوده و قبر در خرجرد جام است

شیخ زین الدین خوافی رحمہ اللہ

کینت ایشان ابوبکرست جامع بوده اند میان علوم ظاہری و باطنی واز اول تا آخر توفیق استقامت بر جادهٔ شریعت و متابعت سنت یافته بودند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی فرموده اند که متابعت سنت بزرگترین کرامتی ست پیش این طائفه و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبدالرحمن قریشی مصری اند و ایشان مرید شیخ سیف گورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن شمشیری و ایشان مرید شیخ محمود اصفهانی و ایشان مرید شیخ عبدالصمد نظیری و ایشان مرید شیخ علی برغش و ایشان مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گویند در آخر حیات ایشان را دارو می رسید که شبانه روز بالکل از خود غائب بودند و چون ازان غیب ایشان را باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود و سخن کم میگفتند وفات ایشان در شب یکشنبه دوم شوال سال هشتصد و سی و هشت هجری بود و بعد از وفات ایشان سه جا نقل کرده اند محال قبر شیخ در هرات ست نزدیک عیدگاه و عمارت عالی بران ساخته اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سره

لقب ایشان شاه مدار ست و مرید شیخ محمد طیفورشامی نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن یا جهت دیگر به پنج یا شش واسطه بحضرت رسالت پناه صلعم میرسد غرائب احوال و عجائب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و بزرگی حضرت شاه مدار زیاده از انست که در تحریر و تقریر آید گویند دوازده سال طعام نخوردند و لباسیکه یکبار می پوشیدند دیگر احتیاج شستن نمیشد و همیشه سفید و پاکیزه میماندند و شیخ عبدالحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام صمدیت بودند و آن مرتبه سالکان است و از جهت جمال بکمالے که حق تعالے با ایشان عطا فرموده بود هر گرا نظر بر روے مبارک ایشان افتادی بی اختیار مسجود کردی ازین جهت همیشه برقع بر روے خود می انداختند وفات ایشان هفدهم جمادی الاولی سال هشتصد و چهل هجرے بوده و قبر ایشان در موضع مکن پور که از توابع قنوج است و واقع شده و هر سال در ماه جمادی الاولی که عرس ایشان است قریب به پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر و کبیر از اطراف و جوانب هندوستان در آنروز بزیارت روضهٔ شریفه

ایشان با علمهای بسیار جمع میشوند و همه ند و نیاز می آرند و کرامات و خوارق عجیبه غریبة الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اهل هندوستان از وضیع و شریف دو حصه مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر جیلی رض اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اکثر اجلاف بیشتر و نیم حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید مخدوم بهاء الدین زکریاے ملتانی قدس الله اسرارهم

حضرت مولانا جلال الدین پورانی

کنیت ایشان ابو یزید ست بعد از کسب علوم ظاهر ببرکت متابعت سنت و رعایت شریعت بمرتبهٔ اعلی رسیدند و اکثر بکفایت حمهات مسلمانان بقدر امکان کوشش مے نمودند بهر که رجوع بالسنتی کرد خود با نجا میرفتند اگرچه بظاهر دست ارادت به پیر نداده اند اما اویسی بودند چنانچه میفرمودند هرگاه مرا اشکالی مے افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بیواسطه رفع آن میکنند گویند روزی از اصحاب خود شانه طلبیده اند و گفتند حضرت رسالت پناه صلعم فرموده اند که بایزید گاهی محاسن خود را شانه میکن و ایشان بصحبت مولانا حضرت ظهیر الدین خلوتی رسیده اند و معتقد طریقه ایشان بودند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اکثر بملیش ایشان میرفتند چنانچه گفته اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت باز گذشتن یکے از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر مولانا را کرامتی هست میباید که پاره شمش تبرک بمن بدهد چون روانه شدیم آن شخص را آواز دادند که یکساعت باش بخانه درون رفته یک طبق مویز بیرون آوردند و باو دادند و گفتند معذور دار که در باغهای ما شمش نمے باشد وفات ایشان در شب دوشنبه دهم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و دو هجری بوده

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سره

کوسو قصبه ایست از توابع هرات که ولادت ایشان در انجا واقع شده و از اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله سره جامع بودند بعلوم ظاهر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی بسیار میرفتند و بصحبت شیخ بهاء الدین عمر نیز بسیار رسیده اند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین پورانی و غیرهم

از عزیزان که دران وقت بودند بمجلس ایشان حاضر میشدند و معارف و لطایف خواجه استحسان میکردند و در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه را وجدی عظیم میرسید و صیحهای بسیار میزدند و مجلسیان را اثر میکرد و اکثر در صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بروجهی که غیر او کسی نداند اظهار مینمود وفات ایشان در روز شنبه بیست و ششم جمادی الاول سال هشتصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع قریب مزار قطب الدین حیدر عربی است

مولانا شمس الدین محمد روحی

اصل ایشان از قریه روج است و آن بر ده فرسنگی هرات واقع شده از کبار مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و هم نبیره حضرت مولانا جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی آن میبود که پیغمبر صلعم را بخواب بینم روزی بخدمت والده خود رفتم ایشان کتابی در پیش داشتند و میخواندند که هرکس این دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب بیند اتفاقی آن شب آینده شب جمعه بود رخصت خواندن دعا از والده خود گرفته بخانه خود رفتم و مشغول شده با شرایط نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هرکس شب جمعه هزار مرتبه درود بر رسول علیه الصلوة والسلام بفرستد آنسرور را بخواب بیند این عمل نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه دیدم که از در سرای خود درآمدم و والده من ایستاده مرا گفت من انتظار تو می بردم اینک رسول صلعم بخانه ما آمده اند بیا تا ترا بخدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی که آنحضرت نشسته بودند بردند دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آنسرور نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته بر اطراف عالم میفرستند و گوئی املا حضرت رسول میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی که از علمای ربانی بودند مینویسند و مادر مرا برده عرض کرد که یا رسول الله پسریکه وعده کرده بودی که دراز عمر و دولتمند خواهد شد این آن پسر است یا نه آنسرور بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند که همان فرزند است چه وقتی که مادر من پسری داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متألم شد شب حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که میفرمایند غمگین مباش که خدایتعالی بتو پسری صاحب دولت دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عز و جل بایشان داد پس آنحضرت

مولانا عثمان فرمودند که مکتوبی برای این پسر بنویس مولانا کاغذی نوشت مشتمل بر سه سطر
و در زیر آن سطور شکل گواهی که مردم در قبالها می‌نویسند جدا جدا چیزی نوشت و پیچیده بدست
من داد و من روان شدم با خود گفتم که مضمون مکتوب را ندانستم باز گشته بخدمت
آنحضرت آمدم و عرض کردم ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت
آن مکتوب را از دست من گرفته بخواندند و من بیک خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم
و باز پیچیده بدست من دادند میخواستم که باز چیزی بپرسم ناگاه آواز در بر آمد از خواب بیدار شدم
دیدم که مادرم می‌آید و شمعی در دست دارد و برخاستم گفت ای محمد چیزی در خواب دیدی
گفتم آری گفت من خوابی دیده ام و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد ولادت
ایشان در شب برات سال هشتصد و بیست هجری بوده وفات روز شنبه شانزدهم ماه
رمضان سال نهصد و چهار هجری بوده و قبر در گاذرگاه نزدیک مزار شیخ الاسلام خواجه
عبدالله انصاری است قدس الله سره

حضرت شیخ صوفی علی قدس سره

اصل ایشان از ولایت جام است و مرید شیخ زین الدین خوافی اند و سبب در آمدن
ایشان باین راه این بود که روزی جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند
و ایشان در صحرای بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد
اثری در دل شیخ رسیده و با درویشان همراه شدند بزیارت آن مزار رفتند
و از برکت متابعت درویشان و زیارت نمودن مزار آن بزرگوار دل از دنیا و اهل
دنیا بر کندند و درین راه در آمده اند وفات ایشان در سال نهصد و هشت هجری *

حضرت امیر سید علی قوام رحمه الله

از سادات سامانه اند که در نزدیکی سرهند است و از بزرگان ارباب کمال و شکر و جذبه حال
و از کبار مشایخ هندوستان بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه میپوشیدند و گاه
لباس لشکریان در بر میکردند در اوایل طلب الهی بجونپور رفته بخدمت شیخ بهاء الدین
جونپوری رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان گشاده گشت گویند اهل سماع

بهیچ خادمی امر نکردند و خدمت نفرمودند میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند علی دهلی بهر در خود میرسد و از احوال خلق خبردار نمی شود گفتم یا رسول الله اگر دهلی هست ازان تست و اگر درست ازان تست علی بیچاره درمیان چیست فرمودند برای خلق خدا دعا کن که دعای تو درحق ایشان مستجاب است وفات ایشان در سال هشتصد و پنجاه هجری بوده و قبر در حوالی جونپور در موضع است که او وطن داشته اند و آن بسرای میران مشهور است بنا بر و متبرک

حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی

ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد جبوشانی که از کبار متاخرین و بزرگان دین و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند مخدومی اعظم در سلسلهٔ کبرویه مرید شاه علی بیبادری و ایشان مرید شیخ رشید الدین محمد اسفراینی و ایشان مرید عبد الله برزش آبادی و ایشان مرید شیخ اسحق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله اسرارهم وفات مخدومی اعظم در سال هشتصد و سی و هفت هجری روی داده و وفات شیخ حسین بشام بوده در هشتصد و پنجاه و شش سال هجری

حضرت شیخ علی متقی قدس سره

نام پدر ایشان عبد الملک بن قاضیخان المتقی القادری الشاذلی المدنی الحسینی است از کبار اولیای وقت و مشائخ هندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بوده اند و مولد ایشان بده برهانپور است در سن هشت سالگی والد ایشان در خدمت شاه باجن چشتی که در برهانپور بوده مرید ساختند و بعد از ان از شیخ عبد الحکیم بن شاه باجن خرقه مشائخ چشتیه پوشیدند و بجانب دیار ملتان سفر کرده بصحبت بسیاری از مشائخ آنجا رسیدند و تحصیل علوم نمودند و عزیمت حرمین شریفین کردند و بآنجا رسیده از شیخ محمد بن السخاوی خرقه متبرکه قادریه و شاذلیه که منسوب است بشیخ نور الدین ابو الحسن علی الحسینی الشاذلی پوشیده و بمرتبه کمال رسیدند و تصانیف مشهوره بسیار دارند وفات ایشان دوم شهر جمادی الاولی سال نهصد و هفتاد و پنج هجری بوده

و مدت عمر نود سال است ولادت شیخ در سال هشتصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در مدینهٔ مطهره است

حضرت شیخ ادهن جونپوری

نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است در وقت خود از بزرگان مشایخ هندوستان بودند با وجود چنان سن و عمر گشته بودند که تا دو کس ایشان را نمیگرفتند نمیتوانستند ایستاد اما چون بسماع می در آمدند ایشان را ده کس نمیتوانستند نگهداشت وفات شیخ در سال نهصد و هفتاد و شش هجری است و عمر ایشان از صد متجاوز بوده و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره

نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است و اصل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض و در سلسله چشت بودند و شیخ از اولاد گنجشکر اند در مدت عمر روزه طی میداشته اند و در اوایل حال بطریق سپاهیان می بودند چون در نیکار در آمده اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته و ممالک عرب و عجم را سیر کرده و مشایخ آنوقت را دریافته باز بهندوستان آمدند و در کوه سیکری که در آنوقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاه از اخلاص و اعتقادی که بشیخ داشتند شهری در انجا آباد کردند و قلعه متین بر آن کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون بادشاه را فرزندی نمی ماند و هرگاه که از ارباب کمال و صاحب حال شخصی را می شنیدند رجوع باو نموده التماس فرزند میکردند شخصی بعرض رسانید که عزیزی درین نزدیکی از خانهٔ مبارک آمده در کوه سیکری بسر میبرند بادشاه خود بنزد شیخ رفته التماس فرزند نمودند شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر بادشاه رفتند شیخ فرمودند حق تعالی بشما سه فرزند خواهد عطا فرمود فرزند کلان خود را بما خواهید داد که تربیت نمائیم چون مدت حمل جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه بیگم را بخانه شیخ فرستادند جهانگیر بادشاه بخانه شیخ متولد شدند و شیخ خود را بر ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند و جبه خود را بشیر خواره دادند مقرر نمودند و گفتند وقتی که این پسر بسخن در آید ما رحلت خواهیم نمود و همچنین بشد ولادت شیخ در سال هشتصد و نود و هفت هجری بوده وفات در بیست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور است که اکبر بادشاه بجهة حضرت شیخ بنا کرده اند

حضرت شیخ نظام انبیتهی قدس سره

از بزرگان مشائخ هندوستان اند و اصل از قصبه انبیتهی که از توابع گنگوه است مرید شیخ معروف جونپوری اند و شیخ معروف مرید شیخ الهداد شارح کافیه و هدایه اند که سلسله ایشان بچند واسطه بشیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نهصد و هفتاد و نه هجری بوده و قبر در قصبه انبیتهی است

حضرت شیخ داود جهنی وال قدس سره

جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور آبای کرام ایشان از عرب بهندوستان آمده اند و تولد ایشان در سیت پور شده والده ایشان پیش از ولادت شیخ فوت کرده اند در اوائل حال پیش مولانا اسمعیل آچه که از شاگردان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره السامی بودند کسب علوم می نمودند در ایام طفولیت اصفهانی را بقدرت تمام میخواندند و منسوب اند بسلسله علیه قادریه در اوائل سلوک اویسی بودند از روحانیت حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و باشاره حضرت غوث اعظم بظاهر دست ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبدالقادر ثانی دادند و از بزرگان مشائخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق ارجمند گشتند وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر در شیرگده نواحی [illegible]

حضرت شیخ نظام نارنولی قدس سره

نارنول از شهرهای مشهوره هندوستان است مرید شیخ خانو چشتی اند که در گوالیار وطن داشتند و از کبار مشائخ وقت خود بودند و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بودند و جمع کثیری ببرکت ایشان بمرتبه عالیه رسیدند گویند همیشه پیاده از نارنول بحضرت خواجه قطب الدین اویسی قدس روحه بوجد و ذوق و جذبه تمام میرفتند ولادت شیخ خانو در سال نهصد و چهل هجری بوده وفات ایشان در سال نهصد و نود و هفت هجری روی داد

حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی

نسب ایشان علویست از کبار مشائخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت [illegible]

که بر اکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقی انبوه بخدمت شیخ رسیده مستفیض و مستفید
میگشتند و حالات باطنی نیز بر کمال داشته اند در احمدآباد سکونت ورزیده بودند و بهیچ جای
رفت و آمد نمیکردند اگرچه ارادت بجای دیگر داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند
و در آداب طریقت تابع ایشان بودند و کار را نزد شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون
شیخ محمد غوث بگجرات رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعی از علمای
ظاهر بسبب بعضے سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف به نوشتن
شیخ وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه شیخ محمد غوث رفتند در دیدن اول فریفته
شیخ گشتند و کاغذ فتوی را پاره کردند و شیخ علی متقی گفتند که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده
و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی متقی ست و در حقیقت آنچنانکه مرشد
ماست و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق نموده اند اینست که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما آنرا
بکمال رسانیده بودند وفات شیخ وجیه الدین در غره صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده
و قبر در میان شهر احمدآباد است و وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد
هجری در اکبرآباد واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است ✤

حضرت شیخ علاء الدین اودهی قدس سره

صاحب کرامات و مقامات عالیه بودند گاه گاهی حقائق و معارف را بصورت نظم در می آوردند
چنانچه این مطلع از ایشانست بیت ندانم آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد ✤ که مرغ هر چمنی
گفتگوی او دارد ✤ و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا میکردند
که شهادت نصیب ایشان گردد و شبی دزدان بخانه ایشان در آمدند و با وجود آنکه سن شیخ
به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته خود بدرجه شهادت رسیدند
و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت هجری بوده است ✤

حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره

از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه و موضع زنده جان که از توابع
هرات است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در ریاضت و مجاهدت ایشانکه

واکثر صائمی بوده اند و افطار بشوربائی کرده و بالای آن صابون آب نمیخوردند تا درشتو
واز حضرت اخوند خود شنیده ام که میفرمودند چون عبدالله خان اوزبک از ماوراء النهر
بتسخیر خراسان روانه شد و در زندجان بخدمت ایشان رسید خواجه فرمود بندهای خدا را
بکشتن مده و صبر کن که قلعه هرات بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت فتح خواهد شد
بعد از گذشتن مدت مذکوره همچنان شد که خواجه فرموده بودند و نیز حضرت اخوند از زبان
والد ماجد خود شیخ فصیح الدین نقل میکردند که ایشان میفرمودند شبی بخدمت خواجه عبدالحق رفتیم
ایشان اراده زیارت حضرت خواجه عبدالله انصاری کردند و چون شب تاریک بود خواستند
که چراغی روشن کنند روغن چراغ بهم نرسید چراغ دانرا باب تر پر کردند و فتیله تافته تا آب دهن
خود تر نموده دران گذاشته روشن ساخته و آنرا بدست مبارک خود گرفته متوجه شدند و راه
قریب یک فرسنگ بود و باد تندی میوزید و چراغ روشن بود تا بمرقد حضرت خواجه رسیدند
بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز چراغ را روشن کرده تا منزل خود
بهمان طریق آمدند و نیز اخوند میفرمودند که قریب بموت خواجه وصیت کردند که جنازه مرا
نگهداشت تا ابلق سواری رسد و امامت جنازه من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند
چنین کردند و انتظار میکشیدند که دریها لوقت والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق
سوار رسیدند و امامت جنازه ایشان کردند وفات خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده
و قبر در زندجان است وفات شیخ فصیح الدین روز پنجشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار
و نوزده هجری بوده قبر در لاهور است ❊

حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره

از سادات صحیح النسب و صاحب کرامات و خوارق بوده اند در سلسله علیه قادریه مرید شیخ
داود جهنی وال اند و بعد از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیدند
حضرت اخوند میفرمودند که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت الله که عالم و عامل بودند و بدیدن
ایشان رفتیم و آنجا نشسته بودیم که شخصی تسبیح بشاه آورده در دل من گذشت که اگر شاه را
کرامتی باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقت رخصت مرا طلبیده همان تسبیح را بمن دادند

وگفتند هر وقت تسبیح تو بشما هم سه صد مرتبه صلوات بخوانید و از آخوند ملا نعمت الله منقول ست که روزی در خاطر من گذشت که من اراده و اعتقاد بحضرت غوث الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبردار خواهند بود شب در خواب دیدم که بجهت امری درمانده ام و سر من برهنه است فی الحال غوث الثقلین حاضر شدند و دستاری سفید عنایت کردند فرمودند که ملا نعمت الله ما در چنین جاها از شما خبرداریم فردای آن شاه ابو المعالی مرا طلبیده اند و دستاری سفید دادند و گفتند که این دستار است ولادت شاه روز دوشنبه دهم ذی حجه سال نهصد و لبست هجری وفات شانزدهم ربیع الاول سال یک هزار و لبست و چهار هجری روداده و قبر در شهر لاهور ست تحفة القادریه که دران تمام احوال حضرت غوث اعظم ست ایشان جمع کرده اند و کمال ارادت و اخلاص با آنحضرت داشتند و آنحضرت را نیز کمال عنایت و شفقت بشیخ بود و امداد از روحانیت آنحضرت بشاه میرسید

حضرت خواجه عبد الحق جامی قدس سره

نام جد ایشان شیخ محمد صدر ست از فرزندان حضرت صدیق اکبر اند رضی الله عنه و آبا همه ایشان در جونپور میبودند اما مولد شیخ در احمد آباد گجرات ست و شیخ صغیر بودند که والد ایشان برحمت حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی گجراتی رسیده خرقه اجازت پوشیدند و شیخ ایشانرا رخصت مکه معظمه دادند و بقدم تجرید و تفرید زیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده سال در مکه شریفه در صحبت شیخ علی متقی گذرانیده اند و از انجا باز معاودت نموده باحمداباد رسیده متاهل شدند و تا دوازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاهر مشغول بودند و درهمین ایام بصحبت شیخ ماه جونپوری هم که در گجرات بودند میرسیدند شیخ ماه چون از زبان والد ماجد ایشان شنیده بودند که پسر خورد ما قطب وقت خواهد شد ایشانرا محترم میداشتند و شیخ ابو محمد حضرتیمی که مرید والد ایشان بودند از قلعه اسیر کتابتی بشیخ وجیه الدین و شیخ ماه نوشتند که شاهباز را چرا بپرواز نمی آرید ایشان در جواب نوشتند که بدست شماست و شیخ را رخصت اسیر کردند شیخ بملازمت شیخ ابو محمد رسیده و نعمتی را که والد بزرگوار ایشان بشیخ ابو محمد امانت سپرده بود ند گرفتند و در برهانپور

لوطن گرفته بدرس اشتغال داشتند وبعد ازان ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول گشتند وجمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری وباطنی شدند وشیخ در زمان خویش یگانه ومرجع مشایخ کبار واز بزرگان متاخرین سلسله چشتیه بودند ومنبع وشریف ولایت خاندیس وآن حوالی را روی ارادت بایشان بود وقبولی عظیم داشتند وشیخ را محبت واخلاص بخدمت حضرت سید انام صلی الله علیه وعلی آله الکرام واصحابه العظام بمرتبه بود که بگفت وشنید راست نیاید چنانچه هرچند گاه از ذوق واشتیاق واز بی اختیاری متوجه مدینه متبرکه میگشتند وبعد از رفتن چند منزل بموجب ارشاده آنسرور باز مراجعت می نمودند وطریقه ایشان تمام مطابق شرع وسنت بود وانچه فتوح میرسید سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند وحصه دیگر صرف خانقاه وفقرامی نمودند ویک حصه دیگر ندر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین میفرستادند خوارق وکرامات ایشان بسیار وبیشمار ست وفات ایشان در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکهزار وبیست ونه هجری بوده چنانچه خواجه هاشم رحمه الله تاریخ فوت ایشانرا این فضل الله یافته اند ومدت عمر هشتاد وشش سال وقبر در شیخ بود برهانپور ساست که خود آباد کرده بودند نزار وبجر

حضرت احمد کابلی والسرهندی قدس سره

از اولاد حضرت امیرالمومنین عمر فاروق رضی الله عنه حنفی مذهب بوده اند ودر سرهند سکونت ورزیدند ودر سلسله نقشبندیه مرید خواجه باقی بودند وایشان مرید مولانا خواجگی امکنگی وایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد واز مشایخ قادریه وچشتیه نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین مشایخ وصاحب ریاضت ومجاهدت وخوارق وتصانیف اند ودر اواخر حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که شیخ میگوید مرتبه من زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض بهتان وافترای مخالفان ست بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده از سیادت ونقابت پناه فضائل وکمالات دستگاه حقائق ومعارف آگاه فضل فضلای عصر علامی فهامی استادی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند وقتی ما را عبور بسرهند واقع شد وکیف ما اتفق ملاقات شیخ احمد روی داد

در اثنای ملاقات بخاطر گذشت که اگر شیخ را کرامتی است باید که مردم آنچه از ایشان بیان میکنند
خاطر نشان من سازند و دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان ست بی اجازت
مولانا خواجگی امکنگی مرید میگرفتند دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد دارند چون ساعتی
پیش شیخ نشستم جزو یکه از زیر مسند خود بمن دادند که مطالعه نمایند چون آنرا تمام بدیدم
بمن گفتند ازین چیزی می ظاهر میشود گفتم ازین خود هیچ ظاهر نمیشود و آنچه در اینجا ست
درست است گفتند پس بدانید که آنچه از ما واقع شده همین ست و باقی افترا ست
و باز بعد از ساعتی گفتند که روزی خواجه خاوند محمود باینجا آمده بودند گفتند که خواجه باقی
اجازت صریح از پیر خود ندارد بجهت آنکه روزی مولانا خواجگی امکنگی خربزه میخوردند
و قاچ قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان میدادند و بخواجه باقی ندادند
اصحاب گفتند خواجه نیز حاضر اند مولانا خواجگی فرمودند ما خربوزه با و درست دادیم
خواجه باقی ازین استنباط کردند که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این چنین نیست
چراکه ما هرگز اینچنین سخنی از پیر خود و از دیگر مردم نشنیده ایم بلکه خواجه باقی ابا میکردند
که این کار از دست من نمی آید و این باره را من نمیتوانم برداشت و مولانا خواجگی میفرمودند
که ما اجازت دادیم و ترا اینکار را باید کرد درین اثنا چندی از ریش سفیدان نیز
گفته اند که ما در آن مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجه باقی دادند
خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد از آن شیخ احمد فرمودند که آنچه
از مریدان خواجه خاوند محمود با ایشان اعتقاد دارم خواجه آنچنان نیستند و من آن اعتقاد
بخواجه ندارم هر سه سوالیکه در خاطر حضرت آخوند گذشته بود شیخ جواب دادند وفات
ایشان در سال یکهزار و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر شصت و سه سال و قبر در سرهند است

حضرت شاه بلاول قدس سره

ولادت ایشان در قصبه شیخو واهن که از مضافات پنجاب ست واقع شده و در لاهور
سکونت داشتند علم ظاهری و باطنی کسب نموده بودند و در سلسله علیه قادریه مرید
شیخ شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو اسحق و ایشان مرید شیخ داود جهنی وال کم

ذکر ایشان بالا گذشته و شیخ بلاول صائم الدهر و قائم اللیل میبودند و در زهد و ورع امتیاز داشتند
این فقیر یک مرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از بشره شیخ ظاهر میشد
هر روز جمیع و کثیری بخدمت ایشان آمد و رفت می نمودند و هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت
البته برای او ما حضری میکشیدند و مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزه آبی بخدمت
شیخ می بردند و ایشان دعا خوانده بران آب میدمیدند و اکثری شفا می یافتند وفات
ایشان در وقت عشای شب دوشنبه بیست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل و شش
هجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور است بموضعی که سکونت داشتند
الحمد لله و المنة که باتمام رسید ذکر مشائخ متفرقه که تاریخ وفات و ولادت و محل قبور اکثری
در کتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی و طبقات سلمی نبود و این خادم فقرا العباد از تفحص و تجسس بسیار از کتابهای
معتبر متقدمین و متاخرین پیدا نموده بقید ضبط در آورد امید که ارواح طیبه ایشان قدس الله اسرارهم از این فقیر خشنود گردد

ذکر النساء العارفات الصالحات الکاملات الواصلات رضی الله عنهن

بدانکه افضل النساء العالمین پیش از عهد حضرت رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و
مریم بنت عمران است و بعد از ان سرور ازواج مطهره خدیجه کبری و عائشه صدیقه و از بنات
فاطمه زهرا رضی الله عنهن

ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم

مرویست که آن حضرت فرموده اند من زنی نخواستم و هیچ یکی از دختران خود بزنی بکسی
ندادم مگر آنکه جبرئیل آمد از پروردگار مرا بآن امر نمود ازواج مطهرات دوازده بودند
که آنحضرت بایشان زفاف فرموده اند از انجمله یازده متفق علیه اند و یکی مختلف فیه که ریحانه بود

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها

کنیت ایشان ام هند است و نام پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب
و نسب ایشان در قصی بنسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والده ایشان فاطمه بنت
زائده بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند خدیجه است
پیش از خواستگاری آنسرور خوابی دیده بودند که آفتابی از آسمان در خانه ایشان

فرود آمد و نور آن از خانه ایشان منتشر شد چنانکه در مکه معظمه هیچ خانه نماند الا که بآن نور منور گشت و دران زمان که در عقد آنسرور در آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بیست و پنجسال و مهر ایشان بیست شتر مایه بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان بود و سید عالم صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند هیچ زن نخواستند و اول کسیکه از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام بسید عالم صلعم گفت یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و طعام می آرد چون بتو رسد اورا از پروردگار او و از من سلام رسان و بشارت ده اورا بخانه در بهشت از یک سنگ مروارید مجوف که دران خانه هیچ خصومت و رنج نبود گویند چون حضرت سید بشر از حضرت پروردگار خود و از جبرئیل علیه السلام رسانید حضرت خدیجه جواب سلام فرمودند وفات ایشان اصح آنست که در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آنسرور واقع شده مدت عمر شریف شصت و پنجسال و قبر ایشان در مقبره حجون است پیغمبر صلعم خود بمقبره ایشان رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت آنسرور بسیار یاد میکردند

حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها

کنیت ایشان ام عبد الله ست ایشان از متقیات و فقهاء و علماء و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم عن هذه الحمیراء یعنی بگیرید دو حصه از سه حصه دین خود ها از این سرخ پوش و از حضرت عائشه صدیقه مرویست که گفتند مرا فضیلت و مزیت داده اند بر سائر ازواج پیغمبر صلعم بده چیز اول بکری غیر از من نخواستند سید انام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر او هجرت کرده باشند در راه خدا غیر از من سوم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم آنکه پیش از آنکه مرا رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریری بآنسرور نمود و گفت این را زن کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یکظرف غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر بجا نمی آوردند ششم آنکه آنحضرت نماز میگذاردند و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من بود هفتم آنکه در جامه خواب هیچ زنی وحی بآنحضرت نازل نمیشد مگر در جامه خواب من هشتم آنکه در حالی که روح مطهر

آنسرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت میان سینه و شش من بود نهم آنکه آنسرور صلعم در نوبت من رحلت نمودند دهم آنکه آنحضرت در خانهٔ من مدفون گشتند و بصحت پیوسته که از رسول صلعم پرسیدند که دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عائشه گفتند از مردان فرمودند پدر او از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست که اول دوستی که در اسلام پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عائشه صدیقه و مردم هدایای خود را در روز نوبت عائشه صدیقه بخدمت آنحضرت میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضای آنسرور بود و آنحضرت بفاطمه زهرا میفرمودند که ای دختر کسی را که من دوست میدارم تو آنچه من دوست میدارم حضرت فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند پس دوست دار عائشه را از حضرت عائشه منقول ست که گفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من کی خوشنودی و کی در غضب گفتم یا رسول الله از کجا میدانی فرمودند چون خشنودی قسم میخوری که لا ورب محمد هرگاه خشمناکی میگوئی لا ورب ابراهیم گفتم آری چنین است گویند عائشه صدیقه رضی الله عنها شش ساله بودند که سید انام بعقد خویش درآوردند و مهر ایشان متاعی که بود پنجاه درهم می ارزید و بروایتی پانصد درهم بود آنحضرت آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند وفات حضرت عائشه صدیقه رضها شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری بوده و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر اهالی مدینه مشرفه حاضر شدند و ابوهریره رضی الله عنه برجنازهٔ ایشان نماز گذاردند

حضرت زینب رضی الله عنها

نام پدر ایشان خزیمه بن حارث بن عبدالله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه است در رمضان سال سوم از هجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح خویش درآوردند و هشت ماه در خانهٔ مبارک آنحضرت بودند و بعضی برآنند که سه ماه و ایشانرا ام المساکین میگفته اند بجهت رحم و شفقت و کثرت طعام و احسانی که بر مساکین داشته اند وفات ایشان در غره ربیع الآخر سال چهارم از هجرت بوده و قبر در بقیع

حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها

کنیت ایشان ام الحکم و نام پدر ایشان امیه بنت عبدالمطلب که عمهٔ رسول صلعم بودند و نام اول

ایشان بوده بود حضرت سید انام ایشان را تغیر داده زینب گذاشته اند و در ماه ذیقعده
سال پنجم از هجرت ایشانرا در عقد خود در آورده اند و در باب خواستگاری ایشان بر آنحضرت
آیات کریمه نیز وارد شده مرویست که رسول صلعم بی اذن بخانه زینب رفتند در حالی که ایشان
سر برهنه بودند گفتند یا رسول الله بی خطبه و بی گواه فرمودند الله المزوج و جبرئیل الشاهد
از زینب رضی الله عنها مرویست که روزی بحضرت سید المرسلین گفتم که مرا چند فضیلتهاست
که هیچیک از ازواج ترا نیست یکی آنکه نکاح من در آسمان واقع شده و دیگر
در ان قضیه جبرئیل میانجی بود و گواه اول زنی که از ازواج مطهرات بعد از پیغمبر صلعم
فوت کرد ایشان بودند وفات ایشان در سال بستم از هجرت و بقولی بست و یکم بود
مدت عمر پنجاه و سه سال حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اهل مدینه مشرفه را حاضر ساخته
بر ایشان نماز گذاردند و قبر در بقیع ست ۞

حضرت سوده رضی الله عنها

ایشان ام الاسود و نام پدر ایشان زمعه بن قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک
بن حلنبل بن لوسے بن غالب قرشیه العامریه است و نسب ایشان با نسب
سرور کائنات در لوی متصل میشود و نام مادر ایشان بنت قیس بن عمرو بوده در مکه معظمه
اوائل بعثت مسلمان شدند در سال دهم از نبوت بعد از وفات حضرت خدیجه کبری رض
و پیش از تزوج حضرت عایشه صدیقه رض حضرت سید انام ایشانرا در نکاح خود آوردند
و مهر ایشان چهارصد درهم بود چون کبر سن ایشانرا دریافت و آنحضرت اراده طلاق
ایشان کردند شبی بر سر راه آنسرور نشسته وقتی که بخانه عائشه صدیقه میرفتند گفتند یا رسول الله
مرا طلاق مده و من هیچ طمعی ندارم لیکن میخواهم که فردای قیامت با ازواج تو محشور شوم
و من نوبت خود را بعائشه بخشیدم حضرت رسالت پناه صلعم ازان اراده درگذشتند
وفات ایشان در اواخر خلافت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه بوده و بقولی
در زمان حکومت معاویه رحلت نموده اند و قول اول اشهر ست
و قبرو بقیع ست

حضرت صفیه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حی بن اخطب بن ثعلبه بن ثعلبه است و نام مادر ایشان بنت سموال و صفیه رضی الله عنها از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشانرا مخیر ساختند که آزاد کنند و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکه اسلام آورند و حضرت رسول را خواستگاری نمایند و گفتند یا رسول الله تحقیق که آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو آمدم مرا در یهودیه هیچ حاجت نیست نه پدری و نه برادری در میان یهود دارم یا رسول الله مرا درمیان کفر اسلام مخیر میگردانی والله که خدا و رسول وی احب اند نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را خوش آمد و ایشانرا برای خود نگاه داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشانرا مهر ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاه و بقولی پنجاه و دو از هجرت و بقولی در ایام خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه بوده و ایشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع ست

حضرت ام حبیبه رضی الله عنها

نام پدر ایشان ابوسفیان است و نام مادر ایشان صفیه بنت ابی العاص بن امیه بن عبد شمس است که عمه حضرت امیر المومنین عثمان بود رضی الله عنه ام حبیبه فرمودند که در واقعه دیدم که شخصی با من خطاب میکند که یا ام المومنین بیدار شدم و تعبیر واقعه خویش بآن نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواهد خواست حضرت عثمان ایشانرا در مدینه سال هفتم از هجرت بسرور عالم دادند در آنوقت ایشان سی و پنجساله بودند و مهر ایشان چهار صد دینار زر سرخ و بروایتی چهار هزار درم نقره بود وفات ایشان در سال چهل و دوم یا چهل و چهارم از هجرت واقع شده و قبر در بقیع ست

حضرت حفصه رضی الله عنها

ایشان دختر حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب اند رضی الله عنه و مادر ایشان زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب ست و در سال سوم یا دوم از هجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش در آوردند و ولادت ایشان پنجسال پیش از بعثت بوده وفات

وفات در سال چهل و پنج یا چهل و یک یا چهل و هفت هجری واقع شده و قبر در بقیع ست ⁛

حضرت جویریه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عاید بن مالک ست وآنسرور صلعم ایشانرا در ماه شعبان سال پنجم یا ششم از هجرت در عقد خویش در آوردند وفات ایشان در مدینه سال پنجاه و پنج یا پنجاه و شش هجری واقع شده و مدت عمر شصت و پنجسال بوده و قبر در بقیع ست ⁛

حضرت میمونه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بجیر بن الهزم ست و نام مادر هند بنت عوف بن زهیر بن الحرب ست در سال هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشانرا در عقد خویش در آوردند از ایشان مرویست که فرموده اند شبی نوبت من بود رسول صلعم از پیش من بیرون رفتند بخاستم و در را بستم بعد از لحظه آمده در را زدند نکشودم سوگند دادند که در را بکشائی گفتم یا رسول الله در شب نوبت من در خانه زنان دیگر میروی فرمودند نکردم لیکن بتقاضای حاجت رفته بودم وفات ایشان در سال پنجاه و یک هجری و بقولی شصت و یک یا سه یا شش بوده و قبر در بقیع ست ⁛

حضرت ام سلمه رضی الله عنها

نام ایشان هند بنت ابی امیه است و رسول صلعم در ماه شوال سال چهارم از هجرت ایشانرا در عقد خود در آوردند و مهر ایشان متاعی بود که قیمت آن ده درم بود و آخر کسی که از ازواج مطهرات برحمت حق پیوست ایشان بودند وفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاه و نه هجری بوده و ابو هریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده اند و مدت عمر هشتاد و چهار سال قبر در بقیع ست

ذکر بنات طاهرات زاکیات حضرت صلعم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها

کنیت ایشان ام محمد و القاب مبارک ایشان طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول ست اگرچه فاطمه زهرا پس خوردترین بنات آنسرور صلعم اند اما در محبت و شفقتی که آنسرور را با ایشان بود بزرگترین همه اند و جمیع اولاد امجاد سید انام صلعم از ایشان است حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در رمضان سال دوم از هجرت بعد از مراجعت از غزوه بدر ایشانرا خواستگاری نمودند

ودر آنوقت حضرت فاطمه پانزده یا هیزده ساله بودند و سه پسر که حضرت امیر المومنین حسن
وحسین و محسن و سه دختر که زینب وام کلثوم ورقیه باشند از ایشان متولد شده اند و محسن
ورقیه در طفولیت برحمت حق پیوسته اند و از زینب که بعبد الله جعفر وام کلثوم که بحضرت امیر المومنین
عمر فاروق تزوج کرده بودند فرزند نماند از حضرت عائشه رضی الله عنها پرسیدند که از آدمیان
که دوست تر بود رسول صلعم فرمودند فاطمه گفتند از مردان فرمودند شوهر وے روزی پیغمبر
صلعم با حضرت علی و فاطمه زهرا مباسطت میفرمودند و بهر دو تلطف مینمودند حضرت علی گفتند
یا رسول الله او دوست تر است بتو از من یا من آنسرور فرمودند که هی احب الی منک وانت اعز
علی منها یعنی فاطمه دوست تر است بسوی من از تو و تو عزیز تری بر من از وی روزے حضرت
سید انام صلعم بحضرت فاطمه فرمودند این شخصی که در راه پیش آمد دیدی
گفتند یا رسول الله آرے فرمودند ملکی بود که هرگز پیش ازین بر زمین نیامده
امروز از پروردگار خود دستوری خواست که بر من سلام کند و بشارت دهد مرا
که فاطمه سید زنان اهل بهشت و حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت خواهند بود
ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا در سال پنجم و بقولے چهل و یکم از واقعه
فیل پنج سال پیشتر از نبوت حضرت سید انبیا صلعم واقع شده وفات در شب سه شنبه
سوم ماه رمضان بعد از وفات آنسرور صلعم و بقول اصح شش ماه روی نموده مدت
عمر شریف بیست و هشت سال بوده و قبر در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علے گذارده اند و بقولی
عباس رضے الله عنهما

حضرت زینب رضی الله عنها

ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشانرا با پسر خاله ایشان ابو العاص بن الربیع
عقد کرده بودند و بعد از ایمان آوردن ابو العاص آنسرور زینب را بتجدید نکاح کردند و بقولی بهمان
نکاح باو باز گردانیدند و از ایشان یک پسر علی نام و یک دختر امامه نام متولد شد پسر چون بسر حد بلوغ
رسید از دنیا برفت و امامه را حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا
بموجب وصیت ایشان بعقد خویش در آوردند ولادت ایشان پیش از نبوت در سال سوم از واقعه فیل بوده

وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده

حضرت رقیه رضی الله عنها

ایشان بعد از حضرت زینب متولد شده اند و سید انام علیه الصلوة والسلام ایشان را با امیر المومنین عثمان رض عقد نموده اند و از ایشان پسری شد و آن پسر در سن دو سالگی وفات یافت و بعد از آن دیگر فرزند نشد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت در سال سی و سوم از واقعه فیل بوده و وفات در سال دوم از هجرت که آنحضرت بغزوهٔ بدر رفته بودند واقع شد و قبر در بقیع ست +++

حضرت ام کلثوم رضی الله عنها

بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنها متولد شده اند نام ایشان آمنه بود آنحضرت صلعم بعد از وفات حضرت رقیه در سال سوم از هجرت ایشان را بعقد نکاح امیر المومنین عثمان رض داده اند و مدتی با حضرت عثمان بودند و وفات ایشان در سال نهم از هجرت بوده است ++

ذکر نساء العارفات الصالحات رحمة الله تعالی علیهن حضرت زایده رحمها الله تعالی

ایشان کنیزی حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنها گویند روزی بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمده سلام کرد آنسرور صلعم فرمودند ای زایده چرا پیش من دیر و دیر می آئی تو موقف و من ترا دوست میدارم زایده گفت یا رسول الله صلعم امروز تعجبی آمده ام فرمودند آن چه علیت گفتند بامداد بطلب هیزم میرفتم چون پشتارهٔ هیزم به بستم و بر سنگی نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از آسمان بر زمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوی و بگوی رضوان خازن بهشت گفت بشارت مر ترا که بهشت بر امتان تو به ۳ وجه قسمت کرده اند گروهی بیحساب به بهشت روند گروهی حساب آسان کنند و گروهی را بشفاعت تو به بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان و زمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشتاره را نمی توانستم برداشت گفت یا زایده این پشتاره را بر سنگ بگذار و مر سنگ را گفت آن پشتاره را با زایده بخانه عمر رض ببر آن سنگ روان شد و پشتاره هیزم همی آورد تا بدر خانهٔ حضرت عمر رض و رسول صلعم برخاستند و با زایده بدر خانه حضرت عمر رض رفتند و اثر آمد شد سنگ بدیدند و گفتند صلعم گفتند الحمد لله که خدای تعالی مرا از دنیا بیرون نبرد تا رضوان مرا آمرزش امت من بشارت نداد

وخدایتعالی زنی را از امت من بدرجه مریم رسانید

حضرت شعوانه رحمها الله تعالی

از عجم بوده اند و در آبد می نشستند و بنغمات خوش وعظ میفرمودند و آواز خوش داشتند عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشانرا گفتند میترسم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار مرا دوست ترست از کور و شدت عذاب دوزخ در آخرت و گفتند چشمی که از لقای محبوب باز ماند و بدیدار او مشتاق باشد بی گریه نیک نمی نماید گویند چون پیر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند گفتند ای فضیل میان تو و خدایتعالی چیزی هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل عیاض نعره بزدند و بیهوش افتادند

وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و پنج هجری بوده

حضرت غفیرة العابده رحمها الله

از اهل بصره بود و معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا گشت کسی گفت چه دشوارست نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدایتعالی ازان دشوارترست

وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری بوده

حضرت رابعه بصری رحمها الله تعالی

اصل ایشان از بصره است بزرگی و حالت فقر زیاده بران داشتند که در تحریر نگنجد سفیان ثوری رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسائل بصحبت ایشان میرفتند و بموعظت و دعای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند و تا سحر برپای می ایستادند و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند وقتی ایشانرا عزم حج پدید آمد روی ببادیه نهادند و خری داشتند که رخت بران بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که ما رخت شما بر میداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب عاجزی مرا بخانه خود خواندی و در راه خرم را بمیراندی و در بیابان تنها گذاشتی هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار بر نهادند و بمکه معظمه رفتند راوی گفته که بعد مدتی

همان نحو یاد میکنم که میفرمودند و شیخ زین الدین عطار در باب ایشان مینویسند که چون زن در راه خدا مرد بود او را
زن نتوان گفت والد ایشانرا چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند بایں جهت رابعه میگفتند و در شبی
که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم بخواب دیدند که می فرمایند که این دختر سیده است که هفتاد
کس از امت بشفاعت او آمرزیده خواهند شد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان
آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم و چون سلطان ابراهیم گفتند که دیگران راه کعبه را بقدم رفتند
و من بدیده در هر قدمی دو رکعت نماز میگذاردند تا چهارده سال بمکه رسیدند و خانه را ندیدند و گفتند
سبحان الله مگر چشم مرا خللی رسیده هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نرسیده اما کعبه باستقبال ضعیفه
رفته است که روی باین خانه دارد و درین اثنا سلطان دیدند که حضرت رابعه می آیند و کعبه بجای خویش
باز آمد گفتند ای رابعه این چه شور است که در جهان افگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان افگنده که
چهارده سال درنگ کرده تا بخانه رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم
رابعه گفتند تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی را دوست میداری
گفتند دارم گفتند شیطانرا دشمن داری فرمودند از دوستی رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم
گویند فصل بهاری در خانه رفتند و بیرون نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار
صنع بینی گفتند بار تو درون آی تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشانرا
بسیار کهنه دید گفت کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم میدارم که دنیا خواهم
از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی است و میفرمودند که الهی
مارا از دنیا هرچه قسمت کرده بدشمنان خود ده که مارا تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید
اکابر بربالین ایشان حاضر بودند گفتند برخیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند
و بیرون رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی
فی عبادی وادخلی جنتی یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در زحمت و صبر نمودی
در محنت ما گرو از دنیا بسوی موعد پروردگار خود در آن حالتی که پسند کننده آنچه بتو داده اند پیشتر
نزد خدا است پس در زمره بندگان شایسته من در آی در بهشت همراه مقربان چون اکابر بربالین ایشان
در آمدند دیدند که برحمت حق پیوسته‌اند وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و یک هجری بوده

و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خبر گوی از منکر و نکیر فرمودند
چون آنجوانمردان در آمدند گفتند من ربک گفتم باز گردید و حق تعالی را بگوئید که با چندین هزار خلق
تو پیره زنی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموشت کنم ✤ ✤ ✤ ✤

حضرت نفیسه رحمها الله

نام پدر ایشان حسن بن زید است او قدماء النساء محدثه و مقیم مصر بودند منقول است که چون
امام شافعی رحمة الله بمصر رسید نزد پیش ایشان حدیث استماع نمودند و چون امام برحمت حق
پیوستند جنازه امام را بخانه ایشان برده نماز گذاردند وفات ایشان در ماه رمضان
سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند زوج ایشان اسحق بن جعفر
خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند
و بموضعی که مابین قاهره و مصر است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند ✤ ✤ ✤ ✤

حضرت فاطمه نیشاپوریه رحمها الله

از قدماء النساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت
بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند
و فرموده اند در عمر خود یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ
مقام او را خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذوالنون مصری را دیدند و
پرسید که را بزرگتر دیدی از این طایفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه نیشاپوریه میگفتند
و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب می آید گویند روزی برای حضرت
شیخ ذوالنون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند و گفتند از زنان گرفتن مذلت
و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب درمیان
نه بیند وفات ایشان در سال دو صد و بست و سه هجری بوده است ✤ ✤

حضرت تحفه رحمها الله

از کبار نساء عارفات کاملات و اصلات بودند از شیخ سری سقطی قدس سره منقول است
که فرمودند شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد چنانچه تهجد فوت شد چون نماز بامداد

دهبر دون آمدم بجهت حصول تسکین آن اضطراب بهر جا که رفتم هیچ فائده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و اهل ابتلا را ببینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به بیمارستان در آمدم دل من تسکین یافت
سینهٔ من منشرح گشت ناگاه کنیزکی دیدم جمالی نیکو داشت و جامهای پوشیده بوی خوشش
از و بمشامم رسید هر دو دست و هر دو پای در بند بود چون مرا بدید بگریست و شعری چند بخواند
صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده خواجه او را بند کرده
باینجا فرستاده تا بحال آید چون این سخن بشنید بسیار بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن
این است که ای گروه مردم گناهی ندارم ولیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا در بند
کرده اید و بغیر از محبت او گناهی در خود نمی یابم و من شیفتهٔ محبت و دوستی ام که از درگاه او بی
فرمانی نمیتوانم کرد پس آنچه صلاح من انگاشته اید فساد منست و آنچه فساد من میدانید
صلاح منست و شخصی که خداوند خود را دوست دارد ازو راضی باشد به گناهی عقوبت
این سخنان او مرا بغایت اثر کرد و بناله و گریه آورد کنیزک گفت ای سری این گریه
بر صفت او چون باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن است بعد از ان بیخود شد
و بهوش آمد گفتم ای جاریه گفت لبیک ای سری گفتم مرا از کجا شناسی گفت تا او را
شناختم جاهل نشدم گفتم شنیده ام که دعوی محبت میکنی کرا دوست میداری گفت آنکس را
که شناسا گردانید ما را بنعمتهای خود و منت نهاد بر ما بعطاهای خود و بدلهای قریب است
و سائلان را مجیب گفتم ترا اینجا که بند کرده گفت ای سری حاسدان باهم یاری کردند بعد از آن
نعره بزد و بیفتاد گمان بردم که مرده چون بخود آمد بیتی چند مناسب حال خود بخواند صاحب
بیمارستان را گفتم او را بگشا چنین کرد گفتم برو هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم آنکه
مملوک حقیقی نیست مرا مملوک دیگری گردانید اگر او راضی شود بروم والا صبر کنم گفتم والله این
از من عاقلتر است درین اثنا خواجهٔ تحفه بیامد و صاحب بیمارستان را پرسید تحفه کجا است
گفت اندرون است و حضرت شیخ سری سقطی نزد او است خرم شد و در آمد و بر من
سلام کرد تعظیم بسیار نمود گفتم این کنیزک از من بتعظیم اولیتر است چه گناه او را حبس کرده
گفت سبب بسیار است دیوانه شده نمیخورد و نمیخواید و نمیگذارد که ما خواب کنیم و فکر دگر

بسیار میکند و تمام بضاعت من این است و تمام مال خود که بیست هزار درم باشد خریده ام و امید داشتم
که مثل آن سود کنم از جهت کالی که در بها خود دارد و گفتم صفت او چیست گفت مطربه است گفتم چند گاه است
که باین حال مبتلا است گفت یکسال گفتم ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین
ابیات سرود مینمود که حاصل این است سوگند بحق تو که نشکنم عهدی که با تو دارم و هرگز رنگ ندارم دوستی
بعد از آنکه صفا یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن سازم
آن دل را پس ای آنکسی که مرا صاحبی نیست بغیر از تو و تو گذاشتی مرا در مردم به بندگی
بعد از آن برخاست و عود شکست و بگریه درآمد تصور کردیم که محبت کسی مبتلا است و ظاهر شد
که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است با دل بریان و دیده گریان بیتی چند برخواند که معنی
این است خطاب کردم مرا حق از دل من و وعظ من بر زبان من بود نزدیک شدم با و بعد
از دیری و مخصوص گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و اجابت کردم وقتی که خوانده شدم
لبیک گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خوانده بعد از آن صاحب تحفه را گفتم که بهای
او بر ذمه منست و زیادت میدهم فریاد برآورد و گفت تو مرد درویشی و بهای او را از کجا دهی
گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم بعد از آن گریان برفتم بخدای
سوگند مالک یک دینار نبودم و تمام شب متحیر بودم و تضرع میکردم و خواب نمی آمد و میگفتم
ای پروردگار به پنهان و آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی
در بزد گفتم کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم و مردی دیدم با چهار غلام و شمعی
با خود دارد گفت ای استاد اذن درآمدن میدهی گفتم درآ چون درآمد گفتم کیستی و چرا آمدی
گفت احمد بن مثنی امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز داد که پنج بدره زر به درویش سری
بده و نفس او خوش گردان که تحفه را بخرد و ما را با تحفه عنایتی است چون این شنیدم سجده
شکر بجا آوردم و نشستم تا صبح شد نماز فجر ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتیم صاحب
بیمارستان در انتظار بود چون مرا دید گفت مرحبا درآی که تحفه را نزد حق تعالی قرب و منزلت
است دوش هاتفی بمن آواز داد و گفت بدرستی که او از ماست با دلی که خالی نیست
از عطا پس بلند شد و پایه بلند شده در همه حال چون تحفه ما را بدید چشم پر آب کرده با خدا

در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی در این وقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم که بچه
انچه تو گفتی آوردم به بیست هزار سود گفت نخواهم گفتم بمثل قیمت سود گفت ای سری علیه الرحمه دنیا از من
واهی قبول نکنم تحفه آزاد است در راه خدا گفتم قصه چیست گفت ای استاد دوش مرا سرزنش
کردند ترا گواه میگیرم که از همه مال خود بیرون آمدم و در خدای تعالی گریختم روی باین شخص کردم
او نیز میگریست گفتم چرا میگریی گفت گویا خدای تعالی بانچه مرا خواند بآن از من راضی نیست
ترا گواه میگیرم همه مال خود را در راه خدای تعالی صدقه کردم گفتم سبحان الله چه بزرگست
برکت تحفه بر همه بعد از آن تحفه برخاست و جامهای که در بر داشت بیرون کرد و پلاسی پوشید
بیرون رفت و میگریست گفتم خدای تعالی ترا رهائی داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی
آن اینست میگریزم از و بسوی او گریه میکنم از و نزد او سوگند بحق او که او ست خواست
من همیشه ام پیش او تا برساند مرا و محظوظ گرداند بچیزی که امید دارم از و بعد از آن بیرون
آمدیم و چند آنکه تحفه را جستیم نیافتیم هر سه عزیمت کعبه کردیم احمد مثنی در راه بمرد و من و صاحب
تحفه بمکه معظمه رسیدیم و در وقت طواف آواز مجروحی شنیدیم که این ابیات میخواند که معنی
آن اینست دوست خدا در دنیا بیمار است و دراز است بیماری او پس دوای او در دوای او
نوشانیده دوست خود را جام محبت خود پس سیراب گردانید خدای وقتی که نوشانید آن جام
را پس بیهوش شده از محبت و خواهش بسوی او دنمیخواهد دوستی بغیر از و چنین است کسی
که دعوی شوق بسوی او کند بیخود می باشد تا آنکه ببیند او را پیش او رفتم چون مرا دید گفت
ای سری گفتم لبیک تو کیستی که خدا ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد از شناختن ناشناختن
چرا من تحفه ام دیدم او ضعیف شده بود گفتم ای تحفه چه فائده دیدی بعد از آنکه تنهائی گزید گفت
خدای تعالی مرا بقرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت داد گفتم احمد مثنی بمرد گفت رحمه الله
خدای تعالی او را از کرامتها چندان بخشید که هیچ چشم ندیده است و همسایه منست در بهشت
گفتم خواجه تو که ترا آزاد کرده با من آمده است دعای پنهانی کرد و در برابر کعبه بیفتاد و جان بداد
چون خواجه او بیامد و دید او را مرده و دید برو افتاد رفتم که وی را برداریم مرده بود
تجهیز و تکفین ایشان کردم و بخاک سپردم رحمهم الله تعالی

حضرت ام عیسی رحمها الله

نام پدر ایشان ابراهیم حربی ست از نساء عارفات کاملات بوده‌اند و در فقه فتوی می نوشتند
وفات ایشان در ماه رجب سال سه صد و بیست و هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشان است

حضرت ام محمد رحمها الله تعالی

والدهٔ ماجدهٔ شیخ ابی عبدالله خفیف قدس الله سره و از کبرای عابدات قانتات بوده اند
و ایشان را مشاهدات و مکاشفات بسیار است همراه پسر خود از راه بحر بسفر حجاز رفته گویند
که شیخ ابوعبدالله در عشرهٔ اخیر رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر دریابند بر بام برآمده
نماز میکردند و والدهٔ ایشان ام محمد در درون متوجه نشسته بودند ناگاه انوار شب قدر بر ایشان
ظاهر شدن گرفت آواز دادند که ای محمد ای فرزند آنچه تو آنجا میطلبی اینجا ست شیخ
فرود آمدند و آن انوار را دیدند و در قدم والدهٔ خود افتادند شیخ می فرمودند از آن وقت قدر والدهٔ خود بدانستم

حضرت امة الواحد رحمها الله

نام ایشان ستیته و نام پدر حسین بن اسمعیل محاملی ست هم علم قرات و حدیث و فقه
و فرائض و هم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقه بسیار میدادند و وفات ایشان
در ماه رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجری است و مدت عمر از نود سال متجاوز بود

حضرت امة السلام

نام پدر ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف ست شاگرد محمد بن اسمعیل نصلانی اند
و تنوخی و زاهدی و ابوعلی از شاگردان ایشانند و فضائل و کمالات بسیار داشته اند
ولادت ایشان در رجب سال سه صد و سیزده هجری بوده وفات در رجب سال سه صد و نود واقع شده

حضرت میمونه واعظ

نام پدر ایشان شاقوله است حافظ قرآن مجید و فرقان حمید بوده اند روزی در وعظ
گفتند جامه که در وجه حلال باشد و در آن کسی گناه نکند زود پاره نمیشود چنانچه پیراهنی
که در بر دارم بافته مادر منست و چهل و هفت سال است که پوشم و پاره نشد نقل است
از عبدالصمد پسر ایشان که در خانهٔ ما دیواری بود مشرف بر افتادن بوالده گفتم که این دیوار را از سر نو

بایدساخت ایشان بہ پارہ کاغذ چیزی نوشتند وگفتند این کاغذرا باین دیوار محکم سازچنانکہ دم بست سال آن دیوار بحال ماند ونیفتاد بعدازفوت ایشان بخاطرمن رسید کہ ببنیم دران کاغذ چہ نوشتہ اند بجرد جدا ساختن دیوار بیفتاد ودران نوشتہ بودند کہ ان اللہ یمسک السموات والارض ان تزولا یا ممسک السموات والارض امسکہ وفات ایشان درسال سصد ونود وسہ ہجری بود

حضرت خدیجہ واعظ

ازکبار نسائ عارفات صالحات وعمہ حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اند رضی اللہ عنہا گویند یکبار در جیلان خشک سال شد مردم بجہت طلب باران بیرون رفتند باران نبارید ہمہ بخدمت ام محمد آمدند ودرخواست دعای نزول باران نمودند ایشان صحن خانہ خود رارفتن وگفتند خداوندا من جاروب کردم وتو آب بپاش درہمان زود باران درگرفت وچندان بارید کہ گوئے سرمشکہا کشادند ٭

حضرت ام محمد رحمہا اللہ

نام پدر ایشان محمد بن علی بن عبداللہ ست با ابن سمعون صحبت داشتہ اند ودر صدق و صلاح وزہد وورع بے نظیر بودہ اند ولادت ایشان درسال سصد وہفتاد وچہار ہجری وفات درسال چہارصد وشصت بود ومدت عمر ہشتاد وشش سال وقبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون ست

حضرت کریمہ مروزیہ

نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم ست علم ظاہری وباطنی راجمع کردہ بودند وحدیث درس میگفتند وفات ایشان درسال چہارصد وشصت وسہ ہجرے بودہ ٭٭٭٭

حضرت فاطمہ واعظہ رحمہا اللہ تعالی

نام پدر ایشان حسین بن حسن بن فضلویہ است درمجلس وعظ ایشان ہمہ نساء صالحات شہر حاضر میشدند وبفیض میرسیدند وفات ایشان درسال پانصد وبست ویک ہجرے

حضرت فاطمہ

نام پدر ایشان نضر بن عطار ست ازسادات نساء ودر ریاضت ومجاہدت وزہد وتقوی ویگانہ زمانہ بودند گویند درمدت عمر ازخانہ خود جز سہ مرتبہ بیرون نیامدہ بودند وفات ایشان درسال

پانصد و هفتاد و سه هجری واقع شده بعضی از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاهدت را
بمرتبه رسانیده اند که بالاتر از آن متصور نیست چنانچه امام عبدالله یافعی رحمه الله در تاریخ خود از یکی
از مشایخ روایت میکند که زنی مصریه در نواحی مصر سی سال در یکجا اقامت کرد که در سرما و گرما
از آنجا نرفت و در این سی سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و هم امام یافعی در روض الریاحین آورده اند
که یکی ازین طائفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله و حیران سی سال بر دو پای ایستاده
مانده و در زمستان و تابستان نه شب نشست و نه در روز از آفتاب و باران او را پناهی بود
و مارها و ثعبانها گرد او در می آمدند و هم امام عبدالله یافعی گویند که یکی از علما نقل کرد که در خوارزم
زنی دیدم که زیاده از بست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مولانا عبدالرحمن
جامی قدس الله سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله
روحه فرموده اند که در مهر و پیره زنی بود که او را بیبیک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابوسعید
بتظلم آمده ام گفتم بگوی گفت مردم دعا میکنند که ما را یک نفس بما باز مگذار سی سال است
که میگویم که مرا یک طرفة العین بمن باز گذار تا به بینم که من کیم یا من خود هستم هنوز اتفاق نیفتاده

حضرت بی بی جمال خاتون

نام پدر ایشان قاضی ساینده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر ایشان در ذکر سلسله علیه
قادریه مذکور شده بی بی جمال خاتون از کبار نساء عارفات قانتات اند و در ترک و تجرید زانعم
وقت طریقه شغل از والدۀ ماجدۀ خود و از برادر بزرگوار دارند و خوارق و کرامات بسیار
از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه وقتی قریب بدو من گندم در ظرفی بدست مبارک
خود انداخته بودند و هر روز از آن گندم بیرون می آوردند صرف وابستگان و فقرا مینمودند
و گندم بحال خود بود تا یکسال کفایت کرد گویند روزی ماهی بخانه ایشان آوردند
و وقت ایشان خوش بود چون نظر بر آن ماهی انداختند نوری در ظاهر او پدید آمد فرموده اند
این ماهی را نگاه دارید که بمن دارد تا حال آن ماهی خشک شده خویشان ایشان دارند و برکات
آن ظاهر در غله یا متاعیکه نگاه میدارند برکت عجیبی در آن پیدا میشود و گویند هر کس برای حاجتی
روی میدهد بخدمت ایشان رسیده التماس فاتحه مینمایند و از برکت توجه ایشان آن مهم بکفایت

میرسد و طعامی که بروح بزرگان می پزند اول بدست مبارک خود طعام را از دیگ میکشند
بعد ازان دیگران را میکشند بهر قدر مردمی که حاضر شده باشند بهمه میرسد و کمی نمیکند سن شریف
ایشان از شصت سال متجاوز است و در هندوستان بوطن خود اقامت دارند و هرگز از انجا بجای
دیگر نرفته اند و برادر حضرت میان میر نیز بیامدند و ما امروز که سال هزار و چهل و نه هجری است در قید حیات اند

خاتمة الکتاب

الحمد لله و المنة که این کتاب مسمی بسفینة الاولیا از یمن روح مطهر حضرت سید انبیا صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه و سلم و توجه اولیای معظم قدس الله ارواحهم در شب بیست و هفتم
ماه رمضان المبارک سال یکهزار و چهل و نه هجری ۱۰۴۹ که سال بیست و پنجم از سن این فقیر
باتمام رسید اگرچه عبارت این کتاب راست براست ست و در عبارت آرائی مقید نشده
و فارسی ساده عام فهم نوشته لیکن بعضی جا اقتدا بعبارت نفحات الانس قطب الاولیا
قدوة الاتقیا نیر آسمان عرفان خورشید فلک ایقان حضرت مولانای نور الملة والدین
عبد الرحمن جامی قدس سره السامی که کمال فصاحت و متانت دارد و ایشان را استاد
خود میدانند کرده و زبان روزمره خود را نیز ترک ساخته اگرچه میخواست که بعضی از سخنان
خویش و احوال و خوارق مشائخی که الحال در قید حیات اند و این فقیر خود ایشانرا ملازمت
نموده و کرامات از ایشان مشاهده کرده داخل این کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا
نمیکرد ننوشت و بهمین سبب سخنان عالی و نکتهای دقیق اکابر سلف را که عام فهم نبود نیز داخل
نساخته شیخ ابو سعید خراز چون بمصر رسیدند ایشان را گفتند ای سید قوم چرا بر منبر سخن
نگوئی فرمودند این مردم از حق عنایت غائب اند ذکر حق با غائبان غیبت ست و چنانچه
گفته اند الولی یعرف الولی همچنین سخنان ولی را هم جز ولی نفهمد پس بغیر ایشان نباید گفت امید که این سفینه
از برکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد و خوانندگان را بهره تمام ازان حاصل آید اگر بمقتضای
بشریت سهوی و خطائی شده باشد ارباب دانش آنرا بذیل اصلاح بپوشند الحمد لله حمدا کثیرا دائما ابدا

تمت

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که ... کتاب مسمی به سفینة الاولیا ماه مئی سنه ... در مطبع عالیجناب منشی نولکشور صاحب ... مطبع ...